

بندگر دما بهت خراب -

و موافق قیاس و (پسادوست) بمخالف فوقانی

پسادوست اصطلاح - بقول برهان با دوا

محققش و اگر (پسادوست) را اصل گیریم -

بجذب وزن (برجهاست) بمعنی نسبه باشد (مرد)

این را فرید علیہ آن دانیم و تصحیفش بخوانیم که

پسادوست) صاحبان جامع و بحر و بہار عجم ہمین

محققین اہل زبان ذکر ہر دو کردہ اند مخفی مباد

را مرادف (پسادوست) دانند کہ گذشت خان

کہ زیادت فوقانی در بعض لغات فارسی آمدہ

آرزو در سراج بزرگ (پسادوست) بہ تختائی گوید

چنانکہ پیس و پیت و فراش و قرابت

کہ غالباً این تصحیف باشد و (پسادوست) صحیح

و پا دوش و پا داشت و لیکن بخیاں ما ہفت

کہ بدون تختائی گذشت و فرماید کہ صاحب این نسخہ

اول بہتر از آخری نماید (ار و و) و کیو

را این قسم تصحیفات بیشمار است - مؤلف

(پسادوست)

عرض کند کہ خان آرزو غالباً در نسخہ برہان کہ

پست افتادون استعمال - صاحب معنی

پیش او بود این را بہ تختائی عوض فوقانی یافت

یا ذکر این کردہ از معنی ساکت مؤلف عرض

در تعریف بالا بہ تسامح عوض فوقانی تختائی نو

کند کہ از بالا بہ پستی افتادون است (اومدی

و خورنگرد کہ خود او الف (پسادوست) و نیز الف

کرمانی سے) آندم کہ از و بداشتی دست

(پسایین) را نفہمید کہ بچہ معنی باشد و حق تحقیق

افتد ز فراز بر زمین پست (ار و و) بن

ادانگرد و حق آنست کہ (پسادوست) اصلا

سے پستی من گرنا -

پست است

لسان

بقول بہار ترجمہ شدی و فرماید کہ آبلہ - برج - بیعتہ - ترنج - جناب - قبتہ نور - گوی

و ہمزہ ز تشبیہات و صفات اوست - صاحب مؤید در تعریف و ترجمہ این با بہار شفق (یکی از

شعر (بهاره) دوستانش که آرام و دوست اند که دو مخمور گران سر خود پرست اند که (بهاره)
 (ب) به تعریف بلندیهایی پستان خطبه خوانم که اگر از منبر گردون گردان زین بر گرد و بفرمید
 بلخی (ب) نیم از پرورش مادر گیتی راضی باز آنکه خون خورده ام از آبله پستانش که (بهاره)
 و ناز تازه هر یک نونهالی که دو برج قلعه حسن و جمالی که (وله) از سینه تا گردن ریای سیاب که
 در و پستان حباب و ناف گرداب که دو پستان هر یکی چون قبه نور که حبابی خاسته از عین کافور
 که (ملا سفید بلخی) چه شد وصلی که می کرد استخوان سینه تنگم که چو چوگان بازی با گوی پستان در گریه
 که (وله) طعم شیر و شکر چه میداند که آنکه غافل ز ناری پستان است که صاحب محیط می فرماید
 که بکسر اول ترجمه ضرع و ممدی عربی و بهندی چوچی گویند و آن عضو عصبانی قلیل الدم است که
 در آن شیر پیدای شود و گوشت آن مثل و شید و طعم آن شیرین و بهترین آن فریب شیر از حیوان معتدل
 جوان فریب است که لحم آن حیوان نیکو باشد مزاج آن رطب و گویند مائل به برودت پستان ممثلی از
 از شیر چون نیکو هضم یابد غذای صالح قریب غذای گوشت دهد و اگر هضم نیک نیابد غلط خام
 بلغمی پیدا کند و آن ردی از برای سرد مزاجان و بلغمی مزاجان و ضعیف الاحشاست مؤلف
 عرض کند که شک نیست که این لغت فارسی است و صاحب کتبخانه که تحقیق ترکی زبان است بصراحت
 این را لغت فارسی گوید عجیب است از محققین اهل زبان و زبانندان که این اسم جامد را ترک کرده اند
 و طحقات این را آورده بخمال ما این مرکب است از پست که معنی خوب بر بهترین نشان گذشت و
 الف و ثوب زائدتان و استعاره باشد از غنودوی که بر سینه زنان در جوانی بلند شود بهار سکنذری
 خورد که همه تشبیهات این را ذکر کرده و دانست که بعضی از آن صفات اوست (ار و) پستان

بقول آصفیه فارسی اسم مؤنث - چچاتی - چوچی -

پستان سفید گردن

مصدر اصطلاحی - از شیر بازداشتن است مؤلف عرض کند که این

بقول بهار کنایه از بی رحمی و سنگدلی (مطلقاً شمشیری طرز عمل مادران است که هرگاه می خواهند که بعد

س) الفتی می دید بخت سیاهم زان سبب که کرد معینه طفل را از شیر پستان باز دارند و خود غذای

در روز نخستین دایه ام پستان سفید مؤلف

و گیر کنند این قسم عمل می کنند از اینجاست که این اصطلاح

عرض کند که عادت اهل ولایت است که چون دایه یعنی بی رحمی قائم شد بلکه کنایه باشد از بازداشتن

خواهد ترک ملازمت کند و شیر به شیر خوار ندهد پس طفل از شیر خواری (ارو) دوده پنهان

پستان ماور بریدن مصدر اصطلاحی -

خلافتش که

عادت است خوف کند و شیر نخورد و دایگان بقول برهان و بحر مؤید و جامع کنایه از حرص و

ملازم به بیخبری مادر طفل اکثر در شب این قسم عمل شره و بی همی و ناحق شناسی و بی حقیقتی و بی وفائی

می کنند و چون طفل شیرش نخورد او ملازمت خود ساختن مؤلف عرض کند که موافق قیاس و کنایه

ترک می کند فارسیان از همین طرز عمل که در حقیقت لطیف است هر کس خیر دارد که مادر او را بوسه

بی رحمی است این اصطلاح را قائم کرده اند (ارو) پستان پرورش کرده است و چون او مرکب این

بیرحم هونا سنگدلی کرنا - فعل شوبی و فائی و ناحق شناسی اوست پس این

پستان سیاه گردن

مصدر اصطلاحی - اصطلاح قائم شد برای بی وفایان و حق ناشناسان

بحر عجمی فرماید که یعنی مالیدن دمای سیاهی بر اگر چه پسند استعمال پیش نشد و لیکن قول جامع محقق

پستان تا طفل وحشت کند و شیر نخورد و این کنایه اهل زبان است سدی را ماند (ارو) ناحق شناسی

کرنا۔ بے وفائی کرنا۔

بافتح مقابل پیشتر مؤلف عرض کند کہ معنی لغت

پست بودن استعمال۔ صاحب آصفی

این بسیار پس است چنانکہ گویند زید در رفتا

ذکر این کرده از معنی ساکت مؤلف عرض کند

پس بگر بود واپس ترازو (ار دو) بہت بھی

کہ از سندش پست بودن کار پیداست یعنی ہما

پس شرح بقول انند بوالہ فرنگ فرنگ بفتح اول

و این مخصوص با کار نیست بلکہ برای ہمت و طبیعت

و ضم ثالث و رابع یعنی برف و یخ مؤلف

و امثال آن ہم کہ مجاز معنی اول پست است و مثالی

عرض کند کہ اسم جامد فارسی قدیم است و حالا بر

بلند بودن کار و ہمت و امثال آن (شغالی سے)

زبان معاصرین عجم متروک (ار دو) برف۔

کارم زد توبہ بود شغالی چو خاک پست کہ از فیض

موتث۔ یخ۔ موتث۔

می چو طارم انگور شد بلند کہ مخنی مباد کہ برای ہمت

پست شدن استعمال۔ صاحب آصفی

و امثال آن ہم استعمال توان کرد چنانکہ پست

ذکر این کرده از معنی ساکت مؤلف عرض

بودن منزل (ار دو) پست ہونہ جیسے ہمت

کند کہ مقابل بلند شدن است برای عارت و

پست ہونا۔ طبیعت پست ہونا۔ مکان پست

امثال آن و بر سبیل مجاز برای ہمت و مثل آن

ہونا۔ صاحب آصفی نے (پست ہونا) پر فرمایا کہ ہم ستم

(جمال اصغہانی سے) بدست امر شود

کہ ہونہ جیسے ارادہ پست ہونا۔ مغلوب ہونا۔ پست

طی صحائف ملکوت کہ بی پای تہر شود پست قبۃ

رہنما بھی کہ شکتے ہیں جیسے او ان کی ہمت کے

گردون کہ (ابوشکور یعنی سے) ای گشتہ من

آگے میری ہمت پست رہی

از غم فراوان تو پست کہ شد قامت من ز بار

پس استعمال۔ بقول انند بوالہ فرنگ فرنگ

ہجران تو پست کہ فارسیان گویند کہ ہمت

من پست شد دیگر از من کاری نمی آید؛؛ و از آنکه متعدی پست شدن است و پست کردن
 همین است پست شدن حوصلہ و امثال آن۔ کسی را کم کردن مہربش و پست کردن ہمت خود
 (اردو) پست ہونا جیسے گھر پست ہونا۔ حوصلہ را کم ہمت شدن کسی است و برای ظرف مکان
 پست ہونا۔ ہم چنانکہ او خانہ را در تعمیر پست کردی (معنی
پست فطرت اصطلاح بقول بہار و نندیشا پوری (۵) گردون بلند کردہ او را گرد
 معروف مؤلف عرض کند کہ از قبیل پست بہ دولت عزیز کردہ او را نگرد و خوار کرد
 ہمت۔ اسم فاعل ترکیبی است بمعنی کسی کہ پست (ظہوری ۵) شد ظہوری ز تو پامال فلک گر
 طبیعت است و بلندی در خیالات ندارد۔ خواہد کہ نتواند کہ کند پست سرفراز مراد (اردو)
 (ابوطالب کلیم ۵) پست فطرت ہوس گوشہ پست کرنا بقول آصفیہ مغلوب کرنا ہمت
 عزت نہ کند تا گدا بر سر رہ نیست دلش خرم توڑنا شکست دینا۔ مؤلف عرض کرتا ہوں
 نیست (ملاحظہ فرمائیے) نمی شود سخن پست کہ اس کا استعمال مکان کے لئے بھی ہو سکتا ہے
 فطرتان مشہور کہ بلند نیست صدا کا سہ سفالین جیسے معمار نے اس مکان کو بہت پست کر دیا
 (اردو) پست فطرت۔ بقاعدہ فارسی اس پست کردن ز فرمہ مصدر اصطلاحاً
 شخص کو کہتے ہیں جس کے خیالات فطرتاً بقول بہار و بکر نایہ از نرم کردن آواز تا
 پست ہوں یعنی جس کی طبیعت میں بلند پروازی خوب نماید (محمد قلی سلیم ۵) فریاد شد ز خانہ
پست کردن استعمال۔ صاحب آصفیہ ہمایہ ہا بلند کہ مطرب ز بسکہ ز فرمہ را پست
 ذکر این کردہ از معنی ساکت مؤلف عرض می کند کہ خان آرزو در چراغ ہدایت ہم دگر

<p>این کرده مؤلف عرض کند که مقابل بلند کردن (سراج سکزی س) مگر تانیاری زبید او دست زمزمه باشد و خصوصیت باز زمزمه نزار و بکره عالم که آباد گرد و زبید او پست (ظهوری س) است برای آواز و مراد فاش (ارو و) آواز که گردون او بار می گشت پست (فلانی گرفتار پست کرنا - آواز گشتانا - آواز بلند کرنا - اشکانا باقیال دست (ارو و) پست هونا - کیم پست کا مقابل -</p>	<p>پست کردن هوا مصدر اصطلاحی - بقول بحر و بهار و آند یعنی فرو افتادن سر پرده بقول بهار و بحر و آند کنایه از کم کردن آرزو (ظهوری س) چون بر فراخت خسرو نفس (حکیم زلالی س) هوای بی دماغی پست سیارگان علم (در خاک پست گشت سر پرده گردان (رضنا را با قضا هم دست گردان (علم و مؤلف عرض کند که موافق قیاس است مؤلف عرض کند که موافق قیاس است و مراد و کنایه و بعضی حقیقی هم استعمال توان کرد که کم شدن از کم کردن هوس (ارو و) هوس کم کرنا - آن است (ارو و) سر پرده گر جانا تا قیاس هونا پست گویدن استعمال - صاحب - کم هونا - پست هونا -</p>
<p>پست گشتن از معنی ساکت مؤلف عرض کند که هر دو مراد واقع شدن باشد مؤلف عرض کند که موافق پست شدن است که گذشت (سلطان هویدا قیاس است (ظهوری س) جام هستی پست ماند (س) بچین اگر در آئی قد سرو پست گرد و دوزخ در بنای آن هوا که نردبان هفته را گرز زین آینه لعل جان قرایت دل خلق مست گرد و (س) نیست (ارو و) پست رهنا - پست هونا</p>	<p>پست گشتن استعمال - صاحب - کم هونا - پست هونا -</p>

(۵۰۷۸)

(۱۰۰۰۰)

دکیو پست بودن -

است (ظهوری ۵) پست و بلند سینه باید کرد بپیری

پست و بلند استعمال - یعنی نشیب و فراز

تا باشد داغ کر یک لخت ناموار می ماند (ار ۹)

باشد مؤلف عرض کند که موافق قیاس معینی

پست و بلند نشیب و فراز - مذکر -

پسته بقول بهار و مؤید با کسر (۱۱) بار درختی است معروف و فستق معرب آن و بهترین آن قند

است و (۲) کنایه از دهان محبوب - صاحب محیط اعظم هر چه نسبت معنی اول این گفته ما بر پسته ذکر

کرده ایم - اسم جلد فارسی زبان است و معنی دوم شباهت تنگی دهن معشوق است که همچون پسته بند

باشد مؤلف عرض کند که (۳) یعنی قدر قلیل هم مستعمل چنانکه بر (پسته بنگ) می آید بنگین بحث

معنی دوم بر (پسته دهان) کنیم (ار ۹) (۱۱) دکیو پستج (۲) دهن معشوق - مذکر (۳) قدر

قلیل - تخموراسا -

پسته بنگ اصطلاح - بقول بهار و مؤید

ذکرش کرده ایم و (پسته بنگ) با صفت معنی

کنایه از قدری بنگ (در ویش و اله پروی

قدری قلیل بنگ موافق قیاس است (ار ۹)

(۵) از پیرمغان پسته بنگی به گزک خواه با چون تخموری سی بنگ -

بیج مکان دختر ز بی پیری نیست (حکیم

شرف الدین شغانی ۵ بیج دانی که چنان معده از اسمای محبوب است و این را زوجه تنگی دهان

پسته دهان اصطلاح - بقول بهار و مؤید

کنی و درخ تاب با پسته بنگی اگر بر سر تریاک خوری باشد مؤلف عرض کند که اسم فاعل ترکیبی است

با مؤلف عرض کند که فارسیان برای قدری معنی کسی که همچون پسته دهان تنگ دارد -

قلیل لفظ پسته استعمال کنند چنانکه بر معنی سوم پسته (ظهوری ۵) ز سر و قامت با دام حشیم و پسته

قلیل لفظ پسته استعمال کنند چنانکه بر معنی سوم پسته (ظهوری ۵) ز سر و قامت با دام حشیم و پسته

سرسک لاله رخان فندقی و عتابیت به آنکه
 بهار پسته را بمعنی دهن معشوق گفته که ذکرش بر
 معنی و خوش گذشت از همین استعمال باشد -
 اندرین صورت مجرور پسته برای دهن معشوق
 استعاره باشد که طالب شدنش می باشیم (اردو)
 پسته دهن معشوق گو که سکتے ہیں -

الف) پسته شکر افشان اصطلاح -
 (ب) پسته شکر شکن صاحب مؤید
 (ج) پسته شکر افشان بذكر الف گوید

که بمعنی لب های شیرین است و صاحب بجزیت
 لب و ج ا می فرماید که لب و دهن معشوق و صاحبان
 برهان و (جهاگیری در طعقات) و جامع ذکر ج
 کرده اند و (خان آرزو در سراج) و رشیدی بر
 دهن معشوق قانع لب را ترک کرده اند مؤلف
 عرض کند که کنایه ایست لطیف (اردو)
 دهن اهل معشوق کو بقاعده فارسی پسته شکر افشان
 گفته سکتے ہیں - مذکر -

پسته خالی اصطلاح - بقول محیط لغت فارسی
 است برای حب الآس - عربی و هم او بربت الی
 گوید که ثمر وخت آس است که بفارسی تخم مورد
 و مورد وانه و پسته خالی نامند و آن بقدر فضل
 شبیه بکت بلسان و در ابتدا سبز و بعد پسته شدن
 سیاه رنگ و ذائقه آن مرکب از شیرینی و اندک
 زخمی و تلخی می باشد و ثمر آن مرکب القوان و فح
 است جهت سرفه گرم و جالس اسهال و مدر
 بول و دافع سموم مؤلف عرض کند که معنی
 نقلی این پسته خوشبودارنده و کنایه باشد برای
 حب الآس (اردو) دخت آس کا پھل دیکھو آس

پسته قندی اصطلاح - بقول بهار و بحر
 و انند (۱) نقل پسته را گویند که بشکر گرفته باشند
 و شکر نوش کنند و (۲) کنایه از سخن های شیرین
 (خواجہ اصغری ۳) میان پسته لبان نقل مجلس
 این سخن است که هست شور جهان پسته های
 قندی ما و مؤلف عرض کند که موافق قیاس است

کہ معنی اول حقیقی است و معنی دوم مجاز آن (اردو) بلندی مؤلف عرض کند کہ بالقطر پست یا
 (۱) پستہ کے نقل جو پستہ اور شکر کے ساتھ بندے مصدری مرکب کردہ اند (ظہوری سے) برون
 جاتے ہیں۔ مذکر۔ (۲) شہی باتین۔ مؤنث۔ نیامدہ از حقیقت پستی طبع کے اگر باوج روی دور
 پستہ لب اصطلاح۔ بقول بہار و بحر و انند شوی بلند انجام (ولہ سے) کالا پچہ بالائی قیمت
 از اسمای محبوب است (کمال سے) کمال آن بچہ پستی صاحب است سبک ناز خریدار گرانست ہا
 پستہ لب گز خواستی نقل کے شکر اور وہاں پستہ کرد (اردو) پستی بقول آصفیہ۔ فارسی۔ اسم مؤنث
 مؤلف عرض کند کہ اسم فاعل ترکیبی است بلندی کی تقیض۔ پچائی۔ پچ پن۔
 یعنی کسی کہ لب ہجوں پستہ دار و کنایہ باشد از پستی گزیدن مصدر اصطلاحی۔ بقول بحر
 معشوق (اردو) معشوق مذکر۔ یعنی تواضع اختیار کردن است مؤلف عرض
 پست ہمت اصطلاح۔ بہار و انند بحر و قانع مؤلف عرض کند کہ اسم فاعل ترکیبی است (اردو) تواضع اور انکار اختیار کرنا۔
 کنایہ از کسی کہ کم ہمت باشد (میرزا رضی دانش پس جانشین اصطلاح۔ بقول بہار و بحر
 سے) کی از بال ہما ہر پست ہمت قسمتی دارد و سراج و جامع کبیر ثانی کنایہ از شخصی است کہ
 بر آن سرمایہ اندازو کہ شور و ولتی دارد کہ (اردو) چون صاحب دکان بر خیزد او بجای صاحب دکان
 پست ہمت۔ بقول آصفیہ۔ فارسی۔ کم ہمت کم نشیند و کالا بفروشد بہار گوید کہ این را در حرف
 حوصلہ۔ بزولا۔ دون ہمت۔ کاشتہ گویند مؤلف عرض کند کہ موافق قیاس
 پستی بقول ابن جوالہ فرنگ فرنگ بافتح ثانی است ولکن سین پہلے ہیچ ضرورت اضافت نسبت

قاتل (ارو) گھمشتہ۔ بقول آصفیہ فارسی (سالک یزدی سے) ہلال عید شہرم گمان ابروش
وہ شخص جس کے کوئی کام سپرد کیا گیا ہو۔ نائب
کارندہ (وہ شخص جو مالک دوکان کے عوض
دکان پر کام کرے) این باصا ورفرس در طہقات می آید و علیٰ طہقات
طہقات این را (۲) کنایہ تو انیم گفت از گریز۔
پسچین اصطلاح۔ بقول اندکوالہ فرنگ
فرنگ بکسر اول و ثالث۔ چوبی درشت و سخت (صائب سے) اشارت بر نمی آید بدل وحشی نژاد
کہ از ان گاہا سازند و فرماید کہ بوجدہ ہم آمدہ من چو ماہ نوا زین ہنگامہ فکر پس خمی دارو
مؤلف عرض کند کہ خلاف قیاس نیست (ارو) (۱) پیچھے کی جانب خم۔ مذکر (۲) گریز
عجم بزبان نذرند و مقصود از چوبی است کہ در مؤنث۔ بقول آصفیہ۔ جاگز فرار۔
ساخت گمان در پس او خم و چین باشد (ارو) پسخم زون مصدر اصطلاحی۔ بہار گوید کہ
ایک سخت لکڑی جس سے گمان بناتے ہیں۔ مؤنث بمعنی گرختن و خم زون نیز بہمین معنی و فرماید
پس خم اصطلاح۔ بہار ذکر این با پس خم زون کہ تحقیق آنست کہ راہ کچ کردہ از پی کسی در آمدن
کردہ گوید کہ بنجای مجرہ گرختن و فرماید کہ (خم زون) و باز گرختن نوعی کہ کسی بران اطلاع نیاید امانی
ہم بدین معنی آید و تحقیق آنست کہ راہ کچ کردہ (س) روزیکہ امانی از پی اومی رفت بہ اقبال
از پی کسی در آمدن و باز گرختن نوعی کہ کسی بران رفیق بود ہر سو می رفت ہا چون دید گمان ابروش
اطلاع نیاید مؤلف عرض کند کہ (۱) معنی لعلی ہا پسخم زد ہا کا بنجاسخن از قوت بازومی رفت ہا
(خم پس) مرکب اضافی است یعنی خمیدگی بسوی (صائب سے) نمی توان دل مردم ر بود و پسخم زد

<p>سواوزلف ترا موبوی می جویم که (۱) محسن تاثیر به حصاری می شود از پاله پیش عارضش که شام پس خم می زند از زلف چو گانش هنوز پله هم رضا نگر می (۵) جلوه داشت شب عید برین بام بلال که دیده چون گوشه ابروی ترا پس خم زد مساجان بر بان و بجز و وارسته بر معنی گر نختن کانغ خان آرزو در چراغ هدایت ذکر همین معنی کرده و هم او در سراج این را به همین معنی آورده - آگه کا بجای هوا آتش -</p>	<p>پیش نشد و لیکن موافق قیاس است (ار و و) و یکپو پس خم زدن - پس خورد و اصطلاح بقول بحر و عرف که در عربی سور گویند صاحب اندک بواله فرسنگ گوید که نان ریزه و طعام کله یا ز خوردن باقی ماند مؤلف عرض کند که موافق قیاس است (ار و و) پس خورد و بقول آصفیه فارسی اسم مذکر مجبوز پس خیر اصطلاح بقول بهار و بحر و وارسته و اندک شاکر کشتی گیر که بعد پاک شدن کشتی طرفین سوار از جهت تعلیم با او کشتی گیرد (سیرت بر تر از سر و گل و نخل و سمن مایه تست که است پس خیز تو بر سایه که همسایه تست (حکیم زلال) قطره از ابر بغیش نطفه کان می دهد که موی از پس خیز دستش مهد در یامی شود که مؤلف عرض کند که اسم فاعل ترکیبی است یعنی بر خیزنده از برای کشتی و کنایه باشد از معنی بالا (ار و و) کشتی کا و ده</p>
<p>مؤلف عرض کند که (۱) بمعنی حقیقی است یعنی خم زدن بسوی پس چنانکه ورزش سازان عمل کنند و (۲) بجای بمعنی گر نختن به پس - آمانی برای معنی اول است و دیگر اسناد بالابرا معنی دوم (ار و و) (۱) پیچیده خنایه جیسا که ورزش من خاکرتی پن (۲) و پس گریز کرنا بجای پس خم گرفتن مصدر اصطلاحی بقول بحر بمعنی روگردانیدن مؤلف عرض کند که (پس خم زدن) باشد بهر دو معنی اگر چه سند است</p>	<p>پس خورد و بقول آصفیه فارسی اسم مذکر مجبوز پس خیر اصطلاح بقول بهار و بحر و وارسته و اندک شاکر کشتی گیر که بعد پاک شدن کشتی طرفین سوار از جهت تعلیم با او کشتی گیرد (سیرت بر تر از سر و گل و نخل و سمن مایه تست که است پس خیز تو بر سایه که همسایه تست (حکیم زلال) قطره از ابر بغیش نطفه کان می دهد که موی از پس خیز دستش مهد در یامی شود که مؤلف عرض کند که اسم فاعل ترکیبی است یعنی بر خیزنده از برای کشتی و کنایه باشد از معنی بالا (ار و و) کشتی کا و ده</p>

<p>جو حرفی کی ناکامی کے بعد اس کے ساتھ نغمہ ساختن و (۲۶) ذخیرہ نمودن مؤلف عرض کند تعلیم گشتی کرے۔ مذکر۔</p>	<p>پس داون مصدر اصطلاحی۔ صاحب (ارو) (۱۱) چپانا (۲) ذخیرہ کرنا۔</p>
<p>کہ موافق قیاس است مشتاق سزا استعمال می باشد</p>	<p>رہنما بچوالہ سفر نامہ ناصر الدین شاہ قاجار گوید</p>
<p>پس دست نشاندن مصدر اصطلاحی</p>	<p>کہ یعنی واپس داون مؤلف عرض کند کہ موافق</p>
<p>بقول بہار و اتند مرادف (پس دست کردن)</p>	<p>قیاس است بمعنی حقیقی و سزایں از انوری بر</p>
<p>کہ گذشت (میر جلال الدین حسن) نتوان شمشیر</p>	<p>(از سر تا زمانہ داون) گذشت (ارو) واپس داون</p>
<p>عشق گزیدنت نہانی ہا کہ چورخ نمائی اورا</p>	<p>پس دست کردن مصدر اصطلاحی۔</p>
<p>پس دست در نشانی ہا مؤلف عرض کند کہ</p>	<p>بقول بہار و بکر کنایہ از پنهان کردن و ذخیرہ نمودن</p>
<p>موافق قیاس است مخفی مباد کہ از سدا بالاصلاح</p>	<p>نہا دن بہار گوید کہ مرادف (پس دست نشاندن)</p>
<p>پیدا است عیبیست</p>	<p>و پست (میر خسرو) چنار میں کہ ز غنچہ پرو کی است (ارو) دیکھو پس دست کردن</p>
<p>را کند پس دست ہا گل و شگوفہ مبارک بر این</p>	<p>پس دست (اصطلاح) بقول بہار و بکر مرادف</p>
<p>گیرند ہا صاحب جہانگیری در طعنت ذکر این کہ</p>	<p>پس دست کردن (ظہوری) پیشبندی</p>
<p>مؤلف عرض کند کہ موافق قیاس است۔</p>	<p>گرچہ کہ روم گریہ را کو خندہ پس دستیم را آب برود</p>
<p>(ارو) پس انداز کرنا۔ ذخیرہ کرنا۔</p>	<p>مؤلف عرض کند کہ ہر دو محققین سکندری</p>
<p>پس دست گرفتن مصدر اصطلاحی۔</p>	<p>خور و اند این مرادف (پس دست کردن)</p>
<p>تھاں آرزو در سراج می فرماید کہ (۱) بمعنی پنهان</p>	<p>اصلا نیست بلکہ بمعنی انخفا و ذخیرہ است بمعنی</p>

اشافت پس یعنی حاصل بالمصدر (ارو) ہمارا اور راست ترا اگر پیر علم است ہ (ظہوری)

اخذ نذکر۔ ذخیرہ۔ نذکر۔

سے) بشور عشق تو نازم کہ برخلف پیران نصیحت

پس وکان بدون مصدر اصطلاحی۔ شکرین نیز از پدیر تلخ است ہ مؤلف عرض کند

بقول بہار و بحر و انند یعنی فریب و بازی دادوں کہ اسم جامد فارسی زبان است بالضم همچون

مؤلف عرض کند کہ بدون سند استعمال تسلیم نکندیم

کہ ہر سہ محققین بالا ہند نژاد اند و محققین اہل زبان

و حاضرین عجم ازین ساکت (ارو) دیو کا دیباغیر کیا

پس بقول بہار (۱) مراد پس و پور۔ کہ این لغت معروف را ترک کرده اند و صاحب کنتر کہ

پس و بغیر۔ از شان اوست کہ مقطوع الاضاحہ محقق ترکی زبان است بصراحت این را لغت فارسی

چم آید (میرزا معر فطرت سے) ولم را بروہ باز لگفته (ارو) بیٹا۔ ابن۔ فرزند۔ نذکر۔

کف پیر پیرجم تراز می ہ متاع آرزو و ارزان پیر آبتین اصطلاح بقول اند و نوید پادشاہ

کنی مطلب گران سازی ہ (سینی سے) پسر ایران زمین و قاتل خماک مؤلف عرض کند کہ

اوزبک کہ دو زلف چو کند است اورا ہ (ملک) گزشت (ارو) آبتین کالترکا۔ ایران کا پادشاہ

چتر است کہ بر سر و بلند است اورا ہ (ملک) گزشت (ارو) آبتین کالترکا۔ ایران کا پادشاہ

شرقی سے) دیرینہ ہمدی کہ دلم ز خدا را و است جو خماک کا قاتل تھا۔

پس اک بقول بہار و وارستہ و انذ لغت ترکی است یعنی اسر کہ از تسافد حار بر ماویان بوجود

آید (ملاو حشی سے) از چرخ عربہ جو غافل کہ بر سر تست ہ بہوش باش کہ بر کشتی است این پیر اک

مؤلف عرض کند که فارسیان استمالی این کرده اند (ارود) و کیواستر.

پسر اندر اصطلاح - بقول رشیدی مراد کسر لام و سکون نون و کاف فارسی می فرماید که اسم
 پسند را بضم به شوی که از زن دیگر یا از شوهر هندی چتره است یعنی چتره مؤلف عرض کند
 دیگر باشد صاحب اندر بواله فرنگ بر سر زن که دیگر همه محققین زباندان و اهل زبان و معانی
 قانع یعنی ریب مؤلف عرض کند که اصل این هم ازین لغت است و متحقق نشد که این چه قسم
 (اندر حکم پسر) است و بجز حکم اندر پسر ماند و لقب شرو پسر که معنی مونگ بالاند کور شد آن هم لغت
 آن پسر اندر و ازینکه ریب بقی شوهر پسر ماند و هندی است چنانکه صاحب محیط بر مونگ صراحت
 پسر زن اول معنی پسر علاتی بقی زن بکلم پسر است کرده حیف است که از تحقیق فرید این لغت
 فارسیان هر دو را (پسر اندر) گفتند و مختلف این عاجزیم (ارود) ایک پس جو کتاب سے مشابہ
 است (پسند) که می آید موافق قیاس هم مرکب **پسر تاک** اصطلاح - بقول بهار و اتند مراد
 (ارود) علاتی لڑکا (ریب - دکیو پسر آورد) (پسر زن) اما کنایه از خوشه انگور و (۲) ساقی
پسر لنگ اصطلاح - بقول اندر بواله فرنگ (علی خراسانی) بود تا پرده نشین در جرم وید
 فرنگ بکسر ه و بای فارسی ثری است مشابہ قباب انگور یا جلوه دختر زبیر پسر تاک نکرده با مؤلف
 صاحب محیط ذکر این کرد و بر پسر گوید که بکسر بای عرض کند که موافق قیاس است (ارود) ۱۱
 فارسی و فتح سین و سکون رای مهله اسم مونگ است انگور کا خوشه مذکر (۲) ساقی - مذکر -
 و هم او بر (پسر لنگ) بفتح بای فارسی و سکون **پسر خواندگی** اصطلاح - بقول اندر بواله فرنگ
 سین مهله و فتح تایی فوقانی و سکون رای مهله و فرنگ بفرزندی گرفتن طفل را که عبرتی بخنی گویند

<p>مؤلف عرض کند کہ (پسر خواندہ) بمعنی تبتی تبتی ہے۔ صاحب بحر گوید کہ با صفت و از ہمان است (پسر خواندن) بمعنی تبتی کردن کنایہ از ساقی است و پس (والد ہروی ساقی) (پسر خواندگی) حاصل بالمصدرش (ار ۹۰)۔ تا تو بہ شکستیم بیاد پسر زہد در صحبت ما دختر زہد تبتیت۔ مؤثرت۔</p>	<p>مؤلف عرض کند کہ (پسر خواندہ) بمعنی تبتی تبتی ہے۔ صاحب بحر گوید کہ با صفت و از ہمان است (پسر خواندن) بمعنی تبتی کردن کنایہ از ساقی است و پس (والد ہروی ساقی) (پسر خواندگی) حاصل بالمصدرش (ار ۹۰)۔ تا تو بہ شکستیم بیاد پسر زہد در صحبت ما دختر زہد تبتیت۔ مؤثرت۔</p>
<p>پسر خواندہ اصطلاح۔ بقول بحر خواندہ بمعنی کس نسبت بہ بزم بادہ بیگانہ زکس کے ساقی پسر زہد فرزند تبتی مؤلف عرض کند کہ موافق قیاس است و می دختر زہد کے مؤلف عرض کند کہ است یعنی کسی کہ اورا پسر خواندہ حقیقتہ نسبت ہمان تبتی است (ار ۹۰) تبتی۔ بقول آصفیاء ہم کہ ساقی خدمت رزمی کند چون پسر (ار ۹۰) عربی۔ گودلیا ہوا۔ فرزند بنایا ہوا۔ پسر خواندہ دیکھو پسر تاک کے دونوں معنی۔</p>	<p>پسر خواندہ اصطلاح۔ بقول بحر خواندہ بمعنی کس نسبت بہ بزم بادہ بیگانہ زکس کے ساقی پسر زہد فرزند تبتی مؤلف عرض کند کہ موافق قیاس است و می دختر زہد کے مؤلف عرض کند کہ است یعنی کسی کہ اورا پسر خواندہ حقیقتہ نسبت ہمان تبتی است (ار ۹۰) تبتی۔ بقول آصفیاء ہم کہ ساقی خدمت رزمی کند چون پسر (ار ۹۰) عربی۔ گودلیا ہوا۔ فرزند بنایا ہوا۔ پسر خواندہ دیکھو پسر تاک کے دونوں معنی۔</p>
<p>پسر زادہ استعمال۔ بقول انڈیکو الہ فرنگی لے پاک۔</p>	<p>پسر زادہ استعمال۔ بقول انڈیکو الہ فرنگی لے پاک۔</p>
<p>پسر واعی اصطلاح۔ صاحب رہنما جو الہ سفر نامہ ناصر الدین شاہ قاجار گوید کہ ہمیشہ زادہ کہ تعریف خوشی نکرد۔ فرزند شامل است بر پسر را گویند مؤلف عرض کند کہ مرگب توصیفی و دختر ہر دو پس پسر زادہ قلب انصاف زادہ است و کنایہ ایست کہ معنی لفظی این مقتضی پسر پسر است نہ زادہ دختر اندرین صورت این است (ار ۹۰) ہمیشہ زادہ۔ بھانجا بہن را فرزند زادہ نتوان گفت (ار ۹۰) پوتا۔</p>	<p>پسر واعی اصطلاح۔ صاحب رہنما جو الہ سفر نامہ ناصر الدین شاہ قاجار گوید کہ ہمیشہ زادہ کہ تعریف خوشی نکرد۔ فرزند شامل است بر پسر را گویند مؤلف عرض کند کہ مرگب توصیفی و دختر ہر دو پس پسر زادہ قلب انصاف زادہ است و کنایہ ایست کہ معنی لفظی این مقتضی پسر پسر است نہ زادہ دختر اندرین صورت این است (ار ۹۰) ہمیشہ زادہ۔ بھانجا بہن را فرزند زادہ نتوان گفت (ار ۹۰) پوتا۔</p>
<p>کابیتا۔ خواہر زادہ۔</p>	<p>کابیتا۔ خواہر زادہ۔</p>
<p>پسر زادہ۔ لڑکے کا بیٹا۔</p>	<p>پسر زادہ۔ لڑکے کا بیٹا۔</p>
<p>پسر زہد اصطلاح۔ بقول بہار و انند مرادف اصطلاح۔ بقول بہار و انند</p>	<p>پسر زہد اصطلاح۔ بقول بہار و انند مرادف اصطلاح۔ بقول بہار و انند</p>

نایب از سلطان محمود غزنوی (حکیم شرف الدین شافعی) آن که (کامل التصریف) باشد و مرادش (پس رفتن) (۵) جلوه لیلی از توشه آفت قیس عامری (۶) بر سالم التصریف) متقنین و محققین مصادره کنند می
 پس بکنگین فتنه کنی ایاز را (۷) مؤلف عرض خورده اند که رو- و رو- را از اشتقات
 اند که بکنگین یعنی سبک قدم و لقب پدر رفتن اوانته اند در حالی که از رفتن بوجه
 سلطان محمود بود- مرکب اضافی است- سالم التصریفی آن غیر از ماضی و مستقبل و اسم
 (ارو) سلطان محمود غزنوی- معولش نیایدند (پس رفتن) یعنی دو مشت از
 پس رفتن مصدر اصطلاحی- صاحب ظهوری یافتیم (۸) اینکه گویند ظهوری پس رفت
 اصنی ذکر این کرده از معنی ساکت و سندی و اندکی بیشتر از بهتان است (۹) (ارو) (۱۰)
 از و اله پرویت (۱۱) از تور سدیر که را پیچیده جانا (۱۲) پیروی کرنا-
 رو بسوی مقصدیت (۱۳) یافتن از پس رویت پسک استعمال- بقول اندک جواز و سنگ
 فیض دم پیشوا (۱۴) بر (پس رو) فرماید که مراد مستغری است مؤلف عرض کند که موافق
 پیروست مؤلف عرض کند که (پس کسی رفتن) قیاس به کافی تصغیر و جا دارو که به کاف تحقیر و زائد
 بعضی حقیقی (۱۵) در پس کسی رفتن و قدم برداشتن هم گیریم (ارو) چگونگی
 (۱۶) کنایه باشد از پیروی کسی کردن- از نند پس که بد که اقد مثل- صاحبان خزینه
 (پس روی) پیدا است که حاصل بالصدر پذیر چه کار کنند و امثال فارسی ذکر این
 (پس رویدن) است و این مصدریت متروک کرده از معنی و محل استعمال ساکت مؤلف عرض
 که بجایش می آید و رو امر حاضرش و رو و مضاعف کند که فارسیان این مثل را بحق پس ناخلف می

<p>(ارو) دکن میں کہتے ہیں یہ ناخلف لوندے اردو میں ناخلف اولاد کے لئے مستعمل ہے۔</p> <p>سے باپ کی جان ناک میں یہ کہوت ناخلف دکن میں کہتے ہیں یہ نوح پیغمبر کیا کر سکے جو ہم</p> <p>لڑکے کے لئے مستعمل ہے۔</p>	<p>کر لینگے یا آگے کا بگڑا ہے نوح کا بیٹا ہے بیک</p>
<p>پسر کسر اصطلاح - بقول بگردا (فرزند تہنی و پس رو اصطلاح - بقول بہار مرادف پیرو</p> <p>(۲۱) کسیک تہنی کیرود (۳) دایہ آتابک مؤلف کہ ترجمہ آج است و سندش بہان شعر والہ ہر</p> <p>عرض کند کہ موافق قیاس کہ معنی اول اسم مفعول کہ بولس رفتن) مذکور شد ماہبان بگردا تہدو</p> <p>ترکیبی است یعنی پسری کہ گرفتہ شد از دیگری و معنی مؤید ہم ذکر این کردہ اند مؤلف عرض کند کہ</p>	<p>دوم اسم فاعل ترکیبی و معنی سوم لقب (ارو) اسم فاعل ترکیبی است از مصدر (پس رویدن)</p> <p>(۱) دیکو پس خواندہ (۲) تہنی لینے والا جس کو دیکو کہ مراحت معنی بلایس رفتن) کردہ ایم (ارو)</p> <p>میں لطف باپ کہتے ہیں (۳) وہ دایہ جس نے پانچاں پرو - بقول آصفیہ - فارسی بقلد تقلید کرنا والا</p> <p>آتابک کی پرورش کی تھی - مؤلف -</p>
<p>تہج - کسی کے قدم پر قدم چلنے والا - چید - مزید -</p> <p>پس رویدن مصدر اصطلاحی - بیخ اول</p> <p>کسر و او مصدر ریت مرگب از قضا ہے و مصدر</p> <p>رویدن - ماہر (پس رفتن) اشارہ این کرہ</p> <p>کہ این مرادف آنت است و مراحت ماخذ رویدن</p> <p>بجائش کنیم کہ معنی رفتن ہست مؤلف عرض</p>	<p>پس رویدن مصدر اصطلاحی - بیخ اول</p> <p>کسر و او مصدر ریت مرگب از قضا ہے و مصدر</p> <p>رویدن - ماہر (پس رفتن) اشارہ این کرہ</p> <p>کہ این مرادف آنت است و مراحت ماخذ رویدن</p> <p>بجائش کنیم کہ معنی رفتن ہست مؤلف عرض</p>
<p>پس رویدن مصدر اصطلاحی - بیخ اول</p> <p>کسر و او مصدر ریت مرگب از قضا ہے و مصدر</p> <p>رویدن - ماہر (پس رفتن) اشارہ این کرہ</p> <p>کہ این مرادف آنت است و مراحت ماخذ رویدن</p> <p>بجائش کنیم کہ معنی رفتن ہست مؤلف عرض</p>	<p>پس رویدن مصدر اصطلاحی - بیخ اول</p> <p>کسر و او مصدر ریت مرگب از قضا ہے و مصدر</p> <p>رویدن - ماہر (پس رفتن) اشارہ این کرہ</p> <p>کہ این مرادف آنت است و مراحت ماخذ رویدن</p> <p>بجائش کنیم کہ معنی رفتن ہست مؤلف عرض</p>
<p>پس رویدن مصدر اصطلاحی - بیخ اول</p> <p>کسر و او مصدر ریت مرگب از قضا ہے و مصدر</p> <p>رویدن - ماہر (پس رفتن) اشارہ این کرہ</p> <p>کہ این مرادف آنت است و مراحت ماخذ رویدن</p> <p>بجائش کنیم کہ معنی رفتن ہست مؤلف عرض</p>	<p>پس رویدن مصدر اصطلاحی - بیخ اول</p> <p>کسر و او مصدر ریت مرگب از قضا ہے و مصدر</p> <p>رویدن - ماہر (پس رفتن) اشارہ این کرہ</p> <p>کہ این مرادف آنت است و مراحت ماخذ رویدن</p> <p>بجائش کنیم کہ معنی رفتن ہست مؤلف عرض</p>

<p>پسر مند اصطلاح - بقول بهار بجواز اخمص و ... خان آرزو در سراج می فرماید که اغلب که مرکب با ...</p>	<p>پسر مند اصطلاح - بقول بهار بجواز اخمص و ... خان آرزو در سراج می فرماید که اغلب که مرکب با ...</p>
<p>گنای باشد از امیر معاویه (شیداست) بند خنوا از پسر که بضم هم آمده و کله ایچ که حرف تصغیر است که بود چه عجب که بود ما در معاویه بند حساب و برای نسبت نیز آید چنانکه کاف - مؤلف عرض</p>	<p>گنای باشد از امیر معاویه (شیداست) بند خنوا از پسر که بضم هم آمده و کله ایچ که حرف تصغیر است که بود چه عجب که بود ما در معاویه بند حساب و برای نسبت نیز آید چنانکه کاف - مؤلف عرض</p>
<p>انند نقل بخار بهار مؤلف عرض کند که در کند که ایچ متبدل میچ است چنانکه ایچون و سپون کلام شیدا استعمال (پسر مند) نیست و معاینه و پیچیدگی مرکب از پیچ و های نسبت - معنی لفظی (پسر مند)</p>	<p>انند نقل بخار بهار مؤلف عرض کند که در کند که ایچ متبدل میچ است چنانکه ایچون و سپون کلام شیدا استعمال (پسر مند) نیست و معاینه و پیچیدگی مرکب از پیچ و های نسبت - معنی لفظی (پسر مند)</p>
<p>بگم بر زبان نذارند و محققین زبان دان و اهل زبان کسی که منسوب است به پسر پیچ و نا کاره پس در ازین ساکت نمیدانیم که بهار این اصطلاح را معنی اول های زائد باشد و معنی دوم های نسبت</p>	<p>بگم بر زبان نذارند و محققین زبان دان و اهل زبان کسی که منسوب است به پسر پیچ و نا کاره پس در ازین ساکت نمیدانیم که بهار این اصطلاح را معنی اول های زائد باشد و معنی دوم های نسبت</p>
<p>از کجا پیدا کرد (ارو) امیر معاویه - مذکر - قاتل تسلیح محققین است که در تعریف این استعمال جمع کرده اند و معنی صحیح پسر بدکار و مرد</p>	<p>از کجا پیدا کرد (ارو) امیر معاویه - مذکر - قاتل تسلیح محققین است که در تعریف این استعمال جمع کرده اند و معنی صحیح پسر بدکار و مرد</p>
<p>پسری بقول اتد بجواز فرنگ و رنگ بالکسر معنی لفظی مؤلف عرض کند که موافق قیاس سفله باشد و بس (ارو) (۱) بدکار لرکا -</p>	<p>پسری بقول اتد بجواز فرنگ و رنگ بالکسر معنی لفظی مؤلف عرض کند که موافق قیاس سفله باشد و بس (ارو) (۱) بدکار لرکا -</p>
<p>است بزیادت یای مصدری بر لفظ پسر (ارو) (۲) سفله شخص - لفظی جیسے ایام لفظی یا دے یا مؤنث -</p>	<p>است بزیادت یای مصدری بر لفظ پسر (ارو) (۲) سفله شخص - لفظی جیسے ایام لفظی یا دے یا مؤنث -</p>
<p>پس زانو نشاندن مصدر اصطلاحی - بحالت فکر و غور نشاندن کسی را مؤلف عرض</p>	<p>پس زانو نشاندن مصدر اصطلاحی - بحالت فکر و غور نشاندن کسی را مؤلف عرض</p>
<p>مؤید و جامع بارای قرشت و تحاتی مجبول و جمیم کند که (پس زانو نشاندن) لازم این که می آید - فارسی بر وزن سرخچه (۱) پسران بدکار و (۲) (ظهوری ۵) بر در کنج غم و گریه پس زانو نشاندن</p>	<p>مؤید و جامع بارای قرشت و تحاتی مجبول و جمیم کند که (پس زانو نشاندن) لازم این که می آید - فارسی بر وزن سرخچه (۱) پسران بدکار و (۲) (ظهوری ۵) بر در کنج غم و گریه پس زانو نشاندن</p>
<p>مردم سفله - صاحب جهانگیری بر پسران بدکار نشان و صاحب سروری بر بدکار و سفله قناعت کرده فکر و غور مین بجانا -</p>	<p>مردم سفله - صاحب جهانگیری بر پسران بدکار نشان و صاحب سروری بر بدکار و سفله قناعت کرده فکر و غور مین بجانا -</p>

(۳۷۰۷۷)

پس زانو نشستن

مصدر اصطلاحی بقره این را آورده (ار دو) و پس لینا -

بهار و بجز و اند بکرو اندیشه فرو رفتن مؤلف

پس سر خاریدن

مصدر اصطلاحی -

عرض کند که آنکه متفکر و متردد باشد زانوی خود

بقول بهار (۱۱) عذر و بهانه آوردن بحسب

استاده کند و سر خود را متصل زانو دار و یا گوییم

بجز بکر معنی بالا گوید که (۲) منفعل شدن هم مؤلف

سر زانو کند از همین عادت این اصطلاح قائم

عمرش کند که عادت است که چون کسی منفعل شود یا

شد (مطابقی ۵) همان بهتر که خاموشی گزینیم

عذر و بهانه جوید سر خود می خار و از همین عادت

پس زانوی خاموشی نشینیم (ظهوری ۵)

این مصدر اصطلاحی قائم شده که موافق قیاس است

چشم جان گشت ظهوری به تحلیل روشن پس زانو

و معاصرین عجم بزبان دارند (ار دو) (۱۱) عذر

نشین آینه بی زنگار است (ار دو) فکر کرنا - بهانه کرنا (۲) منفعل هونا - نادم هونا -

و غور کرنا -

پس سرگردن

مصدر اصطلاحی بقول بهار

پس ستاوند

مصدر اصطلاحی بقره (۱۱) کنایه از دور گردن بطائف امحیل (ظهوری

از دو داده را باز گرفتن مؤلف عرض کند که محقق

هند ترا غور بر اعط و معنی ز کرد و از نشانش که

دیدم ام جلوه های کامل را که پس سر کرده ام

که سکندری خوره است و مقصودش از - - - (پس سر نمودن) و معنی (۲) رو گوید و انیدن هم وارسته

مرادف

پس ستانیدن

باشد (صائب ۵) پس بر معنی دوم قانع (ظهوری ۵) کرده زخم پس

فتانند کریم داده خور را که ابر ز گوهر امید آب نذر آرزوی مرهم را که حیف دید است که انیونی

که سکندری خوره است و مقصودش از - - - (پس سر نمودن) و معنی (۲) رو گوید و انیدن هم وارسته

مرادف

که سکندری خوره است و مقصودش از - - - (پس سر نمودن) و معنی (۲) رو گوید و انیدن هم وارسته

مرادف

که سکندری خوره است و مقصودش از - - - (پس سر نمودن) و معنی (۲) رو گوید و انیدن هم وارسته

مرادف

که سکندری خوره است و مقصودش از - - - (پس سر نمودن) و معنی (۲) رو گوید و انیدن هم وارسته

مرادف

(ارود) (۱) لطائف اخیل سے ٹالنا (۲) نہ سراج بڈ کر معنی اول می فرماید کہ تحقیق آنست کہ اگر نمودن
 پھیر لینا۔
 پس سر نمودن | مصدر اصطلاحی بقول
 برہان (۱) کنایہ از روگردانیدن بخجالت و در خجالت نمی باشد بلکه در اعراض و سرتابیدن بود
 (۲) کسی را کہ محل طبیعت باشد بطائف اخیل عرض کند کہ مقصودش جزین نباشد کہ در معنی اول
 از سر و گردن بہار بڈ کر معنی اول گوید کہ (۳) خجالت را داخل نہ کنیم و اندرین خصوصاً اتفاق
 یعنی اعزاز کردن و (۴) یعنی سرفرازان بود باخان آرزو و معنی اول و دوم این را مرادف
 از خجالت (بما تب ۱۵) ہست گر کشور از ان (پس سر کردن) و انیم و معنی سوم ہم درست می شود
 تو محقر بنمای کہ ورنہ بیرون شو ازین خانہ پس سر کہ چون برای تحلیم کسی سر نہ بین شوند یا سر را خم و منہ
 بہ نمای (ظہوری ۱۵) سازت برگی کہ ساق بر سر سطر سہری شود برای این مشتاق سزا استمال
 با اوست کہ و ز تارگی دل ہندس با اوست کہ می باشیم کہ محققین اہل زبان ازین معنی ساکت اند و معنی
 ناہید ز شرم گوئی چک زیر بغل کہ بنا پس سر کہ رجا چہارم موافق قیاس و خیال با سند ظہوری بخارش
 مجلس با اوست کہ صاحب بحرین را مرادف می خورد (ارود) (۱) و (۲) و دیکھو پس سر کردن
 (پس سر کردن) بہر دو معانی گفتہ بہ صاحب جہانگیری (۳) اعزاز کرنا (۴) خجالت سے سر جھکانا۔
 در طعنت بر معنی اول قانع و سند ظہوری را برای پس شاہم اصطلاح بقول برہان و جہانگیری و
 آن گیر و صاحب رشیدی ہمزبانش و صاحب جہانگیری و رشیدی و جامع و بحر و وزن بدنام یعنی سحر باشد
 قناعت بر معنی اول و دوم کردہ و خان آرزو در و آن طعانی است کہ در ایام رمضان نزدیکاً صحیح

خوردند. خان آرزو در سراج بزرگ معنی بالا گوید که مؤلف عرض کند که اصل این بسنده به خود
تحقیق آنست که این مجاز است در اصل و شام گذشت و صراحت ماخذش همدراجا کرده ایم
منحرف آشام یعنی طعام شام پس (پس شام) طعامی و اشاره این مهم که این مبدل آنست چنانکه
که بعد از شام خوردند و آن نیست مگر طعام سحری و کثرت و تپ (اردو) دیکو بسنده -
استعمال اصناف حذف شد مؤلف عرض کند پس **فادون** مصدر اصطلاحی - منحرف
که حقیقت ماخذ شام یعنی طعام شب بجایش بیان (پس افادون) که بجایش گذشت مؤلف
کنیم و در اینجا اتفاق داریم با خان آرزو در لغت عرض کند که موافق قیاس است و شامل باشد
زیر بحث (اردو) سحری - بقول آصفیه - هم بر هر سه معانی و استعمال ظهوری که بذیل می آید
مؤنت - بول چال میں حلی ساکن ہے - متعلق است یعنی نوش و (پس فادون) جمله و
جیسے روزہ نہ رکھیں نماز نہ پڑھیں - سحری ہی کار (پس رفت نہ شدن آن است و بس ظهوری
نہ کھائیں تو کافر ہی نہ ہو جائیں - (رنگین س) (س) میخواست کہ سد مصلحت از پیش قدمی که زو
آٹھتے ہی پچھلے پہر رات کو کھا کر سحری کی شوق سے دست ظہوری یعنی فرس ماہ (ولس) و در مش
رکھنیو توکل میں تم سے واری روزہ پامؤلف از خود سری کار صبا فادہ پس که قرب بنام ماگر
عرض کرتا ہے کہ سحری سے وہ غذا مراد ہے جو پیش برد نسیم را کہ (اردو) دیکو پس افادون -
رمضان میں طلوع صبح صادق سے پہلے کھانے پس **فروا** اصطلاح - بقول بیمار و بگردانند
پس **غده** بقول برهان و انند باضین نقطه از روز پیش روز آئندہ صاحب بول چال کواله سحر
و دال بی نقطه بروزن طبقه آماده و ہیا ساخته بحکم ذکر این کرده مؤلف عرض کند کہ اصل این

(۳۷۰۸)

با صفت است و بنگ اصناف ہم مستعمل (حین شیرازہ) پس کار خویش آنکہ غافل نشست ہے
 (۵) حسن آخر پر اندیشی امروزہ از ان فردا زبان بدانندیش بر خود نہ بست ہے یعنی ہر کہ بی تکی
 کہ پس فردا نڈارو ہے (اردو) پرسون و کیو سو اقدام کرد در کاری زبان بدانندیش خود را
پس کار بودن مصدر اصطلاحی بقول ہے بر خود نہ بست بلکہ کشادہ و ہمچنین درین بیت
 و بحر و وارستہ یعنی مشغول شدن بکاری (حکیم) کسی را نیاید چنین کاریش ہے کہ غافل نشیند
 شغالی (۵) گفتش شوی از تو بیزار است ہے پس کار خویش ہے مؤلف عرض کند کہ بغفلت
 گفت تا صبح در پس کار است ہے مؤلف در پی کاری بودن است و بس (اردو)
 عرض کند کہ معنی لفظی این در پی کاری بودن کسی کام کے پے مین غافل بیہونا۔
 و مجازاً مشغول شدن بکاری است۔ موافق **پس کار رفتن** مصدر اصطلاحی بقول
 قیاس مخنی ساد کہ از سند بالا (در پس کاری) بہار و بحر و وارستہ و اند مشغول شدن بکاری
 پیدا است یعنی سند بکار این نمی خورد و لیکن مرادف پس کار بودن (نعمت خان عالی) (۵)
 معاصرین عجم این را ہم بر زبان دارند عیبی ندارد میمون و غرس و گفتار رفتند چون پس کار ہے
 (اردو) کسی کام کے در پے ہونا۔ کسی کام میں این شکل شدید پیدار زشت و پشت و مضحک
 مشغول ہونا۔ ہے مؤلف عرض کند کہ رفتن کسی در پی کاری
پس کار خویش غافل نشستن مصدر است و مجازاً مشغول شدن در ان (اردو)
 اصطلاحی بقول اند کہنا یہ از اقدام کردن کسی کام کے پے مین جانا کسی کام میں مشغول ہونا
 در کاری و در انجام آن اندیشہ نکر دن رنج **پس کار نشاندن** مصدر اصطلاحی بقول

وارسته متحدی (پس کار نشستن) که می آید (والله بهر وی) شاید پس کار خوشیق نشستن، لیکن نتوان و پان
 (۵) اشک بر چهره ما هست بهار آتش را با عشق مردم بستن، یعنی گذشتن از کار و مطلب نوشته
 بنشاند عجب در پس کار آتش را با صاحب بگردیل و حال آنکه این معنی با ستنا و اشعار مذکور خلاف
 مصدر لازم نقل این شعریم کرده مؤلف عرض قدما و متأخرین است. نون نافیه که در شعر شیخ
 کند که یعنی در پی کاری نشاندن و مشغول بجاری بر نشستن است و افاده ترک کار و مطلب می کند
 کردن است و معاصرین عجم بزبان دارند و آن را موعده فهمیده که نشای غلط گردیده (فانهم)
 لیکن سندا لا بکار این نمی خورد که متعلق است به مؤلف عرض کند که ما در سراج اللغات خان آرزو
 (در پس کاری نشاندن) (ارو) کسی کام که این را نیا فقیم شاید در شرح کلام شیخ شیراز و در کتاب
 پے میں ٹھانا مشغول کرنا۔ دیگر نوشته باشد باقی حال در مخصوص اشفاق و ایم

پس کار نشستن مصدر اصطلاحی بقول صاحب وارسته (ارو) و کیهوس کار بودن۔
 و بجز مرادف (پس کار بودن) که گذشت (حیاتی پس کردن) مصدر اصطلاحی صاحب آسنی
 گیلانی (۵) رو پس کاری نشین چند نصیحت کنی ذکر این کرده از معنی ساکت و صاحب روز نامه
 که از پدر و جد خویش و عطا نشنوده را که (میرم سیاه) بخواه سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار ذکر (پس کرده)
 (۵) میرم که بود جفته زدن کار او مدام که کس را یعنی پیتر دور کرده می کند مؤلف عرض کند که
 طلاق داد و پس کار خود نشست و وارسته می فرماید ازین استعمال معاصرین (پس کردن کسی را) یعنی
 و صاحب بجز نقلش کند که صاحب سراج الفقه یعنی دورتر کردن کسی را پیدا است معنی از صف اللین
 خان آرزو در شرح این بیت شیخ شیراز (۵) در صف آخرین آوردنش و از کلام طهوری هم

<p>دارد یکی در پیش و دیگری در پس - فارسیان پیشگو پس گو به بحدف لفظ زین استعمال کرد برای زین معاصرین عجم تصدیق این می کنند (ارو)</p>	<p>تا سید این می شود (س) زهی بیگانه کی کا در چنان پیش که هر جا آشنائی بود پس کرد (ارو) جگه بیت دور هژدینا -</p>
<p>زین کاوه بلند حصه جو مقام نشست که و چه بود پس گرفتن مصدر اصطلاحی - بقول بهار و</p>	<p>پس کشیدن یا استعمال - بازماندن از پیش مؤلف عرض کند که موافق قیاس است</p>
<p>بجو و اند داده را باز گرفتن (میرزا امین و صف سن از خوبان عاشق کش بخاری طفل خو دارم که گر گاهی و دپوسه زمن فی الحال پس</p>	<p>افراد عشق پیش - خرد پاکشید پس دارم امید گم شدنی رهنا رسید (ارو) پاؤن پیچھے کہینا - آگے بڑھنے سے باز آنا -</p>
<p>پس کو چه اصطلاح - بقول بول چال بولا مؤلف عرض کند که موافق قیاس است معاصرین عجم یعنی کوچا باشد مؤلف عرض کند که (ارو) دی ہوئی چیز کو واپس لینا -</p>	<p>بقول بول چال بولا معاصرین عجم یعنی کوچا باشد مؤلف عرض کند که (ارو) دی ہوئی چیز کو واپس لینا -</p>
<p>صاحب انند بوالہ ناصر می گوید که بفتح اول و ثانی و فتح کاف فارسی و سکون کاف تازی بقول برهان یعنی تکرک و ژاله است -</p>	<p>تعلق نذار و ما این را بدین پسک از زبان معاصرین عجم نشنیدیم و بدون سند استعمال این را تسلیم نہ کنیم (ارو) کوچہ - تازی بقول برهان یعنی تکرک و ژاله است -</p>
<p>مؤلف عرض کند که صاحب ناصر بفتح اول و ثانی و کاف فارسی و سکون ثالث و کاف نوشته</p>	<p>مؤلف عرض کند که صاحب ناصر بفتح اول و ثانی و کاف فارسی و سکون ثالث و کاف نوشته</p>
<p>صاحب برهان به نون سوم پسک آورده بجایش می آید هر دو مشتقین بالانون را در کتابت</p>	<p>صاحب برهان به نون سوم پسک آورده بجایش می آید هر دو مشتقین بالانون را در کتابت</p>

(۱۰۰۰)

<p>خذف کرده اند ما صراحت کامل این بجایش کنیم و (اردو) (۱) فراموش کرنا۔ بھولنا (۲) اغماض کرنا در اینجا ہمیں قدر کافی خیال کنیم کہ تصویف است (۳) کان کے وچھے ڈالنا۔</p>	<p>خذف کرده اند ما صراحت کامل این بجایش کنیم و (اردو) (۱) فراموش کرنا۔ بھولنا (۲) اغماض کرنا در اینجا ہمیں قدر کافی خیال کنیم کہ تصویف است (۳) کان کے وچھے ڈالنا۔</p>
<p>پس گیر اصطلاح۔ بقول بہار و اند بجا اول پس گوش انگندن مصدر اصطلاحی بقول لغات کنایہ از پس خوانندہ مؤلف عرض کند</p>	<p>(اردو) و کیو پینگ۔ پس گوش انگندن مصدر اصطلاحی بقول لغات کنایہ از پس خوانندہ مؤلف عرض کند</p>
<p>برہان و جامع کنایہ از (۱) فراموش کردن۔ کہ بضم اول باشد مخفف (پس گیر) بمعنی اول و صاحب جاگیری در لغات ذکر این کرده (۲) گوش کہ پس بضم معنی و مخفف پس گذشت و سمعیل (۳) داعی کو بید آن سرغمہای خوش صراحت ما خذبر (پس گیر) کرده ایم (اردو) بیت ۴ پس گوش انگند حال حدیث غم جو پیشہ دیکھو پس گیر کے پہلے اور دوسرے معنی۔</p>	<p>برہان و جامع کنایہ از (۱) فراموش کردن۔ کہ بضم اول باشد مخفف (پس گیر) بمعنی اول و صاحب جاگیری در لغات ذکر این کرده (۲) گوش کہ پس بضم معنی و مخفف پس گذشت و سمعیل (۳) داعی کو بید آن سرغمہای خوش صراحت ما خذبر (پس گیر) کرده ایم (اردو) بیت ۴ پس گوش انگند حال حدیث غم جو پیشہ دیکھو پس گیر کے پہلے اور دوسرے معنی۔</p>
<p>بہار بذر معنی بالا گوید کہ (۲) ناشیدہ انگندن پس لشکر اصطلاح۔ بقول اند بجا اول و فرنگ ہم۔ صاحب بحر باہر دو معنی متعلق با بہار۔ صاحب</p>	<p>بہار بذر معنی بالا گوید کہ (۲) ناشیدہ انگندن پس لشکر اصطلاح۔ بقول اند بجا اول و فرنگ ہم۔ صاحب بحر باہر دو معنی متعلق با بہار۔ صاحب</p>
<p>رشیدی بر معنی اول قانع۔ خان آرزو در سر را گویند مؤلف عرض کند کہ (۳) اسم فاعل ترکی متعلق با رشیدی مؤلف عرض کند کہ مقصود است بمعنی لشکری کہ پس باشد و اگر باضافت خوا</p>	<p>رشیدی بر معنی اول قانع۔ خان آرزو در سر را گویند مؤلف عرض کند کہ (۳) اسم فاعل ترکی متعلق با رشیدی مؤلف عرض کند کہ مقصود است بمعنی لشکری کہ پس باشد و اگر باضافت خوا</p>
<p>از معنی دوم اغماض کردن است و موافق قیام معنی اول باشد۔ صاحب اند غور نگر و اول و ما سند کمال اسمعیل را متعلق بمعنی دوم دانیم (اضافت) را بمعنی اول مخصوص کرد و جا دار و</p>	<p>از معنی دوم اغماض کردن است و موافق قیام معنی اول باشد۔ صاحب اند غور نگر و اول و ما سند کمال اسمعیل را متعلق بمعنی دوم دانیم (اضافت) را بمعنی اول مخصوص کرد و جا دار و</p>
<p>و این کنایہ باشد۔ مجاز و معنی اول مجاز و (۳) کہ بنگ اضافت ہم معنی اول گیریم ولیکن بافت معنی حقیقی چیزی را پس گوش انداختن است چنانکہ اصل است و بنگ اضافت ہر دو معنی پیدا شو</p>	<p>و این کنایہ باشد۔ مجاز و معنی اول مجاز و (۳) کہ بنگ اضافت ہم معنی اول گیریم ولیکن بافت معنی حقیقی چیزی را پس گوش انداختن است چنانکہ اصل است و بنگ اضافت ہر دو معنی پیدا شو</p>
<p>یا اولف خود را و انما پس گوش می انگند (اردو) (۱) لشکر کا پچھا۔ (۲) و لشکر جو پچھے رہے</p>	<p>یا اولف خود را و انما پس گوش می انگند (اردو) (۱) لشکر کا پچھا۔ (۲) و لشکر جو پچھے رہے</p>

پس ماندہ اصطلاح۔ بقول انڈیکو از فزنگ عرض کند کہ مرادف مشلی کہ قبل ازین گذشتہ (اردو)	پس ماندہ اصطلاح۔ بقول انڈیکو از فزنگ عرض کند کہ مرادف مشلی کہ قبل ازین گذشتہ (اردو)
فزنگ بمعنی باقی ماندہ مؤلف عرض کند کہ موافق دیکھو پس ماندہ سگ قابل طہارت نیست کا دو سزا ترجمہ	فزنگ بمعنی باقی ماندہ مؤلف عرض کند کہ موافق دیکھو پس ماندہ سگ قابل طہارت نیست کا دو سزا ترجمہ
قیاس است (اردو) پس ماندہ۔ بقاعدہ قیاس	قیاس است (اردو) پس ماندہ۔ بقاعدہ قیاس
کہہ سکتے ہیں بچا ہوا۔ باقی ماندہ۔	کہہ سکتے ہیں بچا ہوا۔ باقی ماندہ۔
پس ماندہ سگ قابل طہارت نیست	پس ماندہ سگ قابل طہارت نیست
مثلاً۔ صاحبان خزینۃ الامثال و امثال فارسی	مثلاً۔ صاحبان خزینۃ الامثال و امثال فارسی
دکن میں کہتے ہیں بچا کتے کا جھوٹا سور کو کہلاتا	دکن میں کہتے ہیں بچا کتے کا جھوٹا سور کو کہلاتا
عرض کند کہ فارسیان این مثل را بحق چیز استعمالی	عرض کند کہ فارسیان این مثل را بحق چیز استعمالی
کنند کہ بعد تصرف کافر یا دشمنی بدست آید تھی قدما اس کی نسبت اظہار تفرک کے لئے اس	کنند کہ بعد تصرف کافر یا دشمنی بدست آید تھی قدما اس کی نسبت اظہار تفرک کے لئے اس
و مقصود از اظہار نفرت است و بس۔ از جواز کہاوت کا استعمال کرتے تھے۔	و مقصود از اظہار نفرت است و بس۔ از جواز کہاوت کا استعمال کرتے تھے۔
وغیر جواز شرعی بکئی نیست (اردو) دکن میں	وغیر جواز شرعی بکئی نیست (اردو) دکن میں
پس ہم بدہ اصطلاح۔ صاحب رہنما بکوال	پس ہم بدہ اصطلاح۔ صاحب رہنما بکوال
کہتے ہیں بچا کتے کا جھوٹا ہمارے کس کام کا	کہتے ہیں بچا کتے کا جھوٹا ہمارے کس کام کا
سفر نامہ ناصر الدین شاہ قاجار گوید کہ نکتہ	سفر نامہ ناصر الدین شاہ قاجار گوید کہ نکتہ
کئے کا جھوٹا کتے کو مبارک بچا یہ اس مقام پر اول و دوم و کسر چارم و پنجم) بمعنی واپس	کئے کا جھوٹا کتے کو مبارک بچا یہ اس مقام پر اول و دوم و کسر چارم و پنجم) بمعنی واپس
کہتے ہیں جب کسی کافر یا دشمن کی تفرقہ چہرہ پڑتا ہے	کہتے ہیں جب کسی کافر یا دشمن کی تفرقہ چہرہ پڑتا ہے
پس ماندہ سگ ہم سگ را شاید مثل	پس ماندہ سگ ہم سگ را شاید مثل
است امر حاضر از (پس داؤن۔ بمعنی واپس	است امر حاضر از (پس داؤن۔ بمعنی واپس
صاحبان خزینۃ الامثال و امثال فارسی ذکر این	صاحبان خزینۃ الامثال و امثال فارسی ذکر این
کردہ از معنی و محل استعمال ساکت مؤلف	کردہ از معنی و محل استعمال ساکت مؤلف
بجھوٹا پس دے۔	بجھوٹا پس دے۔

پسند بقول برهان و سروری بر وزن سمنند (۱) قبول کرده و پذیرفته و (۲) قبول کننده
 (مسعود سعدی) خاطر من پسند من شاهی است؛ بر عروسان مدحت تو غیور؛ (حکیم اسدی شاهرودی)
 گرم دسترس در سرای توختیت؛ پسند اینکه هست و هم ایدر بالیت؛ و صاحب سروری صراحت
 مزید کند که (۳) بمعنی قبول کردن و رواداشتن هم آمده بهار نسبت معنی اول گوید که خوش و مرغوب
 و پسند و پسندیده مرادف این و فرماید که بالنظر آمدن و افتادن مستعمل و نفی آن بلفظ تامی کنند
 و خان آرزو در سراج می فرماید که بمعنی اول پسندیده و فرماید که بمعنی دوم یعنی پسند کننده چنانکه
 (مشکل پسند) و خود پسند نیز ازین عالم است و این بی ترکیب مستعمل نشود و فرماید که بوقده هم گفته اند
 و اشتقاق این از لفظ بس است و بلفظ کافی از ان تعبیر توان نمود و تفرقه در میان این دو لفظ تقریباً
 و مقام توان کرد و فرماید که واجب آنست که بای پارسی خوانند و تحقیق آنست که هر جا بای عربی
 واقع شود بای فارسی نیز توان خواند بخلاف (پسند بای فارسی) که بسیار جا واقع شود که آن را
 بای عربی نتوان خواند (اینست تحقیق قوسی) و تحقیق آنست که بسند بمعنی کافی بای نازی است
 و بمعنی برگزیده بای فارسی و تفاوت درین معنی بسیار است و محل یکی ازین بردگیری بتوجه طالب
 علمانه که ابرو من الینج است بسیار رکیک و قبیح مؤلف عرض کند که بسند بوقده بمعنی کافی
 بجایش گذشت و با تحقیق ماخذش همدرا بنجایان کرده ایم و این مبتدل آنست چنانکه اسپ و
 اسپ و اثر این تبدیل همین که بمعنی اول مستعمل شد یعنی معنی کافی ترقی کرده بخوش و پسند دل رسید
 و اسم جابداست بمعنی اول بمعنی دوم هیچ که بدون ترکیب اسم فاعل ترکیبی حاصل نمی شود و بسند
 اسدی هم مستعمل است بمعنی اول و تسامح سروری پیش نباشد که بمعنی سوم قائم کرد و بهین معنی

اول اسم مصدر پسندیدن باشد که می آید (ار و و) (۱۱) پسند قبول آصفیه - فارسی - اسم مؤنث
مقبول منظور نظر - من بجاتا - مرغوب خاطر (۳ و ۲) ناقابل ترجمه -

پسند آمدن استعمال - صاحب آصفی ذکر (ب) پسند بودن آصفی ذکر (ب) کرده از معنی
این کرده از معنی ساکت مؤلف عرض کند ساکت مؤلف عرض کند که مقبول خاطر بودن و
که مقبول خاطر شدن است (منطامی ۵) سپه مرادف پسند آمدن و افتادون است و به همین معنی باشد
را جواب چنین از چند پسند آمد از شهریار بنید (الف) هم سند آصفی که برای (ب) پیش کرد و بجا
(سعدی ۵) گو آنچه داری سخن سودمند (الف) هم می خورد و از اینجا است که الف را با لاک
و گریه چکس را نباید پسند (ار و و) پسند آنا - (ب) جاد او ده ایم (قاسمی گونا بادی ۵) ختم زلف
پسند افتادون استعمال - مرادف (پسند آمدن) یا رسم نباشد پسند پسندم بود حلقه پای کند (ب) -
که گذشت صاحب آصفی ذکر این کرده از معنی (ار و و) پسند هونا -

ساکت مؤلف عرض کند که موافق قیاس است **پسند داشتن** استعمال - صاحب آصفی ذکر
(نهوری ۵) چشم پر خون کی پسند حیرت افتادی این کرده از معنی ساکت مؤلف عرض کند که
چنین (ب) گریه بقیادی پسند عید ما قربان ما (روحانی مقبول خاطر داشتن چیزیت و پسند کردنش (شعانی
یا فقی ۵) مر از پیش محبت همین پسند افتاد (ب) که گریه (صفهانی ۵) رنجاندش بگرم نگه دم بدم ز من (ب)
هست صد آزار سرگرازی نیست (ب) (ار و و) و در وی پسندول پر بهانه اش (ب) (ار و و)
پسند آمدن -
پسند کرنا - جیسے میر اول اسبات کو پسند کرنا ہے -

پسند باشدین استعمال - صاحب **پسند** اصطلاح - بقول برهان بضم اول و

(۱۱۱۱)

فتح دال بر وزن سخنو مختلف پس اندر است که پسر ریب است مگر تجارت و کنایه از ولد الزنا باشد از شوهر دیگر یا پسر شوهر باشد از زن دیگر و (ار و و) حرام زاده - ولد الزنا - مذکر - فرماید که کبیر اقل بر وزن سکندر هم آمده صاحبان **پسند شدن** استعمال - صاحب آصفی ذکر جهانگیری و رشیدی و سروری و ناصری و جامع این کرده از معنی ساکت مؤلف عرض کند هم ذکر این کرده اند (ابتداء عنصری) جز که مقبول خاطر شدن است (رفیع قزوینی) باوند در مانند این جهان کینه جوی با پسند کینه پروانه را چراغ و مراد اوغ شد پسند با هر کس تقدیر دارد و همچو با دختر را که مؤلف عرض کند که طبع کند انتخاب را (ار و و) پسند خاطر هونا موافق قیاس است و صراحت ماخذ مدار اینجا مقبول هونا - مرغوب هونا -

(ار و و) دیکو پس اندر - **پسند قیادون** استعمال - یعنی مقبول طبع شدن

پسندره اصطلاح - بقول اندکجو الی غیر جنگ فرزنگ بالضم یعنی ولد الزنا و حرام زاده مؤلف قیاس است (ظهوری) نگه بجلوه گهش برگزیده عرض کند که دیگر همه محققین اهل زبان و زبانان می آرند چه دولتی که فتد دیدنی پسند آسما ازین ساکت و معاصرین عجم هم بر زبان ندارند مرادف پسند شدن که گذشت (ار و و) اگر پسند استعمال پیش شود تو انیم قیاس کرد که پسند شدن -

است از پسندره های نسبت - معنی پذیرش **پسند کردن** استعمال - صاحب آصفی ذکر کن گذشت که غلاتی و ریب است پس زیاد کرده از معنی ساکت مؤلف عرض کند که استی های تحقیر این را یعنی بالاقامم کرد یعنی کسی که همچون **پسند شدن** (معنی قبول کردن) (کمال مجیدی)

(۱۱۱)

<p>دل را عمت بعت قلبی نمی فریاد لیکن چو دید روی تو بروی پسند کرد (ارو) پسند کرنا قبول کرنا۔</p>	<p>محققین مصداق این را ترک کرده اند خلاف قیاس نیت مختلف پسندیدن باشد و پسند بمعنی پسندیده که می آید از همین است و جا دارد</p>
<p>پسند گردیدن استعمال صاحب اصنی و گر این کرده از معنی ساکت مؤلف عرض کند که مراد پسند شدن است که گذشت (مختصر) کاشی (س) من چون کنم که طور بد پسند من پسند خاطر شکل پسند تو و از همین قبیل است پسندگشتن (ارو) و کیو پسند شدن۔</p>	<p>که این را مصدر مستقل دانیم که مرکب است از پسند و علامت مصدر دان بخد ف یک وال از و و ال جمع شده ماخذ اول بهتر است از ماخذ آخر (ارو) و کیو پسندیدن یا اسکا مختلف (الف) پسند را بقول برهان و سروری و به مختلف پسندیده باشد که معنی برگزیده است۔</p>
<p>پسندگشتن استعمال مراد پسند گردیدن و پسند شدن است مؤلف عرض کند که موافق قیاس باشد (ظهوری س) برای طره گره خوردن گشت پسندش و بنازم این همه دلها که او بد فرود کرد (ارو) پسند هونا و کیو پسند شدن اور پسند گردیدن۔</p>	<p>(حکیم سنائی س) نیک بخت آن کسی که بنده او است در همه کارها پسند او است (مولانا کاتبی بجز از پلاک کاتبی ام فرود داودوش و پسند گرچه این سخن آمد پسند ام و مؤلف عرض کند که از مشتقات مصدر پسندن هم توان گفت که بجایش گذشت و فرید علی پسند هم و۔۔۔</p>
<p>پسندن بقول انند بواله فرنگ فرنگ یعنی پسندیدن باشد مؤلف عرض کند که دیگر همه کلام مولانا کاتبی روشن است (ارو) الف</p>	<p>بمعنی پسند آمدن بمعنی پسند آمدن از</p>

(۲۱۰۸۳۱)

<p>پسند نوشتن - جیسے ۱۱ انکی پسند کا کیا کہنا دنیا سے زیادہ ہے ۱۲ (ب) پسند آنا دیکھو پسند آمدن - (۳۱) قبول کرنا - پسند کرنا -</p>	<p>پسند نوشتن - جیسے ۱۱ انکی پسند کا کیا کہنا دنیا سے زیادہ ہے ۱۲ (ب) پسند آنا دیکھو پسند آمدن - (۳۱) قبول کرنا - پسند کرنا -</p>
<p>پسندیدن بقول بجز بختین یعنی (۱) خوش آیدن و (۲) خوش کردن و (۳) ستودن و (۴) بمعنی خوش و مرغوب و فرماید کہ بالقطع آمدن و</p>	<p>پسندیدن بقول بجز بختین یعنی (۱) خوش آیدن و (۲) خوش کردن و (۳) ستودن و (۴) بمعنی خوش و مرغوب و فرماید کہ بالقطع آمدن و</p>
<p>قبول کردن و پذیرفتن (کامل التصریف) و مضارع این پسند و فرماید کہ صیغہ اسم فاعل این نیامده</p>	<p>قبول کردن و پذیرفتن (کامل التصریف) و مضارع این پسند و فرماید کہ صیغہ اسم فاعل این نیامده</p>
<p>صاحب سوار و بر معنی چهارم قانع و فرماید کہ پسند و پسند حاصل بالمصدر این است مؤلف</p>	<p>صاحب سوار و بر معنی چهارم قانع و فرماید کہ پسند و پسند حاصل بالمصدر این است مؤلف</p>
<p>عرض کند کہ لا والله بلکہ حاصل بالمصدر این پسند است و پسند اسم مصدر و امر حاضر است کہ فاعل</p>	<p>عرض کند کہ لا والله بلکہ حاصل بالمصدر این پسند است و پسند اسم مصدر و امر حاضر است کہ فاعل</p>
<p>بقاعده خود زیادت تحتانی معروف و علامت مصدر و آن بر اسم مصدر مصدری وضع کردند</p>	<p>بقاعده خود زیادت تحتانی معروف و علامت مصدر و آن بر اسم مصدر مصدری وضع کردند</p>
<p>و معنی چهارم حقیقی است و دیگر معانی مجاز آن و بر آن شتاق سزا استعمال می باشیم کہ از نظر مانگد شت</p>	<p>و معنی چهارم حقیقی است و دیگر معانی مجاز آن و بر آن شتاق سزا استعمال می باشیم کہ از نظر مانگد شت</p>
<p>و معاصرین عجم بر زبان نزارند و خلاف قیاس ہم و پسند اسم مفعول پسندن یا مختلف پسندیده باشد</p>	<p>و معاصرین عجم بر زبان نزارند و خلاف قیاس ہم و پسند اسم مفعول پسندن یا مختلف پسندیده باشد</p>
<p>کہ اسم مفعول این است (ار و و) (ار و و) خوش آید (۵) حکایت شوکو دوک نامجوی (۶) پسندیده</p>	<p>کہ اسم مفعول این است (ار و و) (ار و و) خوش آید (۵) حکایت شوکو دوک نامجوی (۶) پسندیده</p>

بود و پاکیزہ طوی بہ (اردو) مقبول دین کہنے پسندیدہ کار استعمال۔ بہار ذکر این کردہ
 والا۔ پسندیدہ دین بھی بقاعدہ فارسی کہہ سکتے ہیں۔ از معنی ساکت و اند نقل بگارش مؤلف
 پسندیدہ راہی استعمال۔ بہار ذکر این عرض کند کہ اسم فاعل ترکیبی است بمعنی کسی
 کردہ از معنی ساکت و اند نقل بگارش مؤلف کہ کار او پسند و مقبول عام است (شیخ شیراز
 عرض کند کہ اسم فاعل ترکیبی است بمعنی کسی کہ (س) پسندیدہ کاران جاوید نام بہ تطاول
 راہی او مقبول است و صائب راہی اسی کردند بر مال عام بہ (اردو) پسندیدہ کار۔
 راہی صائب و قابل پسند دارندہ (شیخ شیراز) اس شخص کو کہہ سکتے ہیں جس کا ہر کام پسند اور
 (س) پسندیدہ راہی کہ بخشد و خورد کہ چنان از مقبول خلاق ہو۔
 پی خوشیتن کرد کرد (اردو) صائب راہے پسندیدہ کیش استعمال۔ بہار ذکر این
 پسندیدہ راہے بھی کہہ سکتے ہیں۔ وہ شخص کردہ از معنی ساکت و اند نقل بگارش مؤلف
 جس کی راہے پسندیدہ اور مقبول ہو۔ اسم فاعل ترکیبی است بمعنی کسی کہ
 فاعل ترکیبی۔ اخلاق و طبیعت او پسندیدہ باشد (شیخ شیراز)
 پسندیدہ رو استعمال بقول بگردانند (س) کادو کرد آن پسندیدہ کیش کہ چو جبل
 و مؤید بفتح را بمعنی خوش رفتار و نیکو روش اندر دستار خوش بہ (اردو) پسند
 مؤلف عرض کند کہ اسم فاعل ترکیبی و اخلاق او پسندیدہ کیش اور خوش اخلاق
 موافق قیاس است (اردو) خوش رفتار کہہ سکتے ہیں۔
 نیک روش۔ عفت۔ (الف) پسندیدہ گفتن استعمال۔ صائب

<p>(ب) پسندیده گو (اصنی ذکر الف) کرده از معنی ساکت و بندش کلام شیخ شیراز نقل کرده که از ان استعمال (ب) پیدا است و خیالش همین کرده مصدری ساختند و گویائی حاصل با مصدر باشد که (ب) از الف است مؤلف عرض همین است و گو و گوی امر حاضر و گوینده هم کنند که (الف) یعنی تقریر خوش و پسندیده کردن فاعل این که با وجود ترک مصدر بر زبان است باشد و (ب) اسم فاعل ترکیبی است از مصدر و مصدر گفتن که بت ترکیب گفت با علامت مصدر پسندیده گویندن که می آید یعنی کسی که تقریرینش تن بجزف (یک فوقانی از هر دو فوقانی جمع شد می کند) بر همین زشادی برافروخت رسوا و وضع شد بر زبان است و گویندن کامل التصریف پسندید و گفت ای پسندیده گوی (ارو) باشد مگر بعضی مشتقاتش مستعمل نیست چنانکه گویند (الف) پسندیده گفتگو کرنا (ب) پسندیده گویای معروف ماضی مطلق این که عرض آن گفت خوش تقریر اس شخص کو که سکتے ہیں جس کی ماضی مطلق گفتن بر زبانست (ارو) و گوی گفتگو پسند آئے۔ پسندیده گفتن۔</p>	<p>(ب) پسندیده گو (اصنی ذکر الف) کرده از معنی ساکت و بندش کلام شیخ شیراز نقل کرده که از ان استعمال (ب) پیدا است و خیالش همین کرده مصدری ساختند و گویائی حاصل با مصدر باشد که (ب) از الف است مؤلف عرض همین است و گو و گوی امر حاضر و گوینده هم کنند که (الف) یعنی تقریر خوش و پسندیده کردن فاعل این که با وجود ترک مصدر بر زبان است باشد و (ب) اسم فاعل ترکیبی است از مصدر و مصدر گفتن که بت ترکیب گفت با علامت مصدر پسندیده گویندن که می آید یعنی کسی که تقریرینش تن بجزف (یک فوقانی از هر دو فوقانی جمع شد می کند) بر همین زشادی برافروخت رسوا و وضع شد بر زبان است و گویندن کامل التصریف پسندید و گفت ای پسندیده گوی (ارو) باشد مگر بعضی مشتقاتش مستعمل نیست چنانکه گویند (الف) پسندیده گفتگو کرنا (ب) پسندیده گویای معروف ماضی مطلق این که عرض آن گفت خوش تقریر اس شخص کو که سکتے ہیں جس کی ماضی مطلق گفتن بر زبانست (ارو) و گوی گفتگو پسند آئے۔ پسندیده گفتن۔</p>
<p>پسندیده گویندن استعمال - مراد پسندیدن پس نشانیدن استعمال - صاحب اصنی گفتن مؤلف عرض کند که گفت و گو هر دو ذکر این کرده از معنی ساکت مؤلف عرض کند اسم جامد فارسی زبان است یعنی سخن و اول که بدون ترکیب با فعلی دیگر چنانکه (پس دست اسم مصدر گفتن است و ثانی اسم مصدر گویندن) که گذشت یعنی حقیقی است معنی نشانیدن فارسیان بای زائد بر گوی زیاده کردند چنانکه کسی در پس کسی (ارو) پیچیده بهمانا۔</p>	<p>پسندیده گویندن استعمال - مراد پسندیدن پس نشانیدن استعمال - صاحب اصنی گفتن مؤلف عرض کند که گفت و گو هر دو ذکر این کرده از معنی ساکت مؤلف عرض کند اسم جامد فارسی زبان است یعنی سخن و اول که بدون ترکیب با فعلی دیگر چنانکه (پس دست اسم مصدر گفتن است و ثانی اسم مصدر گویندن) که گذشت یعنی حقیقی است معنی نشانیدن فارسیان بای زائد بر گوی زیاده کردند چنانکه کسی در پس کسی (ارو) پیچیده بهمانا۔</p>

(۱۳۰۱۳۱)

پس نشستن استعمال۔ صاحب آصفی ذکر با کج رو فرزند گشت کو و (پس نشین) اسم علم
 این کردہ از معنی ساکت مؤلف عرض کند کہ بد ترکیبی از ہمین است یعنی کسی کہ در پس نشیند
 اصناف پس بالقطعی دیگر (چنانکہ پس زانو نشستن (ارو) (۱) و پیچے بیٹنا۔ (۲) گھات میں
 کہ گذشتہ) یعنی حقیقی است یعنی (۱) نشستن کسی بیٹنا (ارند) نکلے تھے چمن سے کہ پہنے کنج
 پس کسی (۲) بجاز معنی در کین نشستن (ظہوری) قفس میں پگ لو گھات ہی میں بیٹھا تھا صیاد
 لے) بر بساط پیش بینی پس نشین کے راست رخ ہمارے پگ

پسنگ بقول برہان و جامع بفتح اول و ثانی و کاف فارسی و سکون ثالث و کاف یعنی بگرگ
 و ژالہ باشد صاحب جہانگیری مرحمت کند کہ کاف آخر عجمی است۔ خان آرزو در سراج
 گوید کہ اغلب کہ پسنگ باشد بہ کاف فارسی اول و کاف عربی دوم مؤلف عرض کند کہ درست
 می فرماید کہ برسنگ کاف تغییر زیادہ شدہ پسنگ شد یعنی سنگ خورد و بعد از ان بای زائد
 در اولش زیادہ کردند و پس از ان موقدہ بدل شد بہ بای فارسی چنانکہ تب و تپ بابتی حال
 کنایہ باشد موافق قیاس (ارو) اولاً۔ و کیمو پسنگ کے پانچویں معنی۔

الف) پس نہادن مصدر اصطلاحی گوید کہ مراد ف پس انداز و معنی سیراٹ مؤلف
ب) پس نہادہ صاحب آصفی ذکر گوید کہ ظاہر اسم مفعول (الف) است۔
 الف کردہ از معنی ساکت مؤلف عرض کند (ارو) الف پس انداز کرنا۔ ب) گو
 کہ پس انداز و ذخیرہ کردن است و ب بقول پس افتادہ اور پس انداز۔
 بہار (بذیل پس افتادہ) مراد فٹ صاحب بحر (الف) پس و پیش اصطلاح۔ (۱) یعنی

حقیقی است و مجازاً (۲۱) ظاہر و باطن و (۲۲) معنی
 حیس و بیس۔ صاحب انڈیکو الہ فرنگ ونگ سورخ کرده گوید خان آرزو در سراج می فری
 (ب) پس و پیش نمودن را یعنی حیس و کہ پیوہ مخفف پر سوہ است کہ مبتدل آن فرسوہ
 بیس کردن و در رای خود مترد بودن نوشته باشد و یعنی دست مالیدہ و دست رسیدہ پیوہ
 مؤلف عرض کند کہ خواجہ نظامی الف را بیای تازی است سوہ اصل است و با از اصل
 یعنی دوم استعمال کردہ و معاصرین عجم یعنی توش کلمہ نسبت بکہ زائدہ صاحب سوار دیوون را
 بر زبان دارند و موافق قیاس است (الف) بسودن گفتمہ کہ بوجدہ گذشت مؤلف عرض کند
 پس و پیش چون آقا بجم کی است و فرو غم فراوان کہ این مبتدل بسودن است و بس چنانکہ تب و
 فریب اندکیست و (ارو) الف (ا) کے تپ و معنی دوم حقیقی است و معنی اول و سوم
 پیچھے (۲) ظاہر و باطن۔ مذکر (۳) حیس بیس۔ آن (ارو) دیکھو بسودن۔
 وکن میں تر و درای کے معنی میں مستقل ہے (ب) بسوریدن بقول بحر و مؤید و انڈیکو الہ اول
 (وکن میں) حیس بیس کرنا۔ اسے میں مستقل نہ ہوا۔ نثرین و دعای ہر کردن است (سالم التصریف)
 مترد ہونا۔ کہ غیر ماضی و مستقبل و اسم مفعول نیاید مؤلف
 بسودن بقول بحر و وزن نمودن (۱) است عرض کند کہ مبتدل بسوریدن کہ بوجدہ گذشت
 زون و (۲) دست مالیدن و (۳) سورخ کردہ چنانکہ اسب و اسب و صراحت ماخذ این جہدہ
 و فریاد کہ کامل التصریف است و پیاید مضارع کردہ ایم (ارو) دیکھو بسوریدن۔
 این۔ صاحب برہان (پیوہ) را کہ اسم مفعول پسہا نثرین، ایمان پسانتن است کہ بدون

گذشت مؤلف عرض کند که ماصراحت ماخذ بذكر معنی اول گوید که منسوب به پس است و بمعنی

در بحث این همدراجا کرده ایم - صاحبان برهان دوم وقت بعد از زوال و نقل سند بالا
وانند و (جہانگیری در ملحقات) ذکر این کرده اند کہ مؤلف عرض کند کہ یا و نون نسبت بر نقطہ

مغت زند و پازند است (اردو) و کیوں پاتن - زیادہ کردہ اند و بس نسبت معنی دوم طالب سند

پس **پس** بقول اندکوالہ فرنگ فرنگ بفتح اول و می باشیم کہ معاصرین علم بر زبان ندارند و سند است

کسر ثانی و یای مجهول و جیم در آخر یعنی قصد وارادہ پیش نہ شد و قول ہر دو محققین ہند ترا دکافی نسبت

و تیسری و آماگی و می فرماید کہ در برهان و رشیدی (اردو) (۱) پسین - منسوب به پس (۲) آخر

و جہانگیری و حیات بود و جیم فارسی آورده اند روز - بعد زوال - مذکر -

مؤلف عرض کند کہ ماصراحت ماخذش ہمدراجا **پسین خلیفہ** اصطلاح - بقول رشیدی و

کرده ایم و در اینجا ہمین قدر کافی است کہ موافق سراج امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ

عماں و اگر سند استعمال پیش شود مدبش دانیم چنانکہ (خاقانی ع) بہتر خلف از پسین خلیفہ چنانکہ

تب و تب (اردو) و کیوں پس کے دوسرے معنی عرض کند کہ موافق قیاس و قلب اصناف خلیفہ

پسین بقول اند (۱) مقابل پیشین و (۲) آخر پسین است کہ مرکب توصیفی است (اردو)

روز (محمد قلی سلیم) با ہم دو برابر یہ قام جناب امیر علیہ السلام حضرت علی ابن ابی طالب

بین ہم گونی کہ دو پارہ کردہ یک سر گین ہا لیکن رضی اللہ عنہ خلیفہ چہارم - مذکر -

بہ قدر بلند و پست ایشان ہا فرق است چو سید **پسینان** بقول اندکوالہ فرنگ فرنگ

ہا ہا پیشین و پسین ہا خان آرزو در چرخ ہا **پسین** بمعنی متاخرین و مقابل پیشینان مؤلف عرض

که موافق قیاس و معاصرین عجم بر زبان وارند مذکر. متاخر کی جمع. پچھے زمانہ والے متقدمین
(اردو) متاخرین. بقول آصفیہ. عربی. ہم کا تعین۔

بای فارسی باشین مجله

پیش بقول برہان و جامع بفتح اول و سکون ثانی (۱) موی گردن و کاکل اسپ را گویند
و (۲) طره کہ بر سر و ستار و کمر گذارند و قش معرب است و (۳) ناقص و فرومایہ از
پہ چیز و (۴) شبیہ و نظیر و مانند و بضم اول (۵) چند و آن پرندہ ایست نامبارک و کبر
اول (۶) مخفف پیش۔ صاحبان جہانگیری و رشیدی بر معنی اول و دوم و سوم قانع (پورسجا
جامی ۱) کفہاش گرد و پیش و دم دراز و پروبال فریب و لاغر میان و صاحب ناصری
بذکر معنی اول و دوم و سوم و چهارم می فرماید کہ (۷) با اول مفتوح ہر بند را گویند عموماً
مانند بند آہن و مس و امثال آن کہ بر تختہ ہای صندوق ہا زنند (فردوسی ۵) چرا گفت
بگر فتمش ز یو کش و ہی بر کمر کردش پنجہ پیش و فرماید کہ این لغت بای ابجد نیز صحیح است
صاحب سروری ذکر معنی دوم و سوم و پنجم کردہ خان آرزو در سراج بذکر معنی اول بر
مجزد کاکل و موی گردن اکتفا کردہ مخصوص بہ اسپ نمی کند و بذکر معنی دوم و سوم و چهارم
و پنجم می فرماید کہ قش بمعنی اول و دوم معرب نیست بلکہ متبدل است و بمعنی چهارم و پنجم
بہ واو است نہ پیش و نسبت معنی پنجم گوید کہ در جعد و چند تصحیف شدہ و ذکر معنی ششم ہم کردہ
مؤلف عرض کند کہ ما این را بمعنی اول اصل دانیم و صراحت ماخذ بر معنی سوم پیش کردہ ہم
کہ بموقدہ گذشت و معنی دوم مجاز معنی اول باشد کہ طره ہم مثل موی گردن و کاکل اسپ است

و یعنی سوم مبتدل بش به موقده که بمعنی پنجم گذشت چنانکه اسب و اسپ و بمعنی چهارم مبتدل
 و ش که و او بدل شد به بای فارسی چنانکه و آم و پام و بمعنی پنجم باعتبار جامع که از اهل نسبت
 هم جابد دانیم و بمعنی ششم موافق قیاس که تحتانی از پیش حذف شد و بمعنی هفتم اصل بش است
 که موقده گذشت و اشارت این همه را بنا کرده ایم و صراحت ماخذ این هم مخفی مباد که صاحب
 ناصری همین سند فردوسی را که برای معنی هفتم نقلش بالا گذشت برای معنی اول (بش موقده)
 هم آورده و ای برو (ار و و) (۱) و کیو بش که چوتھے معنی (۲) و کیو بش که تیسرے معنی
 (۳) و کیو بش که پانچویں معنی (۴) شبیه - مانند - و کیو و ش (۵) چند - و کیو بیل کنج -
 (۶) آگے (۷) و کیو بش که پہلے معنی -

شام بقول برهان و جهانگیری و ناصری و رشیدی و سراج و جامع بر وزن هلام هر چه تیره
 رنگ را گویند مؤلف عرض کند که فارسی قدیم است و اصل این (غروب شام) باشد
 یعنی سیاه و تیره بخذف لفظ غروب شام باقی ماند و فارسیان بر سبیل تبدیل چنانکه اسب و اسپ
 این را بای فارسی استعمال کردند (ار و و) تیره - بقول آصفیه - فارسی کالای سیاه یعنی
 و هر چه تیره رنگ ہو - مؤنث -

<p>پست بقول برهان بر وزن و معنی چنان است و فرماید که معنی چنان را در یک فرم یک لفظ گذر نوشته با ذال نقطه دار و در فرم دیگر با برای نقطه دار (والله اعلم) صاحب ناصری جمله دوم (و) گزر به زای مجرّم دوم (در کتاب)</p>	<p>میتواند که برای هوز سوم است یکی از آلات مشهوره حرب چنانکه نسکی از فرم یک شوری نقل نمود برهان معترض شده که چون لفظ (گزر به زای) جمله دوم (و) گزر به زای مجرّم دوم (در کتاب)</p>
---	--

بتجانس بہ یکدیگر اندورین مقام بر این خلف جامد فارسی قدیم است (ارو) گرزہ نگریہ و کلمہ
 تبریزی (صاحب برہان) اشتباہ دست وادہ پارہ کے دوسرے معنی۔
 و طرفہ اینکہ صاحب جہانگیری ہم در تفسیر لفظ چشان پیش پیش اصطلاح۔ بقول خان آرزو در
 گذر بہ ذال معجزہ نوشتہ و گفتہ کہ آن را چشان سراج کبیرہ دو بای فارسی کلمہ الیت کہ گریہ را
 یا فشان ہم گویند و این خطای فاحش است۔ بدان رانند و فرماید کہ در ہندوستان بدان خوا
 خان آرزو در سراج گوید کہ گذر بہ ذال معجزہ صحیح مؤلف عرض کند کہ عجب است کہ دیگر محققین
 است و فرماید کہ چشان و فشان ہم بہ ہمین معنی اہل زبان و زبان دان ہر دو ازین ساکت نداشتیم کہ
 می آید مؤلف عرض کند کہ اسم جامد فارسی زبان خان آرزو کہجا این اسم صوت پیدا کرد و معاصرین
 ہمین است کہ مرکب شد با پیش یعنی طرہ دستا ازین بی خبر اند البتہ مزارعین دکن گریہ را بدین صوت
 و الف و فون نسبت و معنی لغوی این فرسوب طرہ می خوانند و اہل علم دار السلطنت حیدرآباد ہر دو
 دستار و کنایہ از آلہ صربی کہ گرز نام دارد بہ سین جہلہ و لیکن برای رانند گریہ در دکن
 زای معجزہ سوم کہ بر سرش طرہ نما چیزی باشد از صوت چھت چھت (با کسر است) (ارو)
 آہن و چشان و فشان مبدل این کہ صراحت طلب چھت چھت دکن میں اس آواز سے طیون
 بجائش کنیم درینجا ہمین قدر کافی است کہ اسم کو ہنکاتے اور ہنکاتے ہیں۔

پشت بقول برہان بضم اول (۱۱) معروف کہ بعبی ظہر خوانند و (۱۲) پناہ و پشتی بان و
 (۱۳) بیرون ہر چیز و (۱۴) نام بلندہ ایست در نواحی نیشاپور مشتمل بر دولیت و بیت و
 شش قریہ و فرماید کہ چون این قریہ بمنزل پشتی باشد نیشاپور را بدین نام خوانند و (۱۵) نام قریہ

هم هست از ولایت بادغیس در خراسان و (۴۱) نیز و منقشت را نیز گویند صاحب نامری بزرگ
 معنی اول و دوم و سوم و چهارم گوید که نشاپور را (پشت نشاپور) هم نام است (حجری
 ۱۵) بر خیزو بر افروز بلاقبه زردشت پشیم و بر افکن شکم قائم بر پشت (نامری ۱۵)
 جهاندار پشت و پناه تو باد و بزرگ معنی ششم از کلام خود سندا آورده (۱۵) شیخ عبد الغفور
 تبریزی که نه مسلمان نه قوم زردشت است که هشتاد گشتری بسوی قفا که در آن حلقه
 هر دم انگشت است که طرفه عالیست اینکه این مابون که خلق را پیشوا و خود پشت است
 صاحب سروری ذکر معنی اول و چهارم کرده - خان آرزو در چراغ هدایت ذکر معنی اول
 فرموده نسبت معنی ششم گوید که مابون را گویند و فرماید که (۱۵) نیز چیزی که داخل شراب کنند برای
 تقویت نشه (صائب ۱۵) با دوه بی پشت از سر زود بیرون می رود که بوسه لبهای تو خط
 را قوامی دیگر است که (وله ۱۵) از سیه مستی کند کم خویش را هر کس کشید که زان لب تو خط
 شراب پشت دار بوسه را که و در سراج هم این را آورده - بهار گوید که بالضم ترجمه ظهر است
 و قاقبین از صفات اوست و معنی حمد و معاون و قوت و توانائی مجاز است و معنی کون و
 هم و همچنین معنی دوالی که برای تقویت مستی در شراب اندازند (ملاقات اسم شهدی ۱۵) دل
 بی عشق ندارد و خبر از جلوه حسن که پشت از باوه بود آئینه عیار را که صاحب جامع بر هر چهار
 معنی اول الذکر و معنی ششم قانع مؤلف عرض کند که معنی اول اسم جاید فارسی زبان است
 و همین است معنی حقیقی این و معنی دوم مجاز آن و معنی سوم هم مجاز که پشت هم حصه بیرونی و باطنی
 چشم است و معنی پس درین داخل است که در مطعانات (پشت بلور قرار داده) معنی پس طبع

قرار دادہ می آید و همچنین معنی ششم آنچہ خان آرزو زلہ بردارش بہار معنی ہفتم قائم کردہ ایجاد بندہ را ماند اگرچہ گندہ باشد (پشت شراب) و (شراب بی پشت) یا (شراب پشت دار) ہمہ متعلق بہ معنی دوم است کہ از دواہای خاص شراب را پشتی حاصل می شود و تیزی گردو و سرور زائد دار و پس از مجر و پشت آن اجزای دوائی گرفتن از استعمال ثابت نمی شود البتہ بہ مجاز یعنی ما خود از معنی دوم برسبیل مجاز این معنی قائم توان کرد۔ زلہ بردارش بہار سندی کہ از مطلق اسم شہدی برای معنی ہفتم آوردہ بکار معنی دوم می خورد و حتی آنست کہ (بادہ بی پشت) یا (بادہ پشت دار) و امثال آن مرکبات را اصطلاحی قرار دادن بہتر است از نیکہ (پشت) را یعنی ہفتم قائم کنیم۔ قاتل (۱۰) (۱۱) پیٹہ۔ موٹٹ (۲) مدوگار۔ پشتیان (قوت۔ توانائی۔ موٹٹ) (۳) ہر چیز کا بیرونی جسم۔ یا حصہ یا بیچا۔ مذکر (۵۳) ایک شہر اور قریہ کا نام پشت ہے۔ مذکر (۶) مابون بقول آصفیہ عربی۔ اسم مذکر۔ وہ شخص جسے علت آبنہ ہو (مختٹ۔ دیکھو الف) (۷) وہ اجزای دوائی جن کو شراب میں ملانے سے اس کی قوت بڑھ جاتی ہے۔

پشت آوردن زمین	مصدر اصطلاحی	مؤلف عرض کند کہ صاحب آصفی بذیل
مغلوب کردن کسی را کہ گشتی گیران چون پشت	پشت آوردن	نقل زمین نہ کردہ۔ یکندری
حریف را بز زمین آوردن علامت غلبہ خود و ہذا	خوردہ و غور نہ کردہ کہ این مصدر ناقص حاصل	
(سلطان ساوجب) با چرخ گرزور کند دست	سندیت قاتل (۱۰) (۱۱) مغلوب کرنا۔	
در کمر بخت تو آوردن زمین پشت آسمان	دکن میں کہتے ہیں پیٹہ زمین پر لگانا۔ یعنی کشتی	

پر غلبه حاصل کرنا -

(ارو) ته به ته به - بقول آصفیه هر ایک ته به

پشت آینه اصطلاح - بقول بهار (۱) ^{محرر}

هر ایک پرت مین - هر ایک پرت مین - ایک کے نیچے ایک

مؤلف عرض کند کہ آن سطح چوبین کہ در پس پرت در پرت -

پشت آینه سازند - مرکب انسانی و موافق قیاس

پستاره اصطلاح - بقول برهان ورثی

است متعلق بمعنی اول بر سبیل مجاز یا متعلق

بمعنی سوم پشت که گذشت (صائب ۵) است و آن مقداری باشد از هر چیز که به پشت

آنکه روزم تو پشت آینه کردی می توان دید

در اندامش که مخفی مباد که از همین سند صائب

پشت واره است که اصلش پشت باره یعنی

(پشت آینه) (۲) مجازاً به معنی حیران هم پیدا

تقابل (ارو) آینه کی پیپه - مؤنث -

پشتی بان نیز مؤلف عرض کند که ماخذ معنی

اول موافق قیاس است و بمعنی دوم باعتبار

ساحب نامری که محقق اهل زبان است عرض

می شود که پشت بمعنی بد آمده و واره بقول برهان

معنی خداوند و صاحب می آید پس (پشت واره)

پشت واره است و واره بقول برهان

پشت بمعنی پشت از عالم دوشادوش است

مؤلف عرض کند که الف اتصال در میان

هر دو لفظ پشت آمده موافق قاعده فارسی زبان

معنی خداوند و یعنی پشتی بان - و اوصاف شده

است یعنی ته به ته به (النوری ۵) تا بود در

پستاره باقی ماند (ارو) (۱) پستاره بقول آصفیه فارسی

قرینه پستاپشت با فضای فلک فضای سدوم

پستاره باقی ماند (ارو) (۱) پستاره بقول آصفیه فارسی

پستاره باقی ماند (ارو) (۱) پستاره بقول آصفیه فارسی

پستاره باقی ماند (ارو) (۱) پستاره بقول آصفیه فارسی

پستاره باقی ماند (ارو) (۱) پستاره بقول آصفیه فارسی

پستاره باقی ماند (ارو) (۱) پستاره بقول آصفیه فارسی

پشت اسپ گرم کردن	دکیمو پشت گرم کردن
------------------	--------------------

پشت اشقر اصطلاح	یعنی بلال آسمان بهتر و روشن بوجه روی
-----------------	--------------------------------------

مؤلف عرض کند که دیگر همه محققین اهل زبان	یا ما باشد و در بعضی نسخ در مصرع اول شعر
--	--

وزن باندان و معاصرین عجم ازین ساکت و سندا	عوض ابرو (آن روی) مذکور اندرین صورت
---	-------------------------------------

استعمال پیش نشد مخفی مباد که اشقر بمعنی هرشی مسخ	لفظ (این آینه) که در مصرع ثانی مستعمل است
--	---

آمد که رنگش بز روی و سیاهی ز ندپس این کتب	استعاره باشد از فلک اقل (ارو) حیران
---	-------------------------------------

اسم فاعل ترکیبی و کنایه باشد از روز که پشت اشقر (الف)	پشت انداختن مصدر اصطلاحی
---	--------------------------

است کنایه خوب نیست و بدون سندا استعمال تسلیم	(ب) پشت انداختن صاحب آصفی
--	---------------------------

کنیم (ارو) دن - مذکر -	و ک (الف) کرده از معنی ساکت و بر (ب)
------------------------	--------------------------------------

پشت افتادون بر چهری	مصدر اصطلاحی گوید که (۱) یعنی کون ده باشد بهار می فرماید
---------------------	--

بهار و آند هر دو بذکر این از معنی ساکت وجه	که مفعول و (۲) گاری بر فاعل نیز اطلاق کنند
--	--

سکوت غیر ازین نیست که معنی شعر نفهیده اند	لیکن بمعنی اول شهر است صاحبان بحر و مؤلف
---	--

مؤلف عرض کند که حیران شدن کسی باشد	و آند هم ذکر (ب) بهر دو معنی کرده اند مؤلف
------------------------------------	--

که حیران پشت بر دیوار یا بر کسی می شود در تحیر عرض کند که معاصرین عجم هم به زبان دارند	(سیر زارعی و انش س) شاید ابروی فلک پس (الف) مصدر این باشد یعنی (۱) کون
--	--

بهتر ازین رو باشد پشت این آینه بر جاب	داون و (۲) لواطت کردن - هر دو موافق
---------------------------------------	-------------------------------------

ما افتاد است شاعر گوید که آینه پشت بابت	قیاس و (ب) یعنی اول اسم مفعول ترکیبی است
---	--

<p>و بمعنی دوم اسم فاعل ترکیبی و بہر دو معنی مختلف استعمال این بدون اضافت بام کنند معنی لفظی (بہ پشت انداز) باشد (ار و و) الف (۱) این ہمین کہ چون بر پشت بام رندان باشند گامہ نما (۲) گامہ نما (ب) (۱) مابون (۲) وقوع سرقہ لازم و این بجائی استعمال کنند کہ لوطی - فاعل لواطت - و رانجا صحبت بد باشد (ار و و) بری صحبت</p>	<p>و بمعنی دوم اسم فاعل ترکیبی و بہر دو معنی مختلف استعمال این بدون اضافت بام کنند معنی لفظی (بہ پشت انداز) باشد (ار و و) الف (۱) این ہمین کہ چون بر پشت بام رندان باشند گامہ نما (۲) گامہ نما (ب) (۱) مابون (۲) وقوع سرقہ لازم و این بجائی استعمال کنند کہ لوطی - فاعل لواطت -</p>
<p>پشت بام اصطلاح - بقول بہار و مانند کے بیان میں اہل و کن کہتے ہیں "صحبت پر آزاد طرف بیرون بام (صائب س) عکس تو چون لو کیوں نہ پٹھے " جس کا یہ مطلب ہے کہ بجائے آئینہ می رود و پشت بام آئینہ متساویا جب رندا اور آزاد صحبت تک پہنچ جائیں می شود کہ صاحب روزنامہ جو ال سفر نامہ نامہ لکھتے تو پھر صحبت کیوں نہ پھاڑیں اور چوری کیوں نہ کریں شاہ قاجار گوید کہ بمعنی سقف است مؤلف پشت بان اصطلاح - بقول بہار و مانند</p>	<p>پشت بام اصطلاح - بقول بہار و مانند کے بیان میں اہل و کن کہتے ہیں "صحبت پر آزاد طرف بیرون بام (صائب س) عکس تو چون لو کیوں نہ پٹھے " جس کا یہ مطلب ہے کہ بجائے آئینہ می رود و پشت بام آئینہ متساویا جب رندا اور آزاد صحبت تک پہنچ جائیں می شود کہ صاحب روزنامہ جو ال سفر نامہ نامہ لکھتے تو پھر صحبت کیوں نہ پھاڑیں اور چوری کیوں نہ کریں شاہ قاجار گوید کہ بمعنی سقف است مؤلف پشت بان اصطلاح - بقول بہار و مانند</p>
<p>عرض کند کہ مرکب اضافی است و کنایہ آن روی (۱) چو بی کہ در پس دیوار استوار کنند و (۲) سقف صاحب روزنامہ در تعریف این نیز کنایہ از معدوم معاون خان آرزو در چراغ مرکب کار از احتیاط گرفت معاصرین عجم بدایت این را مرادف پشتی بان گفته مؤلف بانا اتفاق دارند (ار و و) سقف او چست عرض کند کہ پشت بمعنی پشتی و مدد بجایش گذشت کے او پر کا رخ - مذکر پشت بام کہہ سکتے ہیں - و بان بمعنی صاحب کہ افادہ معنی فاعلی کند چنان پشت بام رندان و وزوی مثل - گہبان و باغبان پس معنی لفظی این مدد کنندہ</p>	<p>عرض کند کہ مرکب اضافی است و کنایہ آن روی (۱) چو بی کہ در پس دیوار استوار کنند و (۲) سقف صاحب روزنامہ در تعریف این نیز کنایہ از معدوم معاون خان آرزو در چراغ مرکب کار از احتیاط گرفت معاصرین عجم بدایت این را مرادف پشتی بان گفته مؤلف بانا اتفاق دارند (ار و و) سقف او چست عرض کند کہ پشت بمعنی پشتی و مدد بجایش گذشت کے او پر کا رخ - مذکر پشت بام کہہ سکتے ہیں - و بان بمعنی صاحب کہ افادہ معنی فاعلی کند چنان پشت بام رندان و وزوی مثل - گہبان و باغبان پس معنی لفظی این مدد کنندہ</p>
<p>صاحب خزینۃ الامثال و گرا این کردہ از معنی و بمعنی دوم حقیقی است و معنی اول را طالب و محل استعمال ساکت مؤلف عرض کند کہ فایز سبب ہاشم کہ اہل زبان و معاصرین عجم ازین سبب</p>	<p>صاحب خزینۃ الامثال و گرا این کردہ از معنی و بمعنی دوم حقیقی است و معنی اول را طالب و محل استعمال ساکت مؤلف عرض کند کہ فایز سبب ہاشم کہ اہل زبان و معاصرین عجم ازین سبب</p>

اگر چه موافق قیاس و کنایه باشد (میر خسرو ۵) قول وارسته و خان آرزو و لیکن رای خودی که
 شعله کشان از سر آتش زبان با شقه بهر پشت شد و از سکو تش پیداست که نمی خواهد که در
 پشت بان (میرزا طاهر وحید ۵) سبزه بهر تعریف از محققین بالاتجاوز کند مؤلف من
 شکند از باد چون شاخ درخت که گر ضعیفی پیشان کند که نباید قصاب را داخل اصطلاح کنیم بلکه
 باشد غم از سیلاب نیست که (اردو) (اردو) پشت بازار ایتادن تاجران (گرم بازاری
 و کیمیا باویر (۲) معاون - مدوگار -
 پشت به بازار ایتادن قصاب اصطلاح است یعنی بیار فروخت شدن
 اصطلاحی - بهار گوید که چون قصاب گوشت های خانه دار و آینه دار و شبکه دار گوناگون
 بقازه آویزد و خواهد که قطعه قطعه کرده نبرد و درست کنند که رو بی بازار باشد و متاع خود
 رو به دکان خود و پشت جانب بازاری ایستد ابوق در آن نهند و آویزند تا نگاه اهل بازار
 (شعیب اثر ۵) چنانکه پشت بازار ایتادن قصاب مشتریان بر و رسد و چون کسی برای خریداری
 به همیشه جانب ابروست روی مگر گانش که وار شمرسد مالک دکان پشت بازار و روسوی آن
 نقل قول بالا گوید که صفا پانیه گفتند که توجیهی می ایستد و متاع را از آن بر آورد و معاطه کند
 دیگر تراشیده مردم میند است خان آرزو در پس (پشت بازار ایتادن تاجران) دلیل گرم
 چراغ هدایت می فرماید که قصابان در وقت بازاری متاع شان است که نوبت به بیرون
 فروخت گوشت پشت بسوی بازار کنند از آوردن متاع ازان صندوقی های رسد
 جهت شرم کراهیت این عمل - صاحب بجز نقل که این پشت بازاری بدون آمادگی خریدار

نمی شود این است حقیقت این مصدر اصطلاحی که خود را بر جان توکل گرفته اند که (اولی) عقل
 که محققین با نام و نشان پی بدان نبرده اند و کار ندارد و جگر طرز ظهوری که پشت بدیوار است که
 از تلاش ماخذ گرفته - قائل (ارو) متاع عشق حصار است که (ارو) دیکو پشت
 کی گرم بازاری هونا - زیاده بگری هونا - بدیوار دادن -

پشت بدیوار دادن اصطلاح بقول (۱) پشت بر جان کردن مصدر اصطلاحی

بهر (۱) یعنی مستطبه گشتن (میرصدی) گلبنی (۲) پشت بر چیزی زدن صاحب بحر

را که بگوی تو فلک بار دیدم همچو آینه گلش (۳) پشت بر چیزی کردن (۱) را به معنی

پشت بدیوار دیدم مؤلف این کند که ترک جان نمودن گفته و صاحبان مؤید و اند

(۲) کنایه از حیران شدن است که کسی که حیران ذکر ماضی مطلق این به معنی معنی کرده اند مؤلف

و تحیر می شود از حیرانی پشت بدیواری باشد عرض کند که ضرورت تخصیص (۱) نیست و این

(ارو) (۱) اشکار ناینگیه کرنا (۲) حیران داخل است در (۳) که معنی ترک چیزی کردن

است و روگردانیدن از آن و (۲) مراد

مصادر آن و (پشت بر قبله زدن) که می آید داخل معنا

(۲) پشت بدیوار نهادن اصطلاحی (ظهوری) اگر نقاب کشی پشت بر نمازگرم

مرادف (پشت بدیوار دادن) است که گذشت که روی قبله در آن ابروان محرابیت که اول

مؤلف عرض کند که موافق قیاس است - (۳) پشت بر دل گرد آمدن وصال که کشور

(ظهوری) در کوی فقر پشت بدیوار حقیقت ماری هموری نداشت که (ارو) در جان

(۳۰۱۵) (۳۰۱۶)

<p>کی پروانگرنما۔ جان سے منہ پھیرنا (۲) کسی چیز پر (ولہ سے) درخاک اہل شوق بہانہ در ترقی و ترقی سے منہ پھیرنا (۳) کسی کی جانب پیٹھ کرنا کسی کی سیلاب پشت بجز سبب اصل نئی دہرہ مؤلف سے منہ پھیرنا کسی چیز کو ترک کرنا۔ عرض کند کہ این مرادف ہر دو معنی (پشت بدیوار وادون) است کہ گذشت (ارو) پشت بر خویش بودن مصدر اصطلاحی</p>	<p>بقول بہار و بجز و وارستہ خود را در نظر نیاید و یکھو پشت بدیوار وادون ۔ (ظہوری سے) پشت بر خویش باش چون دفتر پشت بر دیوار ماندن مصدر اصطلاحی بقول بہار و بجز و انند و آصف کنایہ از حیران عرض کند کہ این ہم داخل تعمیر بہان (پشت بر ماندن) (میرزا بیدل سے) بتبدیل از حیرت خوش چیزی کردن) است کہ گذشت و موافق قیاس بحین برگ گل ماندہ پشت بر دیوار (مسائب (ارو) اپنے آپ کو نظر میں نہ لانا۔ اپنی پرواہ) گزر روی خود بر اندازی نقاب پشت نکرنا۔ خودی سے منہ پھیرنا۔ بقول بہار کنایہ از کمال قدرت و استظہار بہ (پشت بدیوار وادون) است بہر دو معنی تحقیق چیزی (مسائب سے) از توکل بہر کہ پشت خویش بالا از اسنادی کہ بدست آمد بمعنی دوش خویش بر دیوار وادو کہ بی سخن خاک مراد خلق چون محراب کردہ اند (ارو) و یکھو پشت بدیوار وادون شد (ولہ سے) سالہا شد پشت بر دیوار حیرت کے دونوں معنی ۔</p>
<p>بقول بہار و بجز و انند و آصف کنایہ از حیران عرض کند کہ این ہم داخل تعمیر بہان (پشت بر ماندن) (میرزا بیدل سے) بتبدیل از حیرت خوش چیزی کردن) است کہ گذشت و موافق قیاس بحین برگ گل ماندہ پشت بر دیوار (مسائب (ارو) اپنے آپ کو نظر میں نہ لانا۔ اپنی پرواہ) گزر روی خود بر اندازی نقاب پشت نکرنا۔ خودی سے منہ پھیرنا۔ بقول بہار کنایہ از کمال قدرت و استظہار بہ (پشت بدیوار وادون) است بہر دو معنی تحقیق چیزی (مسائب سے) از توکل بہر کہ پشت خویش بالا از اسنادی کہ بدست آمد بمعنی دوش خویش بر دیوار وادو کہ بی سخن خاک مراد خلق چون محراب کردہ اند (ارو) و یکھو پشت بدیوار وادون شد (ولہ سے) سالہا شد پشت بر دیوار حیرت کے دونوں معنی ۔ دیوہ ایم کہ دیدہ آئینہ را نقش چہین نقشہ است پشت بر زمین آوردن مصدر اصطلاحی</p>	<p>بقول بہار و بجز و انند و آصف کنایہ از حیران عرض کند کہ این ہم داخل تعمیر بہان (پشت بر ماندن) (میرزا بیدل سے) بتبدیل از حیرت خوش چیزی کردن) است کہ گذشت و موافق قیاس بحین برگ گل ماندہ پشت بر دیوار (مسائب (ارو) اپنے آپ کو نظر میں نہ لانا۔ اپنی پرواہ) گزر روی خود بر اندازی نقاب پشت نکرنا۔ خودی سے منہ پھیرنا۔ بقول بہار کنایہ از کمال قدرت و استظہار بہ (پشت بدیوار وادون) است بہر دو معنی تحقیق چیزی (مسائب سے) از توکل بہر کہ پشت خویش بالا از اسنادی کہ بدست آمد بمعنی دوش خویش بر دیوار وادو کہ بی سخن خاک مراد خلق چون محراب کردہ اند (ارو) و یکھو پشت بدیوار وادون شد (ولہ سے) سالہا شد پشت بر دیوار حیرت کے دونوں معنی ۔ دیوہ ایم کہ دیدہ آئینہ را نقش چہین نقشہ است پشت بر زمین آوردن مصدر اصطلاحی</p>

بقول بہارستان بر زمین زون۔ صاحب انند تقسیم (پشت بر چیزی زون و گردن) کہ بجائش
 صراحت فرمید کند کہ زبون ساختن کسی را۔ گذشت و حق آنست کہ (پشت بر چیزی زون)
 مؤلف عرض کند کہ مغلوب کردن باشد کہ مصدر عام است و بیچ خصوصیت باقلہ دارد
 کشتی گیران مغلوب خود را پشت بر زمین می گفتند (ارو) قبلہ سے پٹ جاننا۔ منہ پھیرنا۔ کسی چیز
 منجھی ساو کہ استعمال این بصلہ موثودہ ہم ہمین سے منہ پھیرنا۔ انحراف کرنا۔

معنی آمدہ یعنی (پشت بر زمین آوردن)۔ **پشت بر گردن** مصدر اصطلاحی بقول
 (سلمان ۵) با چرخ گریزور کند دست در کمر آند و بہار (۱۱) کنایہ از اعراض کردن و نیز
 بوجت تو آوردن بر زمین پشت آسمان **محققین** (۲) یعنی نہزم شدن مؤلف عرض کند کہ
 بالابہین سند سلمان را برای (پشت بر زمین) یعنی اول و دوم موافق قیاس است کہ بر تان
 آوردن) آورده اند و بر لفظ غور نگردہ از معنی روی باشد برای اعراض و گریز ہر دو (ارو)
 کار گرفته اند (ارو) پچاژنا مغلوب کرنا (۱۱) اعراض کرنا۔ منہ پھیرنا (۲) بجاگنا شکست
 صاحب آصفیہ نے (پشت گرانا) پر فرمایا ہے پانا۔ صاحب آصفیہ نے (منہ پھیرنا) پر فرمایا ہے
 پچاژنا۔ پیہ کے بل گرانا۔ بازی لیجانا۔ پیرانا۔ لڑائی سے بجاگنا۔ روگردان ہونا۔ پیہ دکھانا
 جیتنا۔ بھی انھیں معنون میں مستعمل ہے۔

پشت بر قبلہ زون مصدر اصطلاحی **پشت بر گردن** مصدر اصطلاحی بقول
 بقول بحر انحراف از قبلہ مؤلف عرض کند کہ صاحب آصفی پشیمان شدن و تاسف خوردن
 برو از قبلہ بر تافتن موافق قیاس است و **مؤلف** عرض کند کہ از سندش (پشت دست

برکندن) پیدا است که موافق قیاس است همان (پشت به دیوار وادون) است که گذشت
و عادت است که چون کسی خستناک شود پشت دست یعنی اتکا کردن محققین بالا تعریف خوشی نگزوده اند
را بر می کند از همین عادت این اصطلاح قائم شد (ارو) دیکو (پشت بدیوار وادون) که پہلے معنی
بی خوری محقق بنزد تراود که در لفظ و معنی بی توجهی کرد **پشت بر کوه داشتن** مصدر اصطلاحی
(نزاری قہستانی ۵) طیل از غصہ پست دست بقول بہار و اندم اوف (پشت بکوه بودون)
بر کند، گریبان چاک زوار سر بیگند، پس این صاحب بحر بزم بانس مؤلف عرض کند کہ ما
چیزی نیست و (پشت دست برکندن) بمعنی خستناک اختلاف رای خود ہمہ را بجا عرض کرده ایم
شدن کنایہ ایت لطیف کہ می آید (ارو) کہ این بمعنی اتکا کردن بر چیزی است (صائب
غصہ ہونا خستناک ہونا۔
پشت بر کوه باشیدن مصدر اصطلاحی می دید کاش صاحب در خون طپیدہ را بکام مخلص
پشت بر کوه بودون (۲) بقول بہار کاشی (۵) با عاشقان نسا زدنگ جناے
و استند کنایہ از کمال قدرت و استطہا بر چیزی۔ این قوم بکوارند پشت بر کوه از سخت جانی
مرادف (پشت بکوه داشتن) کہ می آید (معن تاثیر خویش بکام مخلص مباد کہ سند صائب برای (پشت
(۵) پشت فراغت ما بر کوه عیش باشد، متقا بکوه داشتن) است کہ می آید و محققین بالا بر
کبک خندان ہر جا گلوی میاست **پشت بر کوه** نفاکت لفظی خور کرده اند (ارو) دیکو
عرض کند کہ سند بہار برای (۱) است نہ (۲) پشت بدیوار وادون کے پہلے معنی۔
از اینجا است کہ (۱) را قائم کرده ایم و این بمعنی اول **پشت بر نماز کردن** مصدر اصطلاحی

<p>رو از نماز آنگن است داخل تعمیر مهان (پشت بر چیزی کردن) که گذشت و سندان هم ممد را بخاند کور شد (ارو) و کیهو پشت بر چیزی کردن</p>	<p>کوه داشتن) که گذشت و هم او بر (۲) گوید که مستطهر گشتن - صاحب آصفی ذکر (۳) کرده می که مرادف (۱) باشد مؤلف عرض کند که سندان (۳) بر (پشت بر کوه داشتن) گذشت و بحث</p>
<p>پشت بزین آوردن اصدا اصطلاحی این هم ممد را بخاند کور که هر سه مرادف آنست</p>	<p>همان (پشت بر زمین آوردن) که گذشت و سندان این هم ممد را بخاند کور (ارو) و کیهو پشت بر کوه بودن و پشت بر کوه داشتن -</p>
<p>پشت بلور استعمال - صاحب رهنما بحواله</p>	<p>بر زمین آوردن -</p>
<p>پشت بست اصطلاح - بقول برهان و سروری و بگرد و سراج گلیمی یا شالی که قرار داده) یعنی پس بلور قرار داده مؤلف عرض کند که پشت در اینجا یعنی پس آمده که بر معنی سوشش ذکرش و اشاره این کرده ایم حاصل</p>	<p>پشت بست اصطلاح - بقول برهان و سروری و بگرد و سراج گلیمی یا شالی که قرار داده) یعنی پس بلور قرار داده مؤلف عرض کند که پشت در اینجا یعنی پس آمده که بر معنی سوشش ذکرش و اشاره این کرده ایم حاصل</p>
<p>پشت پان خاریدن اصطلاحی -</p>	<p>قیاس است (ارو) و کیهو پشت بر کوه داشتن یا باغبان اجناس رکه کر پیله پر باند و قیاس اصدا اصطلاحی</p>
<p>پشت بلور دادن</p>	<p>(۲) پشت بلور دادن (۱) بقول بگرد و سراج</p>
<p>پشت بلور داشتن</p>	<p>(۳) پشت بلور داشتن مرادف پشت بر خوش آمدن و خوش حال گردیدن صاحب بگرد</p>

می فرماید که (۲) تعلق و چاپلوسی کردن خان آرزو در کردن اشیا و اسباب دنیا مستعمل و برایش می
در سراج هم زبان برهان - صاحب آصفی نمران دیده نشد که گفته باشند فلان کس بر ما در و
بهر (انوری ۱۵) آنکه او پشت دست می خاند پدر و پسر و دختر پشت پا زد من ادبی فعلیه التند
و همه را پشت پای می خار و مؤلف عرض ما گوئیم که (بذا السند) (خرین اصفهانی ۱۵) یا را
کند که معنی اول را باعتبار صاحب جامع که محقق بگیش کیت بت ما که می زند که برست پشت پا
اهل زبان است تسلیم کنیم و معنی دوم موافق قیاس و به منظور پشت دست که (شاعر ۱۵) دست و
و معاصرین عجم تصدیقش می کنند - عادت است پانی زویم و زنگرفت پشت پانی زویم و ارستیم
که تعلق کنندگان با مخاطب خود این حرکت می کنند صاحب بحر بزرگ هر سه معنی بالا گوید که (۴) یعنی
که پروای آبروی خود ندارند و پایش می خارند اگر نخستین هم - و ارست یعنی اول قانع و صاحب
و نشنیدیم که در شادی و خوشی عادت خاریدن رشیدی بزرگ معنی اول می فرماید که (۵) یعنی رو
پشت پا باشد سند انوری معنی مطابق معنی دوم کرده هم صاحب جهانگیری در ملحقات معنی اول
می نماید (ار و و) (۱۱) خوش بونا (۲) خوشامد را بند شاعر که بالا گذشت آورده خان آرزو
کرنا - چاپلوسی کرنا - تعلق کرنا -
پشت پا زدن مصدر اصطلاحی - بقول کند که (۶) و پس شدن معنی تحقیقی این است بدو
برهان و جامع (۱۱) کنایه از ترک دادن و (۲) اضافت پشت و معنی اول و دوم و سوم و چهارم
اعراض نمودن و (۳) منهنم شدن - بهار و ذکر و پنجم مجاز آن - بهار که برای دعوی تدعی سندی خواهد
معنی اول کرده بخواه خان آرزو گوید که معنی - کلام خرین اصفهانی سند دست که منسوب به

شیخ العارفین کرده طرز بیانش اعتراض می کند برینا کند که این است بایه تحقیق و تدقیق خیر مقدم بهار
 تزیان و این اعتراض بخواهد سراج المحققین است بحکم که در محاوره زبان قیاس غالب را دخل
 که در اصطلاحش اشاره بصاحب سراج و غان می دید و توضیحی که برای معنی خیر و محنت آورده
 آرزوی اکبر آبادیت و ما این اشاره اعتراضی در خور تحقیق اوست معاصرین عجم گویند که فارسیان
 را در سراج اللغت نیافیم (ارو و) (۱۱) لالت پشت پای بدون اصناف پشت محنت را نام
 مارنا یعنی ترک کرنا و کچو پارون کے دوسرے تہاوند از نیکه در پشت خود بی پای دار و از کیر
 معنی (۱۲) اعراض کرنا و کچو اعراض کردن (۱۳) اندرین صورت اسم فاعل ترکیبی است و کیر بیج
 منہزم ہونا۔ ہارنا۔ شکست پانا (۱۴) بھاگنا۔ و قیاس را همین قدر دخل است و بس اگر این را
 (۱۵) رو کرنا (۱۶) واپس ہونا۔
پشت پای اصطلاح - بقول برہان
 (۱۱) چیز و محنت را خوانند و گاہی بعنوان دشنام بر پشت پای دوخته اعم با نگویم گریہ در گلو وارد
 ہم این لغت را یکی گویند صاحبان جامع و بحر (ارو و) (۱۱) محنت و کچو الخ (۱۲) پشت
 ذکر معنی کرده - بہار بر معروف قانع خان آرزو قدم - پاؤن کا پنجہ اور قدم کی پیٹہ - ٹونٹہ
 در سراج بذکر قول برہان می فرماید کہ اغلب **پشت پای خاریدن** مصدر اصطلاحی
 کہ معنی مرد و درانندہ شدہ باشد چہ (پشت پای) بقول بہار بذبل (پشت پای) کنایہ از تعلق و
 زدن) در اصل یعنی رو کردن است و بدین چالپوسی کردن است و فرماید کہ بعضی کنایہ
 سبب خیر و محنت را ہم می گفند اند مولف عرض از شاد شدن و خوش آمدن نوشته اند و این سند

می خواهد مؤلف عرض کند که بحث این بر نیست که استعمال پروین برای شتر شود و پروین
 (پشت پا خاریدن) گذشت خبرین نیست که هیچ مناسبت با شتر هم ندارد و اگر فارسیان
 این فرید علیہ آنست زیادت تحتانی بر لفظ پا پروین را مجازاً برای شتر استعمال می کردند و
 و برای معنی اولش که مہدر انجا مذکور است ما حالت استعاره می بودند کنایه کمی از معاصرین عجم
 قول جانح را که محقق اہل زبانست بمشابه سند گوید کہ فارسیان (پشت پروین) بدون اصناف
 دانستہ ایم و گیر چه باید (ارو) و کیو پشت پا شتر را گویند و هیچ تخصیص بارکش نیست و این
 پشت پروین اصطلاح - بقول بہار و تناسم اسم فاعل ترکیبی است یعنی پروین بر پشت و از
 کنایہ از شتر بارکش (خواجہ نظامی) روارو کہ کوہان پشت شتر سہ گانگی دارد ازینجا است کہ
 زمان نامی زترین زوند ہا سر پرودہ بر پشت پروین نام شتر شد و این کنایہ باشد
 زوند ہا و فرماید کہ کذانی بعضی الشروح و لیکن (ارو) اونٹ - مذکر -
 ظاہر آنست کہ تنہا لفظ پروین کنایہ از شتر مذکور پشت پلنگ اصطلاح - بقول بحر ابلق
 است نہ پشت پروین زیرا کہ لفظ پشت درینجا مؤلف عرض کند کہ دیگر عمہ تحقیقین نہاند
 معنی خود است کہ مضاف شدہ بسوی پروین و اہل زبان ازین ساکت و معاصرین عجم ہم
 پس صحیح (سر پرودہ بر پشت پروین زدن) کنایہ زبان ندارد ظاہر اسم فاعل ترکیبی است
 از تہیہ کوچ کردن و خمیہ بار کردن بود و اللہ یعنی پشت مثل پلنگ دارندہ و کنایہ از ابلق
 علم بحقیقہ احوال - مؤلف عرض کند کہ بحث (ارو) و کیو ابلق -
 پروین بجایش گذشت و در انجا هیچ اشارہ این پشت پناہ اصطلاح - بقول اندکجو الہ

فرنگ فرنگ یعنی مدد و معاون مؤلف عرض پشت راتازہ دار و کنایہ از معنی بالا (ارو)

کند کہ بدون اصناف اسم فاعل ترکیبی است پیٹہ کے شکے۔ مہرہ ہاے پشت۔ نگر۔

بمعنی مدد و راپناہ و ہندہ و با خود وارندہ کنایہ **پشت تیغ** استعمال۔ بقول بہار و اتندراج

از معاون۔ موافق قیاس است (ارو) مقابل دم شمشیر۔ صاحب اتند گوید کہ مرادف

پشت پناہ۔ بقول آصفیہ۔ فارسی۔ حمایتی مدد (پشت شمشیر) است کہ می آید مؤلف عرض

۔ اس کا استعمال صرف مدد اور حمایت کے معنوں کند کہ موافق قیاس است معنی حقیقی (ارو)

میں مؤنت ہے۔ تلوار کی پیٹہ۔ مؤنت۔ دم شمشیر کا مقابل۔ دہار

پشت پوزی اصطلاح۔ بقول اتند بجا کی دوسری جانب جو تیز نہیں ہوتی۔

فرنگ فرنگ یعنی پاروم باشد مؤلف عرض کند کہ معاصرین عجم تصدیق این می کنند

پوز یعنی ساق درخت آمدہ و معنی لغوی این فوسب و استعمال این در لطعات می آید (ارو) پوپا

بہ شاخ پشت و کنایہ از پاروم کہ شبیہ شاخ نگر۔ دیکھو بام چشم۔

است (ارو) دچی۔ مؤنت۔ دیکھو پاروم۔ **پشت چشم تنگ کردن** مصدر اصطلاحی

پشت تازہ اصطلاح۔ بقول مؤید ہاہی، کنایہ از تازہ و اوا کردن و (۲) بناز و غرور

موقوف سلک مہرہ ہاے پشت کہ تازہ پیش نگرستین و (۳) اغماض نمودن و تعافل زدن

سلب خوانند مؤلف عرض کند کہ اسم فاعل مرادف (پشت چشم نازک کردن) کہ می آید۔

ترکیبی است بدون اصناف پشت معنی چتری (مطالعہ اس) قدح راز بس چہرہ افروختہ

بط بادیه را بال و پر سوخته و چنان پشت چشمی که فہیدہ ایم نمیدانیم کہ صاحب بحر معنی اول زنا
 شک کرده است و کہ رطل گران را سب کرد چونہ قائم کرد و خبر نذر ایم کہ اوچہ فہیدہ بقا
 است و صاحبان بحر و اندہم ذکر این کرده اند (ارو) (۱۱) کسی سے توجہ نہ پانا (۱۲) باطنی
 مؤلف عرض کند کہ موافق قیاس است۔ نظر کرنا۔ آنکہ بند کر کے غور کرنا۔
 (ارو) (۱۱) ناز و ادا کرنا (۱۲) ناز و ادا اور **پشت چشم نازک کردن** مصدر اصطلاحی

غور سے دیکھنا۔ (۱۳) اغماض کرنا۔ بقول بحر و بہار و اندہ مراد (پشت چشم نازک
پشت چشم دیدن مصدر اصطلاحی بقول کہ گزشتہ خان آرزو در چراغ پد آست
 بحر (۱) توجہ از کسی نیافتن (دینش کشمیری) ذکر این کرده (اشرف) (۵) عالمی راکت

غیر پشت چشم دیدن حاصل بنیش نداشت و ہمچو پشت چشم نازک کردش و چشم پوشیدن بتان
 ابرو بر سر ہر دیدہ منزل دہشتم و مؤلف راتبع خوابانیدن است و (صائب) (۵) ای

عرض کند کہ (۲) مقابل نظر ظاہری کردن کہ کنہ غزال حسین چہ پشت چشم نازک می کنی و چشم بان
 از بصیرت باطنی است کہ آن شاہدہ پشت چشم ہای سر ہر سارا دیدہ است و (ولہ) (۵)

چشم است کہ چشم بند کردہ نگہ بہ خلاف چشم کنند اصفہان گوشت چشم از سر ہر پند نازک مکن و
 و از غور کاری گیرند شاعر گوید کہ اگر چہ مثل ابرو خاک دامنگیر غربت تویی مایس است و (حکیم

بر سر ہر دیدہ منزلی بود و لکن حاصل بنیش زلالی) (۵) ندیدہ از طرب غیر تدارک و بخت
 همان وقت بدست آمد کہ پشت چشم دید معنی پشت چشمی کردہ نازک و مؤلف عرض کند

چشم را بند کردہ غور کردم۔ اینست معنی شعر کہ موافق قیاس است (ارو) و کمیو پشت چشم

تنگ کردن -

ذریعہ راحت است برای انسان جبہ پشت

پشت چمن اصطلاح - بقول بہان و

خاریدن بدست خویش (ارو) پشت خار

بہار و بجز جامع و اندوسراج کنایہ از بقول آصفیہ فارسی - اسم مذکر - لوبے یا ہاتھی

صحن چمن باشد مؤلف عرض کند کہ پشت دانت کا پنجہ جس سے پیٹھ کھجیا کرتے ہین۔

درینجا یعنی سوم باشد و موافق قیاس یکب **پشت خاریدن** استعمال - صاحب آصفی

اخصافی است (ارو) صحن چمن - مذکر - ذکر این کردہ از معنی ساکت مؤلف عرض کند

پشت چسبی اصطلاح - یعنی پس چیزی کہ

معنی حقیقی است لازم و متعدی ہر دو سند متعدی

چنانکہ بر (پشت بلور) ذکر این کردہ ایم صحیح این از کلام انوری بر پشت پای خاریدن گذ

بحکم بر زبان دارند مؤلف عرض کند کہ کرب معنی مباد کہ مصدر خاریدن لازم و متعدی ہر دو

اخصافی است و متعلق یعنی سوم پشت (ارو) آمدہ (ارو) پیٹھ کھجیا نا - لازم و متعدی دونوں

پیچھے -

یعنی پیٹھ میں خارشت ہونا - چل ہونا - کھجیا ہونا

پشت خار اصطلاح - بقول بہار و

اور پیٹھ کھجیا نا - سہلانا - ناخن سے کھرچنا۔

و بجز چیزی کہ از آہن یا دندان ماہی و عاج و **پشت خم داون** مصدر اصطلاحی بقول

اشمال آن بصورت پنچہ آدمی بر چوبی باریک جہار و اند (ا) کنایہ از تواضع و (۲) فروتنی

و مدوڑ نصب کردہ پشت بدان خازند مؤلف کردن مرادف (پشت خم کردن) (کمال اسمی)

عرض کند کہ اسم فاعل ترکیبی است ما این پنجہ سے (فلک بخدمت تو پشت خویش چون خم داون

معنوی را بدست قلندران دیدہ ایم خلی باوز قرص مہر و ہمیش گشت و جہان روشن با

<p>مؤلف عرض کند که موافق قیاس است (ارود) دیکھو پشت خم و اون ۔</p>	<p>مؤلف عرض کند که موافق قیاس است (ارود) دیکھو پشت خم و اون ۔</p>
<p>پشت خم گرفته اصطلاح بقول بھروانا</p>	<p>ذاردو (۱) تواضع کرنا اخلاق و مروت کرنا</p>
<p>و نوید مرادف (پشت خم وادو) کہ گذشت</p>	<p>(۲) عاجزی کرنا۔</p>
<p>مؤلف عرض کند کہ اگرچہ دیگر محققین اہل</p>	<p>پشت خم شدہ اصطلاح بقول بھروانا</p>
<p>زبان و زبان دان این را ترک کرده اند لیکن</p>	<p>مردم کوزو و (۲) راکع و (۳) خاضع مرادف</p>
<p>مؤلف عرض کند کہ اسے معمول موافق قیاس است (ارود) دیکھو پشت خم وادو</p>	<p>پشت خم گرفته مؤلف عرض کند کہ اسے معمول</p>
<p>پشت وادون مصدر اصطلاحی بقول بھروانا</p>	<p>(پشت خم شدن) است محققین اہل زبان ذکر</p>
<p>و جامع (۱) کنایہ از روگردانیدن و (۲) گزشتن</p>	<p>این استعمال نکرده اند و بہند استعمال ہمیشہ شدہ</p>
<p>بہار گوید کہ مرادف (پشت بگردن) است</p>	<p>بہر معنی موافق قیاس است (ارود) (۱)</p>
<p>کنایہ از گان وادون نیز دشمن</p>	<p>کوزشت بقول آصفیہ خمیدہ پشت گہر کبھو</p>
<p>چوبینی کہ لشکر بہ پشت وادو بہ تہنا</p>	<p>(۲) وہ شخص جو رکوع میں ہو (۳) وہ شخص</p>
<p>مدہ جان شیرین ببادو (ابوالبرکات میرٹھ)</p>	<p>جو خلیق اور تواضع ہو۔</p>
<p>ای بندہ قامت شدہ سر و سہی کہ شہزادہ سیب</p>	<p>پشت خم کردن مصدر اصطلاحی بقول</p>
<p>وقت گشتہ بہی پشت تونر روی آئینہ صاف</p>	<p>بہار و بھر مرادف پشت خم وادون کہ گذشت</p>
<p>تراست کہ من بوہمت اگر بن پشت دہی</p>	<p>(شیراز ۵) پارسایان روی در مخلوق</p>
<p>نعمت خان عالی (۵) عالی زخمت اشک</p>	<p>پشت خم می کنند و بالا راست کہ مؤلف</p>
<p>وز ہجو تو شوخی نگریز وچہ کند</p>	<p>عرض کند کہ موافق قیاس است و کنایہ باشد</p>

پیرست و توپشت میدهی جانب او و انصاف (۱۲) هر چیز جو خنجامت رکبتهی هو - یونث (۳) جمیم -
 بده که بر تخیر چه کند **مؤلف** عرض کند که **پشت** در اصطلاح - بقول بهار و بحر در لغت
 موافق قیاس است به معنی معانی (ار و و) ایران یعنی کنش کن (شغالی) خالی نبود
 و (۲) دیکهو پشت بر کردن (۳۶) کاژد وینا - یکدم زامد شد اجلاف با از کیوه و کنش ندرین
پشت در اصطلاح - بقول بهار و **پشت** در تو (محسن تاثیر) تا تو در خلوت
 جامع بر وزن بر و بار (۱) پشیمان را گویند و شدی خورشید پابوس ترا با کرده از بس دیر
 (۲) هر چیز که خنجامتی داشته باشد خصوصاً از جنس اکنون **پشت** در افتاده است **مؤلف**
 پوشیدنی صاحب سروری بذر معنی اول نیز **پشت** عرض کند که معنی حقیقی این در زنده **پشت** و چاک
 که (۳) یعنی جمیم (مولوی معنوی) نه مار کننده آن و اسم فاعل ترکیبی است و کنایه
 را مدد **پشت** در موسی ساخت **پشت** کسی که **پشت** کنش ولایت را که بزبان انگلیسی
 زمین جفا و فاساد **پشت** صاحب جهانگیری بذر **پشت** گویند کشاده پای آقا در ان
 معنی اول در لطحات هم تکرارش کرده بهار و **پشت** نشاندوبه بند آن به بند و چین است کار کنش
پشت و رشیدی بر معنی اول قانع (صائب) (ار و و) چون بر دار - بقول آصفیه - ارو
 چنانکه در و کند **پشت** در بهار را که ز خط **پشت** اسم نکر - ایرون کی جوتیان امانه والاکش
پشت افزودن شارب او **مؤلف** عرض کند بر دار (بوت اور شوز پهنه والار -
 که اسم فاعل ترکیبی است و معنی اول حقیقی **پشت** در هم شکستن **پشت** در اصطلاحی
 معانی مجاز آن (ار و و) (۱) دیکهو **پشت** بقول بهار معروف (مولانا سانی) جوز فدان

<p>بناغریٹیم رنگ غم شکست ۴ بار پھران تو پشت طاقتم در ہم شکست ۴ صاحب اند گوید کہ (پشت شکستن) است مؤلف عرض کند کہ بہت زائل کردن و مغلوب و مایوس و نا امید کردن (اردو) پٹیہ توڑنا۔ بقول آصفیہ۔ پشت دست افشاندن مصدر</p>	<p>بناغریٹیم رنگ غم شکست ۴ بار پھران تو پشت طاقتم در ہم شکست ۴ صاحب اند گوید کہ (پشت شکستن) است مؤلف عرض کند کہ بہت زائل کردن و مغلوب و مایوس و نا امید کردن (اردو) پٹیہ توڑنا۔ بقول آصفیہ۔ مایوس کرنا۔ نا امید کرنا۔ بہت توڑنا۔ نراس کرنا پشت دست اصطلاح۔ بقول بہار و بحر و اندکنا یہ ازرد صاحب بھری فرماید کہ در مقام رد کردن چہرہ مستعمل می شود۔ خان آرزو در چراغ ہایت فرماید بحر سلیم ۵) جای زرد کف آزادہ سلیم ۴) (پشت دست افشاندن) پیدا است نہ افشاندن چون زرد داغ بہ پشت دست است ۴ می فرماید عیبی ندارد کہ افشاندن مخفف افشاندن است کہ درین بیت بسبب لفظ کف اندک خدشہ است و معنی این مصدر مرکب چشم انکار کردن است مؤلف عرض کند کہ درین شعر استعمال این و بس و عادت است کہ بحالت چشم برای رد بعضی حقیقی است و ترکیب فارسی بجائی خاص و انکار پشت دست می افشانند (اردو) در طعنت می آید خصوصیت استعمال این کہ یا غصتے سے رد کرنا۔ انکار کرنا۔ کردہ محققین بالاجالت غیر ترکیب این بالفظ (الف) پشت دست بدندان بگنجان دیگر معنی و در خور آن نبود کہ درینجا ذکرش کنیم (ب) پشت دست بدندان گنجان</p>
<p>بناغریٹیم رنگ غم شکست ۴ بار پھران تو پشت طاقتم در ہم شکست ۴ صاحب اند گوید کہ (پشت شکستن) است مؤلف عرض کند کہ بہت زائل کردن و مغلوب و مایوس و نا امید کردن (اردو) پٹیہ توڑنا۔ بقول آصفیہ۔ پشت دست افشاندن مصدر اصطلاحی۔ بقول بہار و بحر و اندکنا یہ ازرد (صائب ۵) ہر کس افشاندن برین پر شو پشت دست ۴ از جہل زد بخاند زنبور پشت مؤلف عرض کند کہ ازین سند (پشت دست افشاندن) پیدا است نہ افشاندن عیبی ندارد کہ افشاندن مخفف افشاندن است معنی این مصدر مرکب چشم انکار کردن است و عادت است کہ بحالت چشم برای رد بعضی حقیقی است و ترکیب فارسی بجائی خاص و انکار پشت دست می افشانند (اردو) یا غصتے سے رد کرنا۔ انکار کرنا۔ بالفظ (الف) پشت دست بدندان بگنجان (ب) پشت دست بدندان گنجان</p>	<p>بناغریٹیم رنگ غم شکست ۴ بار پھران تو پشت طاقتم در ہم شکست ۴ صاحب اند گوید کہ (پشت شکستن) است مؤلف عرض کند کہ بہت زائل کردن و مغلوب و مایوس و نا امید کردن (اردو) پٹیہ توڑنا۔ بقول آصفیہ۔ مایوس کرنا۔ نا امید کرنا۔ بہت توڑنا۔ نراس کرنا پشت دست اصطلاح۔ بقول بہار و بحر و اندکنا یہ ازرد صاحب بھری فرماید کہ در مقام رد کردن چہرہ مستعمل می شود۔ خان آرزو در چراغ ہایت فرماید بحر سلیم ۵) جای زرد کف آزادہ سلیم ۴) (پشت دست افشاندن) پیدا است نہ افشاندن چون زرد داغ بہ پشت دست است ۴ می فرماید عیبی ندارد کہ افشاندن مخفف افشاندن است کہ درین بیت بسبب لفظ کف اندک خدشہ است و معنی این مصدر مرکب چشم انکار کردن است مؤلف عرض کند کہ درین شعر استعمال این و بس و عادت است کہ بحالت چشم برای رد بعضی حقیقی است و ترکیب فارسی بجائی خاص و انکار پشت دست می افشانند (اردو) در طعنت می آید خصوصیت استعمال این کہ یا غصتے سے رد کرنا۔ انکار کرنا۔ کردہ محققین بالاجالت غیر ترکیب این بالفظ (الف) پشت دست بدندان بگنجان دیگر معنی و در خور آن نبود کہ درینجا ذکرش کنیم (ب) پشت دست بدندان گنجان</p>

<p>(دج) پشت دست بدندان گزیدن (ار و و) (الف و ب و ج) (ا) پشیمان هونا</p>	<p>مصداق اصطلاحی - (الف) بقول انشد (۱) - افسوس کرنا - ندامت حاصل هونا - (۲) و کجیو کنایه از پشیمان شدن و تاسف خوردن و برکندن پشت دست -</p>
<p>سندی پیش نکر و صاحب بحر بزرگ (ب و ج) (الف) پشت دست بر زمین گذارشدن</p>	<p>ذکر همین معنی کند - بهار بر (ج) قانع (شیخ) شیراز (۵) به تندی سبک دست بدون تیغ و</p>
<p>(ب) پشت دست بر زمین نهادن</p>	<p>مصداق اصطلاحی - بقول صاحب بحر (۱) اظهار</p>
<p>بهر کردن و فراری و فروتنی نمودن و (۲) نوعی</p>	<p>بدندان گزودشت دست درین صاحب جهانگیری در طغقات و صاحب رشیدی نسبت</p>
<p>از تعظیم هندستان که آن را به ترکی کورنش گویند</p>	<p>(ج) گویند که کنایه از ندامت و پشیمانی اوله (صائب ۱۵) پشت دست از پنجه مرجان گذار</p>
<p>بهر تا تر دستی ترکان مارا دیده است</p>	<p>(۵) بهل تا بدندان گزودشت دست و تخمین بر زمین کج بحر تا تر دستی ترکان مارا دیده است</p>
<p>بهار نسبت (ب) بر معنی دوم قانع (ظهوری)</p>	<p>گرم نان در نسبت کج مؤلف عرض کند که بهار نسبت (ب) بر معنی دوم قانع (ظهوری)</p>
<p>چون چاکران کین کج فلک پشت</p>	<p>از هر دو سند سعدی گزیدن در (ج) بمعنی (۵) تسلیم چون چاکران کین کج فلک پشت</p>
<p>دستی نهند بر زمین کج مؤلف عرض کند که کورنش</p>	<p>لازم می نماید یعنی گزیده شدن قاتل اندرین صورت معنی (ج) البته حاصل شدن صحیح با</p>
<p>نوعی از سلام است که پشت دست را بر زمین</p>	<p>منحی مباد که همین هر سه اصطلاح (۳) بعضی بسیار نهاده سر بر کف دست می نهند و این رسم و خستناک شدن است که بحالت خشم بسیار این آئین آداب در بار سلاطین سلف نهند و چون حرکت کنند که بر (ب) بکندن پشت دست) گذشت</p>

<p>پشت دست را بزدان می گزند و سز بالا یعنی دوم چپان تراست و اشاره همین بر (برکندن پشت دست) گذشت (ار دو) (ار دو) و کلمه برکندن پشت دست -</p>	<p>که همین رسم تو آئین سلف فارسیان هم منحنی مباد که معنی دوم اصل است و معنی اول بجا که از کورنش آنها را عجز هم می شود (ار دو) (الف و ب) (عاجزی کرنا. رونا (۲) کورنش بجا لانا. قبول</p>
<p>پشت دست بر گرفتن اصطلاحی تواضع کردن و بوسه دادن بر دست مؤلف عرض کند که موافق قیاس است (ظهوری خوان و صلی میربان حسن شب گتروہ بوز زخمی زخم پشت دست مہمان بر گرفتہ (ار دو) تواضع کرنا. ہاتھ کو بوسہ دینا۔</p>	<p>صاحب آصفیہ آداب بجا لانا تسلیم عرض کرنا۔ مؤلف عرض کرتا ہے کہ دکن میں اس کے معنی خاص ہیں یعنی پشت دست کو زمین پر یا کف دست کو پیشانی پر رکھ کر سجدہ کرنے کو کہتے ہیں یہ بادشاہان سلف کے دربار کا سلام تھا اور اب متروک ہے۔</p>
<p>پشت دست خائیدن اصطلاحی بقول بہار و بحر و رشیدی و انند و سراج مراد (پشت دست برکندن) (شیخ شیراز) (ار دو) در روی دوست کن گزارہ تا عدد و پشت دست می خایدہ مؤلف عرض کند کہ شامل باشد بر ہر دو معنی (پشت دست برکندن) و سز بالا با معنی دوش چپان تراست۔ محققین با نام و</p>	<p>پشت دست برکندن اصطلاحی بقول بہار (۱) کنایہ از پیشانی شدن و آسف خود حکیم نزاری (۵) اہیل از غمہ پشت دست برکندن جو گریبان چاک زوا نہ سر بیگندہ صاحبان رشیدی (دو ہا نگیری در طمعات) بر زامتہ و پیشانی قاش مؤلف عرض کند کہ (۲) کنایہ از خستناک شدن ہم کہ عادت اہل ولایت است کہ در خستناکی</p>

<p>خور کرده اند بر معنی دوش و عادت اهل ولایت عرض کند که موافق قیاس است (ارو) رو کرنا -</p>	<p>است که بجای ختم بپار پشت دست را می نمایند</p>
<p>بقول برهان و سراج بمعنی پشت دست گزین</p>	<p>(ارو) دکیو بر کردن پشت دست -</p>
<p>باشد مرادف (پشت دست بدندان کردن)</p>	<p>پشت دست خوردن اصطلاحی</p>
<p>که کنایه از مذمت و پشیمانی است صاحب بحر</p>	<p>بقول بهار و بحر و اندک کنایه از روشدن (ظهور می)</p>
<p>می فرماید که مرادف پشت دست خائیدن مؤلف</p>	<p>(س) گناهم ز روی تو گردیده است با پیری گر</p>
<p>عرض کند که ماصراحت کافی مهد را بجا کرده ایم</p>	<p>دیدی خورد پشت دست با مؤلف عرض کند</p>
<p>موافق قیاس است (ارو) دکیو پشت دست</p>	<p>که موافق قیاس است (ارو) رد هونا -</p>
<p>بدندان کردن و خائیدن</p>	<p>پشت دست داشتن بر چیزی اصطلاحی</p>
<p>پشت دست گذاشتن اصطلاحی</p>	<p>بقول بحر و کردن آن مؤلف عرض</p>
<p>بقول بحر مرادف (پشت دست بر زمین گذاشتن)</p>	<p>کند که موافق قیاس است - حیف است که سندن</p>
<p>صاحب آصفی هم ذکر این کرده و سندن از صاحب</p>	<p>استعمال پیش نشد معاصرین عجم بزبان ندارند</p>
<p>(س) در پیش عارض تو مکرر گذاشت است با</p>	<p>(ارو) رو کرنا -</p>
<p>از برگ بر زمین شجر طور پشت دست با مؤلف</p>	<p>پشت دست زدن اصطلاحی</p>
<p>عرض کند که تسامح هر دو محققین بالاست که بر بنا</p>	<p>بقول بهار و بحر و اندر کردن اخلص شما</p>
<p>مصدر این معنی قائم کرده اند و صاحب آصفی</p>	<p>(س) کی روی دست دولت دنیا خوریم کی با</p>
<p>بر سندن پیش کرده خود غور نکرد که متعلق به (پشت دست)</p>	<p>فقرم ز ند بخت فغور پشت دست با مؤلف</p>

<p>بر زمین گذاشتن) است تا آنکه سوز و گریه پیش نشود و ما این را بدین معنی تسلیم کنیم که موافق قیاس نیست و اگر سوز و گریه پیش شود قطعه بر زمین را از آن مصدر محققه دانیم (ار و و) و کیو پشت دست بر زمین گذاشتن -</p>	<p>می کند (ار و و) عجز و انجاس کرنا -</p>
<p>بقول برهان مرادف (پشت دست بدندان گزیدن) کنایه از نذولت و پشیمانی است صاحب بحر و اجناسگیری - در ملحقات) و سراج و جامع</p>	<p>پشت دست گزیدن) کنایه از نذولت و پشیمانی است صاحب بحر و اجناسگیری - در ملحقات) و سراج و جامع</p>
<p>ذکر این کرده اند (صائب س) یا بد چگونه راه در آن زلف دست ما که جانی که شانه می گزود از دور پشت دست به مؤلف عرض کند که ما صراحت</p>	<p>دست گزیدن) کنایه از نذولت و پشیمانی است صاحب بحر و اجناسگیری - در ملحقات) و سراج و جامع</p>
<p>کامل معنی بر (پشت دست بدندان گزیدن) گرفته که سیه دل می گذارد پشت دست به گریه خط بسیار</p>	<p>دور پشت دست به مؤلف عرض کند که ما صراحت</p>
<p>(ظهوری س) اشک خونی چه خوش خیالی بست این کافر مسلمان کرده است و سوز دوم همان</p>	<p>پشت دست بدندان گزیدن -</p>
<p>پشت دست بدندان گزیدن -</p>	<p>پشت دست بدندان گزیدن -</p>
<p>پشت دست نهادن) مصدر اصطلاحی بقول بحر مرادف (پشت دست بر زمین نهادن)</p>	<p>پشت دست نهادن) مصدر اصطلاحی بقول بحر مرادف (پشت دست بر زمین نهادن)</p>
<p>پشت دست نهادن) مصدر اصطلاحی بقول بحر مرادف (پشت دست بر زمین نهادن)</p>	<p>پشت دست نهادن) مصدر اصطلاحی بقول بحر مرادف (پشت دست بر زمین نهادن)</p>

<p>قوت و توانائی دیکھنا۔</p>	<p>کہ (پیش کسی) را ازین اصطلاح حذف نباید</p>
<p>پشت راست کردن مصدر اصطلاحی</p>	<p>گرد چنانکہ صاحب بحر کردہ و از تجرود (پشت</p>
<p>کسیا یہ از آرام گرفتن مؤلف عرض کند کہ</p>	<p>دست نہادن) معنی (پشت دست بر زمین</p>
<p>موافق قیاس است (ظہوری سے) چون پشت</p>	<p>نہادن) پیدائنی شود قائل (ارو و) دیکھو</p>
<p>کشم راست زیر شیشہ سنگین ہے کوہست زمین دون</p>	<p>پشت دست بر زمین نہادن۔</p>
<p>ز بس بارگراست ہے (ارو و) پیٹھ سیدی</p>	<p>پشت دوتا کردن مصدر اصطلاحی۔</p>
<p>دکن میں یعنی آرام لینا مستعمل ہے اور</p>	<p>بقول بہار و بحر و انڈکنایہ از تواضع و فروتنی</p>
<p>اس عادت سے مروج ہے کہ جب</p>	<p>کردن (شیخ شیراز سے) اسی شکم خیرہ بانی بسا</p>
<p>کوئی شخص جھک کر کام کرتے ہوئے تھک جاتا</p>	<p>دوتا ہے مؤلف عرض کوئی شخص جھک کر کام کرتے ہوئے تھک جاتا</p>
<p>تو زمین پر لیٹ جاتا یا کسی دیوار یا کئی کاسہا</p>	<p>کہ کہ موافق قیاس است کہ خمیدن پشت علا</p>
<p>لیتا ہے تاکہ پیٹھ سیدی ہو اور راحت ملے اور</p>	<p>تواضع و فروتنی است (ارو و) تواضع اور فروتنی</p>
<p>تجان و دفع ہو۔</p>	<p>پشت دیدن مصدر اصطلاحی۔ صاحب</p>
<p>پشت راققرہ باشد لیکن مثل</p>	<p>اصنی ذکر این کردہ از معنی ساکت مؤلف</p>
<p>پشت راققرہ باشد خزینه</p>	<p>عرض کند کہ (۱) فرار مشاہدہ کردن و (۲) قوت</p>
<p>محمل استعمال ساکت</p>	<p>و توانائی دیدن (ابوالعالی سے) بجگ اندر</p>
<p>مؤلف عرض کند کہ فارسیان چون کسی را</p>	<p>پشت لشکر و لیکن ہے نزدیک جنگ خبر پشت</p>
<p>بیٹند کہ بی مدد کسی کار نمی کنند بچہ او این مثل را</p>	<p>شکر ہے (ارو و) (۱) فرار مشاہدہ کرنا (۲) بیٹند کہ بی مدد کسی کار نمی کنند بچہ او این مثل را</p>

(۱۱۷۱۹)

مقصود آنست کہ پشت بحد فقر بای پشت کا پشت زمین اصطلاح۔ بقول بہار (۱۱)

خود کند لیکن فقرہ بای پشت امداد چیزی ندارد کنایہ از تحت الثری صاحب بحر بکر معنی اولی

و بکار خود است مقصود این است تکیہ بر امداد گوید کہ (۲) روی زمین مؤلف عرض کند کہ

نباید کرد و بکار خود بزور بازوی خود می باید کرد بعضی دوم موافق قیاس است معنی مباد کہ نظر

(ار و و) دکن میں کہتے ہیں یہ آپ کو ہاتھ ہے براعتبار صاحب بحر معنی اولی راہم من وجہ

اور ہاتھ بے ساتھ یہ مقصد یہ ہے آپ ہاتھ معتبر و انیم و معاصرین عجم ہم بابا ہنر بان اگر سٹ

کی مدد سے کام کرتے ہیں مگر ہاتھ اپنی قوت سے بالائی زمین را روی زمین خوانیم تحت الثری

کام لیتا ہے۔ پشت زمین باشد۔ و اگر تحت الثری را روی قیاس

پشت زون مصدر اصطلاحی۔ بقول کنیم سطح بالای زمین پشت زمین باشد (ار و و)

بحر (۱۱) رد کردن چیزی را مؤلف عرض کند (۱) تحت الثری بقول آصفیہ عربی اسم مؤنث

کہ موافق قیاس نیست کہ معنی لفظی این (۲) واپس۔ پامال۔ زمین کے سب سے نیچے کا طبقہ (۲)

شدن است و (پشت دست زون) البتہ مؤلف را روی زمین۔ مذکر۔

قیاس است برای رد کردن کہ گذشت و شد پشت سر اصطلاح۔ بقول بہار (۱۱) کنایہ

ہم ہمدرا بخاند کور۔ دیگر محققین اہل زبان و زبان از قفای سرخان آرزو در چراغ ہدایت گوید کہ

دان و معاصرین عجم ہم ازین ساکت پس مشتاق بضم (۲) کنایہ از دور افتادہ و از نظر رفتہ۔

سند استعمال می ہاشم (ار و و) (۱) رد کردن (۲) وارستہ گوید کہ (۳) مقابل پیش رو یعنی در

واپس ہونا۔ قفا (محسن تاثیرت) پشت سر یاری کہ باشد

رسم اویسیگانگی پیش رو چون حرف مدغم جان گفته که مرادش از همان معنی سوم که بالا مذکور
 دو و یک قالب است و صاحب بحر نقل بخار شد (اردو) (۱) سر کے پیچھے کا حصہ۔ مذکر۔
 دارستہ و خان آرزو مؤلف عرض کند کہ معنی (۲) دور افتادہ۔ نظر سے دور (۳) پیچھے آگے
 اول حقیقی است و کنایہ نباشد۔ تسامح بہار است کا مقابل۔

کہ کنایہ گیت و مقامی کہ در سر مقابل روست پس سر خاریدن مصدر اصطلاحی بقول
 همان است پشت سر معنی سوم کنایہ و معنی دوم بحر متفعل شدن مؤلف عرض کند کہ کنایہ باشد
 پیدا کرده خان آرزو بدون سند استعمال تسلیم بوجہ عادتی کہ اہل عجم بحالت انفعال پشت سر
 نیکیم جب آنست کہ او ہم از سند محسن تاثیر و گردن خود رامی خارند۔ معاصرین عجم تصدیق
 معنی دوم را پیدا کرده کہ و ارستہ از ان معنی ہما این می کنند (اردو) متفعل ہونا۔ نادوم ہونا
 لیرد (حکیم کنای کاشی تلم) و رشتنوم ز پشت۔ شرمندہ ہونا۔

سر آواز و گشت پس پس چنان روم کہ ز آغاز پشت سر کسی دیدن مصدر اصطلاحی
 بگذرم بہ بہار بند محسن تاثیر می فرماید کہ معنی دوم بقول بہار یعنی رفتن اورا دیدن و فرماید کہ
 ما خود از معنی اول است مؤلف عرض کند کہ چون کسی خود ستائی سر کند گویند ترا پیش ما این
 شاگرد موجود معنی دوم ہم در غلط افتاد اگر معنی دوم لاف نیرسد ما پشت سر فلان و فلان را دیدیم
 را بصورت پیش شدن سند استعمال قائم داریم تو در چہ عرضہ باشی و نیز چون از کسی کہیدہ خاک
 مجاز معنی سوم باشد و مجاز مجاز معنی اول حساب باشد گویند اگھد شد کہ پشت سر فلان دیدیم یعنی
 بول چال بجا از معاصرین عجم این را بمعنی پیش پشت کردنش یا ازینجا نقل کردنش و اخراجش را دیدیم

<p>یا آنکه کسی در حق این کس دعای بد کند که بیری که مقصودش از صف پس صف باشد و بد معنی پس این کس گوید که من پشت سر صد تا همچو ترا این اصطلاح موافق قیاس است (ارو)</p> <p>خواهم دید و فرماید که این از اہل زبان بہ تحقیق صف کے پیچھے صف۔</p> <p>پیوستہ (صائب) فلک ہا را توانی پشت پشت شکستن مصدر اصطلاحی۔ بقول</p>	<p>سر دید و بنور عشق اگر دل زندہ باشی و اولہ بہار وانند معروف صاحب آصفی ذکر این (ع) از دم سر و عرفان کی شود افسردہ دل پر کردہ بر معنی (پشت در ہم شکستن) قانع کہ بیگیا شمع ما پشت سر خدین صبار ایدہ است گذشت مؤلف عرض کند کہ معنی ہمت کسی را صاحبان بھوارستہ گویند کہ معنی زوال او کم کردن و حوصلہ کسی زائل کردن لازم و متحد دیدن است مؤلف عرض کند کہ چون کسی ہر دو آمدہ (ظہوری) خواب را کہ روی جہان حاضر شود و سر پائی مخاطب یا بر زمین نہند بسوی اوست پشت شکیب از خم ابروی او</p>
<p>پشت سر او بنظر مخاطبش می آید پس معنی (پشت سر کسی دیدن) کسی را عاجز و سرنگون دیدن ہمت توڑنا۔ ہمت ہرانا۔ ہمت توڑنا۔</p> <p>است و بس (ارو) کسی کو سرنگون اور پشت شمشیر اصطلاح۔ بقول بہار وانند بحالت عجز و کینا۔</p>	<p>مقابل دم شمشیر مؤلف عرض کند کہ مرکب اصنافی و مراد پشت تیغ کہ گذشت (صائب) خواب آن چشم را باندہ ترا ز بیداریست</p>
<p>پشت سر ہم اصطلاح۔ باضانت پشت و سر ہر دو۔ بقول روزنامہ بھوالہ سفر نامہ نامہ کن شاہ قاجار معنی صف بعد صف مؤلف عرض کند پشت شمشیر تان تیز تر از دم باشد (ارو)</p>	<p>پشت شکست (ارو) کہ توڑنا۔ بقول آصفی ہمت توڑنا۔ ہمت ہرانا۔ ہمت توڑنا۔</p>

و یکپوشت تیغ -

فرسوده کرنا - زیر بار کرنا -

پشت طاقت کمان شدن | مصدر

پشتک | استعمال - بقول جهانگیری باطل

اصطلاحی - بقول بحر ضعیف و پیر گشتن مؤلف

عرض کند که ضرورت ندارد که لفظ طاقت

را داخل این اصطلاح کنیم محذور (پشت کمان

شدن) بهم بهین معنی است معاصرین عجم بر

زبان دارند (ارود) پشه خم جانا -

پشت فرسودن | مصدر اصطلاحی

پشتک زنجی (۲) مرضی باشد که عارض

اصفی ذکر این کرده از معنی ساکت مؤلف

عرض کند که فارسیان یعنی حقیقی استعمال کرده اند

کنایه از زیر بار و ناتوان و لاغر کردن (کمال

اصفہانی ۵) سرسنان یکی روی مه خراشیده

که سم سمند کی پشت گاو فرسوده که مخفی مباد که

درین شعر از گاو - گاو زمین مراد است و

فرسوده شدن و کردن پشت آن بسیار

زیر بار شدن و کردن است که موافق قیاس

باشد (ارود) پشه گیس جانا - پشه گوشت

مضموم و به ثانی زده و فوقانی مفتوح و کاف

زده (۱) جامه کوتاهی را گویند که تا کمر باشد

و بیشتر مردم دار المرز آن را پوشند و بعضی از

جاها آن را پشتی و عجاسی نامند (حکیم سوزنی

۵) اگر جبهه خاره راسته تخم از توبس گنم

پشت و استر و خرد شود و آن چنان باشد که

دانه پا بر دست و پای حیوانات مذکور بر آید

و سخته شود و اول سبب آن از رفتار بار ماند

(۳) نوعی از بازی بود و آنچه چنان باشد که هر دو

دست را بر زمین نهند و پاها را بر هوا کرده

براه روند و آن را اسکندر و کثردم نیز خوانند

و بهندی کتاب برانامند صاحب برهان بذکر

بهره معنی بالانسیب معنی سوم صراحت فرید

کند که بعضی گویند که شخصی کف دستهای خود را

کند که بعضی گویند که شخصی کف دستهای خود را

کند که بعضی گویند که شخصی کف دستهای خود را

<p>برزانو گذاشته خم شود تا دیگری از پشت او بجهد صاحب سروری می فرماید که (۴) تصغیر معاصرین معجم معلوم شد و همین است برگ پشت و مختصر پشت و ذکر هر سه معنی بالا هم فرموده یعنی چهارش که گذشت و پشتک یعنی دوم گانه صاحب ناصری بذر معنی اول گوید که این لباس پشت آدمی را گرم کند و بیشتر مردم تبرستان آن را پوشند و کلا پشت و کلا پشت نیز خوانند و بذر معنی دوم بجوانه برهان اشاره معنی سوم هم کرده ساجان جامع و رشیدی هم برهان صاحب نویز بر معنی سوم قانع خان آرزو در سراج بذر هر سه معنی بالا می فرماید که احتمال دارد که هر دو باز را پشتک می گفته باشند صاحب بول چال بجوانه معاصرین معجم می نویسد که (۵) لگد پارا گویند و صاحب رهنما بجوانه سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار نسبت معنی سوم قلابازی نوشته مؤلف عرض کند که ذکرش بر معنی سوم شده (ار ۹۹) (د ۱) ایک و پشتک که معنی اول است کاف نسبت باشد یعنی مختصر لباس جو که تک هوتا ہے جس میں پیشہ کے نسوب پشتک کہ برای گرم داشتن پشت این لباس مختصر را بطرزی می سازند که خصوصاً مقام پر روتی ہوتی ہے۔ ذکر (۴) پشتک و</p>	<p>بجای پشت پنہیم داخل آن دارند و این از تصغیر معاصرین معجم معلوم شد و همین است برگ یعنی چهارش که گذشت و پشتک یعنی دوم گانه تصغیر است مرکب با پشت و ور می که ازین معنی تقریب بشم پای اسپ در پشت پاپید اشود و در نرمی پشت پارا ماند و در پشت یعنی سوم هم کاف نسبت است و ازینکه درین بازی بر پشت سوار می شوند این بازی را پشتک نام نهادند و معنی چهارم حقیقی است و در معنی پنجم هم کاف نسبت باشد که لگد اسپ را گویند که پشت پای زند صاحب بول چال تعریف فخوشی نکرد و از تعمیم کار گرفت معنی مباد که قلابازی بیان کرده صاحب رهنما همان بازی است که ذکرش بر معنی سوم شده (ار ۹۹) (د ۱) ایک مختصر لباس جو که تک هوتا ہے جس میں پیشہ کے مقام پر روتی ہوتی ہے۔ ذکر (۴) پشتک و اس مرض کا نام ہے جن کے</p>
---	--

پاؤن کے چھپے کے حصے میں غدود پھول جاتا ہے مال کار۔ مذکر۔
 اور ریش بہتی ہے۔ مذکر (۳) گلابازی تھو پست کروں بر چیری و بر کسی است
 آصفیاروی و حرکت جو سر کو نیچے اور پاؤن کو اوپر بقول آصفی و بحر و بہار و انند (۱۱) اعراض کر
 کہ کے نٹ لوگ کیا کرتے ہیں اردو والے اسی از ان (طغرائی مشہدی ۵) چویند بہ آن رو
 کو گلابازی زیادہ بولتے ہیں۔ مؤنث (۴) ٹیٹ پر آب و تاب کہ کند ماہ نوشت بر آفتاب
 کی تصغیر چھوٹی ٹیٹ۔ مؤنث (۵) پشتک بونہ (جمال آصفیانی ۵) پای برگرون مراد ہند کہ
 صاحب آصفیہ نے (پشتک مارنا) پر فرمایا ہے پشت بر روی روزگار کند کہ مؤلف عرض
 گھوڑے یا گدھے یا اونٹ کا دونوں پھلے کند کہ (۲) تکیہ کروں بر ان ہم کہ (سعدی ۵)
 پاؤن اشعارات مارنا۔
پشت کار اصطلاح۔ بقول بہار مقابل تو پرورد و کشت کہ معنی بہاؤ کہ (پشت کروں
 روی کار و فرماید کہ این استعارہ است (۱) بچیری و کسی) ہم مانند این است (ظہوری ۵)
 (۵) قماش چہرہ یار از بہار معلوم است کہ بکعبہ پشت کتم در صف عبادتیاں کہ کہ رو بقید
 کہ روی کار ہم از پشت کار معلوم است کہ ابر و نمازی بالکہ (۱) بکیت روی سخن
 صاحبان بحر و انند نقلش برداشتہ اند مؤلف اعتبار مجلس از دست کہ اگرچہ پشت بمن کر و غیر
 عرض کند کہ استعارہ نیست بلکہ کنایہ ایت روداروی (۱) اردو (۱) کسی کی طرف پیٹہ کرنا
 کہ پشت درینجا معنی پس است و معنی (پشت) کہ پیٹہ لینا (۲) تکیہ کرنا۔ اٹھا کرنا۔
 پس کار و کنایہ از مال کار است و پس لاف پشت کجان اصطلاح۔ بقول بہار و انند

سروف مؤلف عرض کند که (۱) باضافت پشت بصله با و بر سر دو آمده (ملاطفراس) تیر افکنان	خم کمان است و بدون اضافت (۲) اسم فاعل روی تو صدره فلکند و اندک پشت کمان تیر کش
ترکیبی کنایه از کسی که پشت او مثل کمان خمیده بر تیر آفتاب (ارو) الف و ب کسی	باشد (صائب) از چین جنبش دل عشاق بر تیر چلان کسی کونشانه تیر بنانا
دو نیم است که کار و م شمشیر کند پشت کانش	پشت کمان بر کسی زدن اصدر اصطلاح

که مخفی مباد که استعمال این با مصداق فارسی	بقول بحر و بهار و وارسته مرادف (پشت کمان
در ملحقات می آید (ارو) (۱) کمان کاخم	افکنان بر کسی که گذشت (علی رضای تکی در
نمکر بقاعده فارسی پشت کمان بھی که سکتے	شوی معراج انجیل (۵) ابروش از چشم مست
پن (مکرب اضافی) (۲) پشت کمان و شخص نیم خواب بپمی زند پشت کمان بر آفتاب بود	عرض کند که موافق قیاس است (ارو) دیگر

(الف) پشت کمان افکنان

(ب) پشت کمان افکنان برسی

بهار ذکر الف کرده از معنی ساکت و صاحب	بمعنی خمیده شدن پشت باشد مؤلف عرض کند
بحر بر (پشت کمان بر کسی افکنان) گوید که معنی	که با صراحت این بر (پشت طاقت کمان شدن)
تیر انداختن است بر کسی چه در حالت تیر اندازی کرده ایم (ارو) دیگر پشت طاقت کمان شدن	
پشت کمان جانب حریف می باشد مرادف (پشت)	پشت کوز اصطلاح بقول بحر (۱) مرو
کمان بر کسی زدن که می آید مؤلف عرض کند که پشت خم (۲) فلک	مؤلف عرض کند که

<p>بمعنی اول اسم فاعل ترکیبی است و قلب کوز به مؤلف عرض کند که سبک کار این مصدر پشت و معنی دوم استعاره ولیکن برای معنی نمی خورد که است از مشتقات بودن نیست دوم مشتاق سزا استعمال می باشیم که محققین بلکه متبدل هست - ماضی مطلق هستن است اهل زبان و معاصرین عجم ازین ساکت اند ولیکن (پشت گرم بودن) یعنی بودن بحالت (ارو) (د) کوز پشت و کیهو پشت خم شده اعانت درست است معاصرین عجم بر زبان (۳) دکیو آسمان - دارند (ارو) مدو حاصل هونا - اعانت</p>	<p>پشت گردانیدن استعمال - صاحب پانا - حالت اعانت مین هونا - اعانت پایا هونا اصغی ذکر این کرده از معنی ساکت و سندی (الف) پشت گرم کردن مصدر اصطلاحی از نثر گلستان سعدی (دو هوندا) در شتی دیدن بقول بهار و بجزوانند سوار شدن (میر خسرو همه پشت گردانیدند؛ مؤلف عرض کند در تعریف اسپ بهرام (۵) چون بصورتش که واپس شدن که در واپس پشت می گردد گرم کردی پشت؛ گوش گوران گرفتگی اندر و گریختن هم (ارو) پیشه پیرنا بقول اصغی پشت؛ مؤلف عرض کند که (پشت اسپ) رو گردان هونا - اعراض کرنا - لڑائی سے بھاگنا گرم کردن) یعنی سوار شدن بر اسپ است پشت گرم بودن مصدر اصطلاحی که گذشت و خصوصیت با اسپ نیست بلکه بر بقول بهار و انند یعنی ادا و اعانت یافتن هر جانور سواری استعمال توان کرد و در سبکها (محمد قلی سلیم (۵) فریب چون گل رعنائی خورم شین ضمیر فائب موجود است صاحبان تحقیق ز بهار (۶) درین چنین که بر پشت از خزان گرم است خور کامل بریند نکردند و مصدر ناقص تمام</p>
--	--

<p>گردن و ... بهر بند نژاد است مجرد قولش بدون سند (ب) پشت گرم کردن جانور به هم را سوار می و اسب و شتر را آن است معانته کوچگان مین ڈالنا۔</p>	<p>گردن و ... بهر بند نژاد است مجرد قولش بدون سند (ب) پشت گرم کردن جانور به هم را سوار می و اسب و شتر را آن است معانته کوچگان مین ڈالنا۔</p>
<p>(ار و و) (الف و ب) سوار هونا جانور (الف) پشت لب اصطلاح بقول</p>	<p>(ار و و) (الف و ب) سوار هونا جانور (الف) پشت لب اصطلاح بقول</p>
<p>سوار می پر۔ بهار و اند معروف و هم او بر۔۔۔۔۔</p>	<p>سوار می پر۔ بهار و اند معروف و هم او بر۔۔۔۔۔</p>
<p>پشت گرمی اصطلاح بقول بحر و اند (ب) پشت لب بر زدن گوید که جگر</p>	<p>پشت گرمی اصطلاح بقول بحر و اند (ب) پشت لب بر زدن گوید که جگر</p>
<p>و غیاث مددگاری و تقویت مؤلف عرض لب بالاد در حالتی که دماغ می فروشد و فرماید کنند که حاصل بالمصدر (پشت گرم بودن) است که این از اهل زبان به تحقیق پیوسته و صراحت که گذشت و موافق قیاس که در آخر این یابی تصدیق فرماید که در اصطلاحات مرادف (پشت معاصرین عجم بر زبان دارند (ار و و) چشم نازک کردن) است که گذشت (جای مدد تقویت مؤلف۔</p>	<p>و غیاث مددگاری و تقویت مؤلف عرض لب بالاد در حالتی که دماغ می فروشد و فرماید کنند که حاصل بالمصدر (پشت گرم بودن) است که این از اهل زبان به تحقیق پیوسته و صراحت که گذشت و موافق قیاس که در آخر این یابی تصدیق فرماید که در اصطلاحات مرادف (پشت معاصرین عجم بر زبان دارند (ار و و) چشم نازک کردن) است که گذشت (جای مدد تقویت مؤلف۔</p>
<p>پشت گمان خم و ادون مصدر اصطلاحاً بر زدن و باد بروت و وارسته هم ب را</p>	<p>پشت گمان خم و ادون مصدر اصطلاحاً بر زدن و باد بروت و وارسته هم ب را</p>
<p>بقول بحر کاف فارسی معانته بلوگان انداختن مرادف (پشت چشم نازک کردن) گفته صاحب مؤلف عرض کند که بدون سند احتمال اند نقل بخارش مؤلف عرض کند که قول تسلیم نکنیم معاصرین عجم بر زبان ندارند وارسته موافق قیاس و نمی دانیم که بهار در و دیگر محققین زبانندان و اهل زبان ازین کت اول بحث چه می گوید (ار و و) دیگر پشت و گمان را بجم و ادون هیچ مناسبت ندارد و صاحب چشم نازک کردن۔</p>	<p>بقول بحر کاف فارسی معانته بلوگان انداختن مرادف (پشت چشم نازک کردن) گفته صاحب مؤلف عرض کند که بدون سند احتمال اند نقل بخارش مؤلف عرض کند که قول تسلیم نکنیم معاصرین عجم بر زبان ندارند وارسته موافق قیاس و نمی دانیم که بهار در و دیگر محققین زبانندان و اهل زبان ازین کت اول بحث چه می گوید (ار و و) دیگر پشت و گمان را بجم و ادون هیچ مناسبت ندارد و صاحب چشم نازک کردن۔</p>

پشت لنگ اصطلاح - بقول برهان و غیر فارسیان (پشت لنگ) کسی را گفتند که از پیراهن
و نوبت بالام بروزن جفت رنگ (۱) ناقص و پس افتاده باشد - صبی ندارد (۱) (۱)
معیوب و پیرزه و معینی و (۲) پس افتاده - صاحب ناقص معیوب - بے معنی بیپوده - پیرزه (۲)
عصری ذکر معنی اول کرده گوید که بحدف تا نیز آمده و شخص جو پیراهن است و پیچھے رہ گیا ہو۔
(سوزنی سمرقندی) در لنگ تو بسندہ نگرود **پشت مازہ** اصطلاح - بقول برهان و غیر
بہ بندگی و نرود پشہ خوردہ فرعون پشت لنگ کہ صاحب
جامع و رشیدی بر معنی اول قانع - خان آرزو در (۱) سلک استخوان های میان پشت را گویند
سراج بذکر اقوال محققین گوید که غالباً پشت لنگ مختلف است که عبری صلب خوانند و (۲) گوشتی را نیز گویند
و اغلب که بہر دو معنی مجاز باشد و فرماید کہ پشت نیز کہ در طرف درونی استخوان پشت می باشد صاحب
بدین معنی گذشت مؤلف عرض کند کہ معنی فعلی سروری بر معنی اول قانع (علیم ارزقی) در
این کسی کہ پشت او لنگ است یعنی پس افتاده از آن گوییکہ ز طعن رسان و زخم تبرک پشت مازہ
پیراهن و بجز ناقص و معیوب و پیرزه و معینی گردان گریز جوید ماه (۳) (علیم سوزنی) پشت
و اشاره این بر پشت لنگ کرده ایم کہ موقوفہ و مازہ گا و زمین رسد آسیب با چه بر کشم خرمنانہ
حدف فوقانی گذشت بمعنی سہا و کہ لنگ بمعنی ناقص را بزیر چا خان آرزو در سراج بذکر معنی اول
می آید و پشت را طایر با لنگ تعلق نمی نماید و لکن گوید کہ پشت مازہ ہم بہین معنی آمدہ مؤلف
در تصرف زبان و محاورہ اعتراضی نشاید و از نیکی عرض کند کہ مازہ بقول برهان استخوان میان
در رفتار لنگ حرکت آن در پشت ہم طایری شود پشت را نام است کہ ترجمہ صلب عربی است

پس قلب اضافت مازہ پشت است و معنی دوم مجازاً از پشت آن ماہی است کہ زمین بر سطح آن منفرود
 معنی اول باشد پشت مازہ مخفف این (ارو) است (۵) ز اشک خستہ رسانی بہ پشت ماہی
 (۱) صلب بقول آصفیہ عربی۔ اسم مذکر۔ پشت کے خم پو ز خون کشتہ رسانی بروی ابر بنجار ہا صاحب
 جہرے۔ پیٹہ کی فقرے جو گردن کے نیچے سے ڈبڑی پھر ذکر این کردہ۔ صاحب جہانگیری در لغت
 تک مسلسل میں (۲) وہ گوشت جو پس صلب ہونڈ اور خان آرزو در سراج ہم ذکر این فرمودہ
 پشت مال اصطلاح۔ بقول اندکوالہ فرنگی مؤلف عرض کند کہ (۳) بمعنی حقیقی است
 فرنگ بمعنی نیز باشد مؤلف عرض کند کہ نیز بمعنی اول کنایہ باشد بر سبیل مجاز کہ پشت ماہی
 بمعنی زیر جامہ و شلوار و تہ بند و چادر است سیاہ باشد معاصرین عجم گویند کہ بدون اضافت
 پس چادر را پشت مال گفتن خلاف قیاس است (پشت ماہی) و (ماہی پشت) ہر دو (۳) بمعنی
 اسم فاعل ترکیبی است و دیگر معانی مجازان ہر چیز کہ میانش بلند و اطرافش پست باشد (اسم
 (ارو) چادر۔ مؤنث۔ فاعل ترکیبی) و نہورت نذر کہ تخصیص ماہی زمین قائم کنیم

پشت ماہی اصطلاح۔ بقول برہان کبیر (ارو) (۱) رات مؤنث (۲) پھلی کی پیٹہ۔
 ثالث بوزن پر سیاہی (۱) کنایہ از شب است مؤنث (۳) ماہی پشت بقول آصفیہ اجمروان
 کہ عبری لیل خوانند (خواجہ نظامی) سواد کی قوت دار گنبدی۔ مرغ سینہ۔ مخدب مؤلف
 کہ در وی سیاہی نبود کہ و گر بود خبر پشت ماہی عرض کرتا ہے کہ وہ چیز جس کا در میان بلند ہو
 نبود ہا بہار گوید کہ باند کہ توجیہ بمعنی حقیقی نیز اور اطراف پست۔
 درست می شود و بلند میر مخزی می فرماید کہ جہاں پشت محل استعمال۔ بقول اندکوالہ فرنگی

<p>مخل و این مجاز باشد (اثر سه) باشد متاع آمد نیاید مؤلف عرض کند که صحیح بالفتح باشد و هم کار مرا اثر سه رویی که بدقتش تراز پشت مخل این مصدر همان پیش که بمعنی هفتش گذشت است با مؤلف عرض کند که پشت در اینجا بمعنی بند و قید پس معنی لفظی این قید کردن است معنی سوم است مرکب اضافی (ار دو) که عاملان از دعا و افسون و عنایت جن و پری مخل کا و سرار رخ روسه مخل کا مقابل مذکر را مقیدی کنند بکم خود و فارسیان همین اسم مصدر پشت قره اصطلاح بقول برهان و بجز با علامت مصدر دن مرکب کرده مصدری رشدیدی و سراج مختلف همان پشت مانده که گذشت وضع کردند که قیاسی و اصلی است دیگر مشتق مؤلف عرض کند که صراحت مانده و اشاره مصداق را معنی صاحبان موارد و نوادرا ازین این همید اینجا کرده ایم (ار دو) و کیو پشت نامساکت اند (ار دو) دعا پزینا افسون پشت ملک اصطلاح بقول بجز و مؤید پزینا پزینا (انشاء) گرچه سیانون نے و اند بضم اول و چهارم بمعنی قوت ملک و پزینا افسون بہت اتوار کے دن پانچون ہدیہ کسی کہ توام ملک با و باشد مؤلف عرض کند مرے واسطے لکھا تعویذ ہے کہ مرکب اضافی است و پشت در اینجا بمعنی دو و پشت ناخن اصطلاح بقول بہار و اوست (ار دو) ملک کا پستیان معدوم و اوست مؤلف معروف مؤلف عرض کند کہ بمعنی کنارہ پشتن بقول بجز بالضم خواندن دعا و افسون ناخن و سر ناخن کہ در یوہ فرایش است مرکب ہینا و عنایت و فرماید کہ بالفتح ہم آمدہ و سالم التشر فارسیان روی ناخن را پشت ناخن گفتند (طاب است کہ غیر از ماضی و مستقبل و اسم مفعول (اعلیٰ سے) مرہم طلب نہ ایم و گرنہ بہین عشق و</p>	<p>مخل و این مجاز باشد (اثر سه) باشد متاع آمد نیاید مؤلف عرض کند کہ صحیح بالفتح باشد و هم کار مرا اثر سه رویی کہ بدقتش تراز پشت مخل این مصدر همان پیش کہ بمعنی ہفتش گذشت است با مؤلف عرض کند کہ پشت در اینجا بمعنی بند و قید پس معنی لفظی این قید کردن است معنی سوم است مرکب اضافی (ار دو) کہ عاملان از دعا و افسون و عنایت جن و پری مخل کا و سرار رخ روسه مخل کا مقابل مذکر را مقیدی کنند بکم خود و فارسیان همین اسم مصدر پشت قره اصطلاح بقول برهان و بجز با علامت مصدر دن مرکب کرده مصدری رشدیدی و سراج مختلف همان پشت مانده کہ گذشت وضع کردند کہ قیاسی و اصلی است دیگر مشتق مؤلف عرض کند کہ صراحت مانده و اشاره مصداق را معنی صاحبان موارد و نوادرا ازین این ہمید اینجا کرده ایم (ار دو) و کیو پشت نامساکت اند (ار دو) دعا پزینا افسون پشت ملک اصطلاح بقول بجز و مؤید پزینا پزینا (انشاء) گرچه سیانون نے و اند بضم اول و چهارم بمعنی قوت ملک و پزینا افسون بہت اتوار کے دن پانچون ہدیہ کسی کہ توام ملک با و باشد مؤلف عرض کند مرے واسطے لکھا تعویذ ہے کہ مرکب اضافی است و پشت در اینجا بمعنی دو و پشت ناخن اصطلاح بقول بہار و اوست (ار دو) ملک کا پستیان معدوم و اوست مؤلف معروف مؤلف عرض کند کہ بمعنی کنارہ پشتن بقول بجز بالضم خواندن دعا و افسون ناخن و سر ناخن کہ در یوہ فرایش است مرکب ہینا و عنایت و فرماید کہ بالفتح ہم آمدہ و سالم التشر فارسیان روی ناخن را پشت ناخن گفتند (طاب است کہ غیر از ماضی و مستقبل و اسم مفعول (اعلیٰ سے) مرہم طلب نہ ایم و گرنہ بہین عشق و</p>
--	--

یک پشت ناخن از دل مایخراش نیست **پارو** زمین بند اس قسمه کو که سکتے ہیں جس کے ذریعہ
 ناخن کا سر سر ناخن مذکر۔ سے زمین گھوٹے کی پیٹھ پر چست قائم ہو کر

پشت نرم کردن | مصدر اصطلاحی بقول **پشت نمودن** | مصدر اصطلاحی بقول

بہار و بھواتد کنایہ از کوفتن و زبون گردانیدن برہان و بھو جامع الکنایہ از روی برگردانیدن

(میر خسرو) در آہن کندنگ را پشت و ترک داون و (۲) روگرداندن و گردنیدن

نرم **پوشش** را باگشت گرم **مؤلف** بہار گوید کہ مرادف (پشت بر کردن) است

عرض کند کہ موافق قیاس است (اردو) (شیخ شیراز) سپاہی کہ در جنگ نمود پشت

کوٹنا ٹھوکتا۔ **پشتنگ** | مصدر اصطلاحی بقول اندکجا از ضرب

ضرب بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث و کہ موافق قیاس است (ظہوری) در بزنگا

سکون نون و کاف فارسی یعنی زمین بند **پشت** عشق نموده است عقل پشت **پوش** غارتی

باشد **مؤلف** عرض کند کہ اصل این پشت است روی بہ بنگاہ می رود **پوش** (ولہ) **پوش**

تک است یک فوقانی از ہر دو حذف شد بنمودند صفا ہای شکیب **پوش** ہر گاہ ہش تیر **پوش**

یعنی چیزی کہ زمین را بر پشت اسپ تنگ کند ترکش است **پارو** (دیکھو) **پشت** برگردانی

و آن زمین بند باشد و این کنایہ ایست موافق **پشتو** | مصدر اصطلاحی بقول برہان (۱) بضم اول

قیاس معاصرین جمع تصدیق این می کنند و دیگر وثالث و سکون ثانی و واو مجهول زبان افعالی

مشقن اہل زبان و زبانان ساکت **پارو** را گویند و بفتح اول و واو معروف (۲) **پوش**

سفالین و معرب آن بستوف است صاحب مؤنث افغانوں کی زبان اور ہند میں بالفتح کل
 ناصری بزرگ ہر دو معنی گوید کہ درجہ نگیری یعنی ہے (۲) مرتبان بقول آصفیہ اردو اسم
 اول بالفتح آمدہ و بمعنی دوم بالضم صاحب مگر چینی یا شی کاروغن کیا ہوا طرف جس میں
 جہانگیری بہر دو معنی باول مفہوم گفتمے باشد کہ صاحب آچار مرتبے یا گمی وغیرہ کہتے ہیں۔
 ناصری در نسخہ کہ پیش او بود بمعنی اول بالفتح یا پشتوارہ اصطلاح بقول برہان و جہانگیری
 باشد صاحب آندہ نقل ہر دو معنی این را و سروری بروزن خشک پارہ مقداری از
 لغت فارسی گوید مؤلف عرض کند کہ بہر دو ہر چیز باشد کہ آن را بر پشت توان برداشت
 معنی بالضم صحیح است و یکی از معاصرین عجم (شیخ عطاری) پر کہ اوروی چون گلش خواہد
 می فرماید کہ معنی لفظی پشتو منسوب بہ پشت و کنایہ مدتی خار پشتوارہ کند کہ خان آرزو در سر
 از زبان ہمسایہ عجم است از قبیل ہندو بود و ذکر این کردہ مؤلف عرض کند کہ این اصل
 معروف و افغانان استعمال این بہ فتح اول اشارہ است کہ بجایش گذشت و مرآت خانہ
 و او مجہول گفتہ کہ تصرف شان است در ہمد را بجا کردہ ایم (اردو) و کیو پشتارہ
 اعراب و بمعنی دوم اسم جامد فارسی زبان باشد کہ پہلے معنی۔
 و در ترکیب این ہم و اول نسبت است و معنی حقیقی پشتوان اصطلاح بقول برہان بروزن
 آن منسوب بہ پناہ و کنایہ از طرفی کہ مر با و امثال پشتبان بہر دو معنی کہ گذشت (مخلاق المعانی
 آن در ان پناہ می گیرد و تا دیر محفوظ می باشد۔ (۳) چنین خلل کہ یہ بنیان دین در آمدہ بود
 (اردو) (۱۱) پشتو بقول آصفیہ فارسی ہم گراعتما دبرین پشتوان نبودی و امی کہ صاحب

سروری بر معنی اول قانع و صاحب جہانگیری تن پشته برق از رنگ و پی ہست و بر تیزی آتش
 بر معنی دوم (مولانا سطر کر ہی ہے) پناہ ملک دمی از خشکی نی ہست و مؤلف عرض کند کہ
 اسلام و پشتوان سپاہ و صفتی حضرت سلطان اسم چاند فارسی زبان است صاحب استند
 مولی دولت شاہ و مؤلف عرض کند کہ این خوشی نکر دو تمیم را بتخصیص بدل کر و حیف
 تبدیل آن است بہر دو معنی چنانکہ آب و آواز است ازین کہ دیگر کہہ متحققین اہل زبان و زبان
 (ارو) و کیو پشتبان۔
 پشت و روی جنس دیدن مصدر دوم اصل و معنی اول مجازان (ارو) ازین لغت معروف سکوت و زریذہ اند معنی

اصطلاحی۔ بقول بحر دریافتن حسن و قبح متاع۔ پشته بقول آصفیہ۔ فارسی۔ اسم مذکر (۱) شیلہ
 مؤلف عرض کند کہ موافق قیاس و معاصرین (۲) تودہ۔ مذکر۔

عجم بزبان دارند (ارو) الٹ پٹ کر پشته بند اصطلاح۔ بقول بحر معنی پل کہ بر پل
 دیکھنا۔ ہر ایک جنس کے حسن و قبح کو دریافت کرنا قطرہ گویند مؤلف عرض کند کہ موافق قیاس
 یہہ دکن کا محاورہ ہے۔
 است۔ اسم مفعول ترکیبی کہ بستہ شدہ از پشته ہا

پشته اصطلاح۔ بقول اندر بخوانہ فرنگ و مراد از پشته ہا ستون ہا ہی پل است کہ ظاہر پل
 فرنگ بضم اول و فتح ثالث یعنی (۱) تل و کوچی و تودہ ہا را ماند فارسی قدیم است و حالاً بزبان

و بتجسس (۲) تودہ (ظہوری ہے) ہر گل کہ بو نیت (ارو) پل بقول آصفیہ۔ فارسی
 خون و ہڈار گلشن من است و صد پشته برق۔ اسم مذکر۔ جبر قطرہ۔ وہ دریا کا راستہ کہ چھو
 خوشہ از خرمن من است و (ول ہے) در خرمن یا قچون کے وسیلہ سے بنایا ہے۔

پشته زعفران اصطلاح - بقول بکر انگشت را آسوده داشت و بنگیه پستی را عبث پوسته
 افروخته - دیگر همه تحقیق زباندان و اهل زبان بر دیوار نیست که هم او بذر معنی اول می فرماید
 و معاصرین عجم ازین ساکت مؤلف عرض کنند که (۴) مدد و اعانت و حمایت است که سند این
 که اگر سند اشغال این پیش شود استعاره دینیم بر پستی کردن بمعنی حمایت کردن می آید و هم او گوید
 که تو ده انگشت افروخته از دور پشته زعفران که (۵) بمعنی بابونی (ناظم هروی ۵۵) برده تا
 را ماند (ارو) سنگی بوی کونله - مذکر - پستی آبرویش را با روند ارد که رو کند کسی
پستی اصطلاح - بقول برهان لفظ اول و وارسته ذکر معنی (۳ و ۴ و ۵) کرده معلوم می شود
 سکون ثانی و کسه ثالث و سکون تحتانی دانی که بهار این هر سه معنی آخره را از آورده حساب
 کوتاهی که تا کر باشد و (۳) مدد و معاون را نیز رشیدی بذیل پشتک ذکر معنی اول این فرموده که
 گویند - بهار گوید که (۳) بنگیه مربع طولانی که پشتک و پستی بمعنی اول مرادف یکدیگر است بخان
 پس پشت گذارند و در عرف گاو بنگیه گویند و آرزو در سراج بر معنی چهارم قانع - صاحب بولاق
 فرماید که از اهل زبان به تحقیق پوسته و پستی بیایه بخواه معاصرین عجم ذکر معنی سوم کرده مؤلف
 نازی مغرب این است (شقیع اثر ۵) از نزاکت عرض کنند که در معنی اول بای نسبت است معنی
 گلبه کی آن سه به پستی می کند و موج دارانی باشد منسوب به پشت و گنایه از لباسی که برای گرمی
 در پستی می کند که (ممن تاثیر ۵) صد خنده می پوشند که تا گرمی باشد و معنی دوم مخفف پستی بان
 و بیاست حصیر قرار را که گر پستی مسد کند پستی که فارسیان بکلف بان بگرد پستی را بمعنی حامی است
 مسند (اول ۵) خود شود آسوده بر کس خلق کردند و معنی سوم هم بای نسبت که منسوب به پشت

گاوٹکیہ را نام شد و معنی چارم پای مصدری است کنی تعمیر پشتیان تست بک سعی در آبادی دل
 بمعنی اعانت و مدد و معنی پنجم پای نسبت است کن جو سگار خودی بک (سعدی ۱۷) چه خودی
 کہ پیروز مابون نسبت به پشت دارد و کار از پشت امت را کہ باشد چون تو پشتیان بک چه پاک
 گیرد (اردو) (۱) دیکھو پشتک کے پیدے معنی از موج بحر آن را کہ دارد و نوح کشتی بان خان
 (۲) مدد و معاون۔ مدد کرنے والا۔ پشتی بان۔ آرزو در چرخ ہدایت بذکر این بر معروف
 (۳) گاوٹکیہ۔ مذکر۔ صاحب آصفیہ نے پشتی پر قانع و در سراج بذیل پشتی گوید کہ معنی حمایت
 فرمایا ہے۔ گاوٹکیہ اور (۴) پشتی۔ بقولہ۔ مؤلف کنندہ مؤلف عرض کند کہ بہر دو معنی موافق
 مدد و حمایت (۵) مابون۔ بقول آصفیہ۔ مذکر قیاس (اردو) دیکھو پشتوان و پشتبان۔
 وہ شخص جسے علت ابنہ ہو۔

پشتی شدن مصدر اصطلاح بمعنی معاون (۱)

پشت یافتن مصدر اصطلاحی۔ بقول و مددگار شدن است (انوری ۱۷) پشتی شد
 بہر بان و بھر و بہار و مؤید و سراج کنایہ از نیک و بد جهان را بک ہر پشت کہ پیش تو حم گرفته
 قوت یافتن مؤلف عرض کند کہ متعلق بہ مؤلف عرض کند کہ موافق قیاس است۔
 معنی دوم پشت است و موافق قیاس (اردو) پشتی ہونا۔ معاون ہونا۔
 پشتی پانا۔ مدد پانا۔ اعانت پانا۔

پشتی بان اصطلاح۔ بقول بہر بان و بھر و۔ اعانت و حمایت کردن است مؤلف عرض
 بہار بابای ابجد بالف کشیدہ و ہون زودہ کند کہ موافق قیاس (سعدی ۱۷) نشاید کہ
 بہر دو معنی پشتوان (صائب ۱۷) ہرچہ از لہا بر کس درشتی کنی ہا کہ خود را بنا و پل پشتی کنی ہا

(۱۷)

(۱۷)

<p>اینست ولیکن استعمال این از نظر مانگدشت و بگوش ما خورد (ارو) و کیهوشی بان و شتی پستی وان اصطلاح بقول برهان و بجز بهار و اند و سروری و مؤید و سراج بر وزن و معنی پستی بان شامل بر هر دو معانیست مؤلف عرض کند که و آن مبدل بان است چنانکه آب و آو پس این را مبدل پستی بان تو انیم گفت اگر چه این پیش نشد ولیکن صاحب جامع سند استعمال این پیش نشد ولیکن صاحب جامع</p>	<p>اسلمان (طراطره تو دلم بر دو عارضت و او انپاده پستی طراطره کند) محمد قلی سلیم چون گل رها رخس بالاله هر جا چهره شد رنگ روی زرد من هم پستی اومی کند (ظهوری) بد عوی نگاه طنازان چه روی عشو سازان نگه کرد دست پستی بر موی رو اینچنین باشد (ارو) حمایت کرنا مدد کرنا اعانت کرنا پستی پر مونا</p>
<p>اصطلاح بقول بهار و اند پستی بان و پستی وان مؤلف عرض کند که دیگر همه محققین اهل زبان و زبانان ازین سکت معاصرین عجم بر زبان ندارند اگر سند استعمال مرادف پست یا فتن یعنی قوت و مدد یافتن مؤلف عرض کند که موافق قیاس است که پست و پستی مرادف یکدیگر است (ارو) کیهوشی یا فتن اصطلاح بقول اند و بجز اصطلاح بقول اند و بجز</p>	<p>اصطلاح بقول بهار و اند پستی بان و پستی وان مؤلف عرض کند که دیگر همه محققین اهل زبان و زبانان ازین سکت معاصرین عجم بر زبان ندارند اگر سند استعمال مرادف پست یا فتن یعنی قوت و مدد یافتن مؤلف عرض کند که موافق قیاس است که پست و پستی مرادف یکدیگر است (ارو) کیهوشی یا فتن اصطلاح بقول اند و بجز اصطلاح بقول اند و بجز</p>

و فرنگ فرنگ مراد ف پشه خانه با نفع نوعی شبکه دار باریک که آن را اطراف تخت خواب تمام از پلنگ پرده دار که برای حفاظت از پشه یا گند که داخل آن محفوظ باشد از پشه (اردوی سازند و عبری آن را کتله گویند و در عرف عالم سهری - بقول آصفیه - بندی - اسم مؤنث عرب نامسیه چه نامس پشه را خوانند و بندی یک قسم کا پرده دار پلنگ جو کپیون اوچپرون سهری - مؤلف عرض کند که این مختلف از پشه و غیره سے محفوظ ہو کر سونے کے لئے بنایا جاتا کہ قلب اضافت است اگر چه معنی لفظی این خانه ہے (ناسخه) اجل کے آتے ہی سونا پڑا پشه باشد ولیکن استعمال این بمعنی خانه که مشتق ہے خاک میں غافل پس اکدم میں سهری می شود برای دور بودن پشه و گنایه از پرده ہو گئی بے کار سونے کی ۶

پشخودن بقول اند بواز فرنگ فرنگ با نفع و سکون ثانی و خای مضموم بعضی افشردن و فشاردن - مؤلف عرض کند که ظاهر امر کب می نماید از پشخود علامت مصدر دن ولیکن زردستان سالخور گویند که پشخ یعنی آله ایست سوراخدار که بندی آن را پھواره گویند که بوسیله آن آب در سبزه رار و صحن باغ و مکان بیثباتند جادار د که فارسیان از همین کلمه مصدر بقاعده خود مصدری ساختند و او میان دو کلمه زیادہ کردند چنانکہ افتادن و اوقتا و بوجه این اضافه این مصدر را بر سبیل مجاز یعنی افشردن استعمال کردند و الله اعلم بحقیقه ^{کمال} دیگر همه محققین مصادر و زبانان و اهل زبان و معاصرین عجم ازین مصدر ساکت اند و جادار د که فرید علیہ شخودن زیادت موعده باشد که بعد از ان موعده بدل شد بے بای فارسی چنانکہ اسب و اسب و شخودن یعنی ریش نمودن بناخن و خراشیدن پوست روی می آید

و مجازاً بمعنی افشردن مستقل شده باشد و مصدر نشخوردن به همین معنی خراشیدن در بای موقده هم گذشت
 باشد که موقده را به بای فارسی بدل کرده مجازاً تغییری در معنی کرده و بدین معنی قیاس بهتری نماید
 از هر دو مانند مقدم الذکر بای حال مشتاق سندا استعمال می باشیم (ارو) و کیهو افشردن -
پشخیدن بقول آند بجواز فرنگ یعنی درخشیدن مؤلف عرض کند که دیگر همه
 محققین مصادرو اهل زبان و زبان دانان ازین مصدر ساکت و معاصرین عجم هم بر زبان
 ندارند و پیش که بدین بخشودن گذشت معنی صحیح تعلق ازین نذار و خیال ما این است که پیشین
 که بنوع سوم و چهارم می آید به تصحیف کاتبین همین صورت گرفت و صاحب انذاین را
 در اینجا نقل کرد و اگر چه سلسله ردیف اجازت آن نمی دهد و متصرف در معنی هم تعجب خیز است
 بدون سندا استعمال این مصدر را تسلیم نکنیم (ارو) چکنا -

پشخیدن بقول آند بجواز فرنگ کبیغه اول و کسر ثالث بمعنی توجه و التفات و خواهش مؤلف
 عرض کند که اگر سندا استعمال این پیش شود ما این را اسم جامد فارسی قدیم دانیم به بای معروف و معیار
 هم ازین بی خبراند و یکی از زردستان موجوده هند گوید که لغت زند و پازند است و اصل این پازند
 فارسی پشخیدن است به بای معروف که در صحائف استعمال این آمده مؤلف گوید که اندر نصیحت
 این را مبدل آن توانیم قیاس کرد چنانکه باز گویند و باشکونه (ارو) توجه خواهش - مؤلف -
 التفات - مذکر -

<p>پشک بقول برهان و جامع بفتح اول و (۲) یعنی برابر کردن و موافق ساختن و (۳)</p>	
<p>ثانی و سکون کاف (۱) بشنم را گویند و سکون (۲) در آویندن و (۳) عشق و عاشقی و (۵) جعل و</p>	

<p>آن جانوریست که سرگین را گلوله سازد و در او پنجه و فرماید که باین معنی باسین بی نقطه هم نظر آید و (۷) نام عقیقت که اسپان را بهم می رسد و (۸) معنوی است گفت جایش را بروب از شک بضم اول بلغت مارا القهر گریه باشد و (۹) بسکون و شک که در بود تر ریز روی خاک شک ثانی سرگین آهو گو سفند و بزواشتر و امثال آن و (۱۰) خمره و خنجر و مرطبان و (۱۱) نام درختی و صاحب سروری بر معنی دوم و سوم و ششم (۱۲) کبیر اول و سکون ثانی قرعه را گویند که شریک و هفتم و هشتم قانع صاحب نامری معنی هفتم در میان خود بجهت تقسیم اسباب و اشیاء بیندازند و یازدهم را ترک کرده خان آرزو در سر لاج صاحب جیاگیری بذکر معنی اول گوید که این را شک و افشک) هم گویند و بعضی دوم (حکیم تراری است) تصحیف جعل باشد یا بش که معنی جعد و زلف بسن افتاده با خورشید در پشک با بقامت سرور است و نسبت معنی هفتم می فرماید که تصحیف آنگند و در رشک و بذکر معنی سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم نسبت معنی هشتم می فرماید که بدین معنی که مختلف پوشک و بعضی نهم مختلف پوشکل که می آید پوشک هم خوانند (حکیم ثانی است) تو کلام خدا را بی رشک و اگر نه طولی و عمار و پشک و در کمال مؤلف عرض کند که ما صراحت ما خدا این معنی غیاث است (۱۳) از پرغ تا گویو تر و مرغ تا شتر که اول بر (پشک معنی دوش) کرده ایم پس اصل از گرگ تا به تیره و از موش تا پشک و در دیگر این پشک است و مبدل آن پشک چنانکه غلام و</p>	<p>آن جانوریست که سرگین را گلوله سازد و در او پنجه و فرماید که باین معنی باسین بی نقطه هم نظر آید و (۷) نام عقیقت که اسپان را بهم می رسد و (۸) معنوی است گفت جایش را بروب از شک بضم اول بلغت مارا القهر گریه باشد و (۹) بسکون و شک که در بود تر ریز روی خاک شک ثانی سرگین آهو گو سفند و بزواشتر و امثال آن و (۱۰) خمره و خنجر و مرطبان و (۱۱) نام درختی و صاحب سروری بر معنی دوم و سوم و ششم (۱۲) کبیر اول و سکون ثانی قرعه را گویند که شریک و هفتم و هشتم قانع صاحب نامری معنی هفتم در میان خود بجهت تقسیم اسباب و اشیاء بیندازند و یازدهم را ترک کرده خان آرزو در سر لاج صاحب جیاگیری بذکر معنی اول گوید که این را شک و افشک) هم گویند و بعضی دوم (حکیم تراری است) تصحیف جعل باشد یا بش که معنی جعد و زلف بسن افتاده با خورشید در پشک با بقامت سرور است و نسبت معنی هفتم می فرماید که تصحیف آنگند و در رشک و بذکر معنی سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم نسبت معنی هشتم می فرماید که بدین معنی که مختلف پوشک و بعضی نهم مختلف پوشکل که می آید پوشک هم خوانند (حکیم ثانی است) تو کلام خدا را بی رشک و اگر نه طولی و عمار و پشک و در کمال مؤلف عرض کند که ما صراحت ما خدا این معنی غیاث است (۱۳) از پرغ تا گویو تر و مرغ تا شتر که اول بر (پشک معنی دوش) کرده ایم پس اصل از گرگ تا به تیره و از موش تا پشک و در دیگر این پشک است و مبدل آن پشک چنانکه غلام و</p>
--	--

پام و بعضی دوم مقصود بر بیان از برابری است کہ مخفف پوشک می نماید و صراحت ماخذ ہمد را
و بدین معنی اسم جامد فارسی زبان و بعضی سوم شود و بعضی نہم مخفف پوشک کہ می آید و بعضی دہم ہم
کہ آویزش باشد ہم اسم جامد و انیم و پچنین معنی جامد است و بعضی یازدہم متبدل بشک کہ بوجہ
چہارم ہم اسم جامد است و نسبت معنی پنجم عن گذشت و صراحت ماخذش ہمد را بنا کردہ ایم
می شود کہ صاحب محیط نسبت جعل گوید کہ این و بعضی دوازدم اسم جامد فارسی زبان و انیم
را بفارسی خود کہ و خطا تک و گرم سرگین گوید و آنچه صاحب محیط این را معنی ۹ می فرماید صراحتش
و آن گرمی است معروف و غالباً از سرگین گاہ بر شکل می آید (اردو) (۱۱) ششم و کیو پوشک
پیدا می شود و آن را بازوست ولیکن بدان کے دوسرے معنی (۲) برابری - مؤنث (۳)
پیدائی نمی تواند و احوال چرم جعل کہ در تنور و کیو آویزش (۴) عشق - مذکر (۵) گبر یا گور
ہم رسد بہت در چشم مجرب (الخ) و حقیقت کا کیرا - مذکر (۶) و کیو بوم (۷) و کیو پوشک (۸)
جید بربوم و بوف گذشت کہ متعلق بمعنی ششم بی - مؤنث - و کیو پوشک (۹) و کیو شکل (۱۰)
است خان آرزو بنظر سطحی این را تصحیف و کیو شپو کا نمبر (۱۱) و کیو پوشک کے ساتویں
جعل خیال می کند و تصحیف جہد و زلف ہم معنی (۱۲) قرعہ صاحب آصفیہ نے فرمایا ہے
و اند فضولی اوست کہ در اسمای جامد کہ تصدیق عربی - اسم مذکر - پانسہ - چوب پارہ - دانہ تانبہ
آن صاحب زبان اعنی صاحب جامع کردہ یا پیتل یا جست خواہ ہاتھی دانت وغیرہ کا پانسہ
می خواہد کہ متصرف کند و بعضی ہفتم مخفف پوشک کہ جسے رسال ڈاکر غیب کی بات بتلاتے ہیں مؤنث
بجائش مذکور شد و بعضی ہشتم اتقاق داریم باخا عرض کرتا ہے کہ اردو میں قرعہ ڈالنا اس عمل

کو بھی کہتے ہیں جو حصص کی تقسیم میں چھپان ڈالنے اور وجود پر شکل بہ بای فارسی تبدیل بر شکل ہوتی ہے
 میں جس میں حصہ داروں کے نام لکھے رہتے ہیں از سبب مسعود سعد ثابت پس این را مخفف
 ہیں جس حصہ پر جو نام نکلے وہ اسکو حاصل کرتا ہے یہ شکل ہم تو ان گرفت بخذف رای مہملہ۔
 اور قرعہ انھیں معنون میں ترجمہ ہے بار ہوتی (ارو) دیکھو بر شکل۔ مذکر۔

معنی کا۔ مذکر۔

پشکال اصطلاح۔ بقول برہان و ناصر **۱۱** شکر **۱۲** شکرہ

و مؤید و انتہ پر وزن و شمال فصل بارہا

ہندوستان را گویند (ناصری) ہم خند و شکل و شکرہ ہم یہ معنی می آید صاحب جامع

و ہم سرشک بارو، گوئی پشکال ہند دارو و دیگر بعض محققین بذیل لفظ اشارہ این چہا

صاحب ناصر صراحت فرید کند کہ این را لغت ہم کردہ اند مؤلف عرض کند کہ پیش کل

پشکال نیز گویند (مسعود سعد) پشکال بہ تشدید لام اصل است کہ پیش معنی ناقص و فر

ای بہا ہندستان کہ خان آرزو در سراج ہر چیز گذشت و کلمہ معنی خودش و گنایہ باشد از

گوید کہ صحیح بیای نازی است و این لغت فارسی سرگین کہ در کلمہ جانوران چیز بی کار است و جا دارو

نباشد مؤلف عرض کند کہ پہنچ بیای موحده کہ شکرہ را اصل دانیم کہ پیش معنی ہمان بی کار و ناقص

ہم گذشت و این تبدیل آنست چنانکہ تب و کرہ یعنی ہر چیز دور و معنی چرک ہم می آید و ظاہر

و تب و آن مخفف بر شکل کہ بجایش مذکور است کہ چرکین اسپ و بز و شتر و آہو شکل گلو کہ ہا

شد و صراحت ماخذش ہمدرا نجا کردہ ایم مذوری باشد پس معنی لغتی این مدور ناچیز است

یا چرک ناخیز و کنایه از سرگین گو سپند و بز و آهو و	هم اشاره این کرده اند مؤلف عرض کند که
شتر و پشگل که می آید سبدل این چنانکه چار و چنار	ما صراحت کامل معنی و ماخذ بر پشکر و پشکره کرده ایم
و همین ماخذ بهتر از ماخذ اول است و پشکر و پشگل	ساحب محیط بر پشگل می فرماید که پشگل باضاف لام
مخففش بجزف او پشگل که به همین معنی گذشت	بر پشگل اسم فارسی است و عبری تعبر و بهندی میگویند
مخفف پشکر یا پشگل بجزف ای مهبله یا لام اردو	مانند و آن سرگین حیوانات است که خشک و از
بگری یا برن یا گهوره یا اونٹ کی لید یا	هم منفرد باشد و جمیع پشگل بجزف شدید البها است
میگنی - مؤنت -	فلهذا نافع است جهت جمیع امراض که علاج آنها

پشگلش اصطلاح - بقول انند بجواله فرنگ	بدین تمام شود مثل قروح و بوق و کلف و مانند
فرنگ بکر اول و فتح ثابث و سکون شین بجزف	آن و باختلاف حیوان مختلف باشد و هر حیوانی
پشگلش است که بجایش می آید مؤلف عرض	که مزاج آن یابس تر باشد پشگل آن در تخمیف
کند که اگر چه معاصرین عجم و دیگر محققین اهل	زبانها شدید بود و افعال و خواص آن در ذیل هر یک
و زباندان این را ترک کرده اند ولیکن خلافت	حیوان مسطور گردد و صاحب برهان نسبت اب
قیاس نیست (ار دو) و کیم پشگلش - به اس	گوید که (۲) کیم کلید انرا نیز گویند و صاحب
کا مختلف پیچ -	مؤید بجواله زفانگویا بر معنی دوم قانع مؤلف

دالف) پشگل اصطلاح - بقول برهان و	عرض کند که (ب) بمعنی دوم اسم جاد فارسی زبان
(ب) پشگل - رشیدی و مؤید و انند (د)	است و سبدل و فرید علیہ شکل که بو قده بدون
بر اوف پشکر و پشکره و بعض محققین بزبان	های هوز گذشت (ار دو) (الف) (د) و کیم

پشکر و پشکره (ب) (د) (۱) و کیهو پشکره (۲) و کیهو شکل و انگشت ما این بیانش را خیلی می پسندیم که قرین
 (الف) پشکلید (الف) بقول برهان و اتد قیاس است اندرین صورت بشکلیدن که بوقده
 (ب) پشکلیدن کبیر اول و لام بروزن. گذشت مبدل این باشد و الف ماضی مطلق است
 دل کشید یعنی باخن و انگشت رخنه کرد و بوب که صاحب برهان مثل اسم جابد ذکرش کرد (ارود)
 بقول بجز رخنه کردن باخن و انگشت و فرماید الف و ب و کیهو پشکلید و بشکلیدن که دوسر معنی
 که سالم التصریف است که خیر ماضی و مستقبل و پشکم اصطلاح - بقول برهان و جهانگیری و
 اسم مفعول نیاید مؤلف عرض کند که این جامع کبیر اول بروزن اشکم ایوان و پادگاه را گویند
 مبدل (بشکلیدن) بوقده باشد یعنی دوش و فرماید که بفتح اول نیز آمده صاحب ماضی این
 چنانکه تب و تب و مراحت ماخذ این مصدر را مرادف بچکم گوید و با او نقل کند و می فرماید که
 همدر اینجا کرده ایم کی از معاصرین عجم ماخذ بگیرند هر اشین تصحیف خوانده اند (حکیم ناصر خسرو
 هم فرماید که خوب طبع آزمائی کرده می گوید که پیش (این جنبش بقراریک حال) افتاده برین
 بعضی مثل شپیه بر معنی چهارش گذشت و کلید بند پشکم (وله) پدید آرد سخن در خلق عالم
 معنی اوست که ترجمه بفتح عربی است فارسیا پیش و کم با و چو فرد این سخن گویان بر و آید
 نقطه پیش و کلید را مرکب کردند با علامت مصدر بچکم که صاحب کشیدی گوید که بای تازی باید
 (د) و یک وال مهله از دو وال جمع شده فدی فارسی مؤلف عرض کند که اشاره این بر
 شده (پشکلیدن) باقی ماند و معنی فعلی این مثل بشکم کرده ایم و مراحت ناقد بر بچکم که بوقده
 کلید کردن) و گناید باشد از رخنه کردن بنامنا و جیم عربی گذشت و در اینجا همین تصحافی است

ل این مبتدل شکم است کہ بہ بای عربی بجایے و کبیر باد (۴۷) بمعنی رقتہ کہ شرکاء در میان اندازند
 خودش مذکہ چنانکہ اسب و اسب (ارو) برای تقسیم اشیاء مؤلف عرض کند کہ ہمین لغت
 دیکھو یکیم جسم عربی کے ساتھ۔
 پیشکش بقول اند نام مقامی است از توران بر بسیار معانی و این چہار معنی ہم در ان دخل
 زمین بخلاف عرض کند کہ حیف است کہ است شک نیست کہ سند مولوی معنوی کہ بالا
 تعریف کاملش معلوم نشد و دیگر محققین ازین مذکور شد متعلق از ہمان است کہ قافیہ شک
 ساکت (ارو) پیشکش توران کے ایک باختگ شدہ و لیکن نظر باعتبار سروری کہ محقق
 مقام کا نام ہے افسوس ہے اسکی صراحت زبان خود است می تو انیم قیاس کرو کہ این مبتدل
 مزید معلوم نہوسکی۔
 شک بقول سروری کبیر باد (۱۱) بمعنی نیرنگند صاحب سرور۔ نا در اینجا ہم تحقیق خود
 کو سپند و شتر و امثال آن (حکیم سنائی سے) ظاہر کردہ و در اینجا نیز کاف فارسی آوردہ و
 شک و پشتکت یکی است تا تو ہی با بارگین این دلیل آنت کہ تحریرینی در کتابت نہ شدہ
 را ندانی از عطار و فرماید کہ در فرنگی بضم ما صراحت ماخذش ہمدرا نجا کہ وہ ہم (ارو)
 بانیر آمدہ و باین بیت مولوی معنوی منتسک (۱۱) دیکھو شک کے نوین معنی (۲) دیکھو شک
 شدہ (۳) گفت جایش را بروب از رنگ کے دسویں معنی (۳) دیکھو شک کے گیارہویں
 شک و و بود تریز بروی خاک خشک کے معنی (۴) دیکھو شک کے بارہویں معنی۔
 و فرماید کہ (۲۱) بمعنی خیزہ و (۳) نام درختی شکل اسطلاح۔ بقول سروری کاف فارسی

بوزن بسمل همان پشنگ مرقوم یعنی اول اتفاقا یعنی برهم زدن و پریشان نمودن - درین صورت
 (۵) گاویت که غیر آورد و تره گاویت گشت تحقیق رشیدی بای تازی خواهد بود چه او شولید
 پشگل آورد مؤلف عرض کند که ازین سند را بای تازی تصحیح نموده مؤلف عرض کند که
 مصدر (پشگل آوردن) یعنی سرگین ریختن باعتبار جامع و نامری این را صحیح دانیم ولیکن
 پیداست صاحب سروری همان لغت مبتدل مثل است که بوقده گذشت و مصدر
 پشگل را که بجاف عربی گذشت بجاف فارسی صراحت معنی و ماخذش کرده ایم و حقیقت مثل
 آورده نظر بر اعتبارش که صاحب زبان است بیون هم مذکور شد درینجا هم همین قدر کافی
 این را مبتدل آن دانیم چنانکه کند و کند ارفو است که مبتدل مثل است چنانکه استب و استب
 و کیهو پشگل - و مرادش در معنی (اردو) دکیو مثل -

پشگل بقول برهان کبیر اول و ثانی و سکون اصطلاح - بقول برهان و جامع
 لام و و چیز را گویند که بر یکدیگر زنند تا صد کنند بضم اول و فتح لام بر وزن پشگل (۱) قلعه
 و فرماید که بفتح اول و ثانی هم منتظر آمده و بعضی را گویند که بر قلعه کوهی واقع شده باشد (۲)
 گویند که دو چیز است که با یکدیگر گیرند و بگویند یعنی ناقص و هرزه و معیوب و بمعنی و بفتح
 و باین معنی بجای حرف اول بون هم گفته اند - اول بر وزن خرچنگ (۳) یعنی پس افتاد
 صاحبان جهانگیری و نامری و جامع و مؤید هم و عقب مانده و (۴) اقراری را نیز گویند
 ذکر این کرده اند خان آرزو در سراج می فرماید که بنایان بدان دیوار را سوراخ کنند و ده
 احتمال دارد که بضم دوم بود و مشتق از شولیدن پشگل پدر افراسیاب را نیز پشگل می گفته اند

صاحب جهانگری بر معنی اول و دوم قانع است	دوم مخفف پشتلنگ که بجایش گذشت و معنی
فرخی (طه) آنکه زیر سم اسپان سپه خرد نمود	سوم هم از (پشت لنگ) پیدا توان کرد که
برمانی در دیوار حصار پشتلنگ	اصل این است و باعتبار صاحب جامع که
خسکتی (ث) برود در غدر پشتلنگی به زواری	محقق اهل زبان است این را مخففش
ومن هر دم با گناه تو برو بندم برای غدرش	می دانیم و به معنی چهارم اسم جامد و انیم
صاحب سروری بر معنی سوم قانع مؤلف	ولیکن ماخذ آن معلوم نشد و به معنی پنجم علم
عرض کند که همین لغت بوحد اول بجایش گذشت	است یا لقب و تعلق یکی از معانی بالا در آن باشد
و با در اینجا ذکر کرده ایم که این اصل است	معنی که به تحقیق زیست (ار و و) (۱۱) و (۱۲)
قل و اسم جامد فارسی زبان که وجه تسمیه این	دیکه پشتلنگ (۳) هم از میون سه پیچیده با هوا-
محقق نشد و ای بر تحقیق که همین یک سند فرخی	(۴) آنکه لقب - مذکر دیکه پشتلنگ (۵) پشتلنگ
را برای معنی اول در اینجا هم نقل کرده اند	معنی افزایاب که باپ کا نام - مذکر -

پشم قبول بهار و اند (۱۱) یعنی صوف و فرماید که با نظر رشتن مستعمل (شیخ شیراز) بود
 توان یافت ازین پشم که رشتیم و مؤلف عرض کند که لغت فارسی زبان است بنید انیم
 که چیرا دیگر به تحقیق اهل زبان و زبان دان این را ترک کرده اند معاصرین عجم بر زبان دارند
 و در لغات استعمال مرکبات این هم می آید و متحقق که لغت ترکی یا السنه غیر نیست و تخصیص
 استعمال با مصدر رشتن هم نباشد و (۱۲) فارسیان استعمال این بمقام تحمیر هم می کنند و در اینجا
 اشاره بسوی معنی زبان است و پشم بدین معنی مخصوص بر سبیل مجاز باشد چنانکه در لغات می آید

۱۳) مختلف پشیم کہ می آید یعنی پریشان (ار و و) (۱) پشیم بقول آصفیہ۔ فارسی۔ اسم مؤنث۔

اون۔ بال۔ روان۔ دیکھو پشیم۔ (۲) پشیم بقول آصفیہ یعنی موی زہار۔ مقام تحقیر پر اس کا استعمال ہوتا ہے جیسے (پشیم پرانا) ان معنون میں مذکر استعمال ہے (۳) دیکھو پشیم۔

پشیم آگند اصطلاح۔ بقول بحر موقوف یعنی بعد غایہ کردہ از معنی و محل استعمال ساکت۔

پالان خرا لاغ صاحب سروری صراحت فرید بہار گوید کہ کنایہ از نقصان بغایت سہل کہ

کند کہ آنچه میان تنگ بار و پشت ستور نہند و در حساب نیاید۔ صاحب انس نقل بردارش

اندرون آن را پشیم آگند (شیخ سعدی سے) مؤلف عرض کند کہ پشیم بر غایہ ہای انسان

کہ بیان آدم ز محنت و رنج و داغ بيطار کم باشد فارسیان سوتی بجائی کہ قلت خفیہ چیزی

بار پشیم آگند و مؤلف عرض کند کہ مختلف پشیم را بیان کردن مقصودشان باشد استعمال این

آگندہ بخلاف ہای ہوز کنایہ باشد از ندی کہ مثل کنند و اہل تہذیب ہمین مثل را (پشیم از

بر پشت چار و انہند کہ داخل آن پشیم آگندی یا کلاہش کم) می گویند کہ بجایش می آید (ار و و)

(ار و و) وہ نمند جس میں بال بہرے ہوتے دکن میں کہتے ہیں یہ نقصان پشیم کہ برابر ہے

ہمیں اور بارکش چار پاپون کی پٹیہ پر ڈالا پشیم از کلاہ زندان کم مثل۔ بقول اتند

جاتا ہے تاکہ بوجہ سے پٹیہ چھل نہ جائے اور وہاں مرادف مثل گذشتہ مؤلف عرض کند

زخم پیدانہون۔ مذکر۔ کہ معاصرین عم بزبان نذرند و محققین لہذا

پشیم از غایہ زندان کم مثل۔ صاحب ازین ساکت و (پشیم از کلاہش کم) البتہ

مخریۃ الامثال ذکر این زیادت (ہای) بجایش می آید و مرادف مثل گذشتہ کہ آن مثل

سوقیان است و این مثل اهل تهذیب (ارو) و کیو مثل گذشته -

پشماق بقول انندجواله فرنگ و رنگ بافتح یعنی اسپ باشد صاحب مؤید هم این را بدین معنی لغت فارسی گفته مؤلف عرض کند که ظاهر لغت ترکی زبان معلوم می شود ولیکن محققین ترکی ازین ساکت - دیگر همه محققین اهل زبان و زبانندان این را ترک کرده اند بدون سند استماع اعتبار رانثاید و اگر بدست آید فارسی قدیم دانیم معنی مباد که آق یعنی سپید بپایش مذکور شد و معنی لفظی این مرکب پشم سپید باشد و بس (ارو) و کیو اسپ -

پشما کند اصطلاح - بقول جهانگیری و برهان و ایامه از خیر جمله تو نذارم که چون سر مثل پشم در و ناصری و جامع و سراج جان (پشم آگند) که بهر دو کلاه نذار و مؤلف عرض کند که تا تکمیل چهارم گذشت مؤلف عرض کند که فارسیان بحث این بر (پشم در کلاه داشتن و نداشتن) به مقصود هم استعمال کرده اند (ارو) و کیو کنیم که می آید (ارو) و کیو پشم در کلاه نداشتن - پشم آگند -

پشمان بقول انندجواله فرنگ و رنگ با کسر رشیدی دور کردن محراب و هرزه گوی از خود مختلف پشمان باشد مؤلف عرض کند که بوقت بلطائف اخیل (نزاری ع) هر که بهر دو کند قیاس است ولیکن مشتاق سند استعمال می بشیم عریبه پشمش در کش (نظامی ع) کشیدم پشم (ارو) و کیو پشمان -

پشم داشتن در کلاه استعمال - بقول ذکر این کرده و خان آرزو هم این را در سراج آصفی عزت و اعتبار داشتن او اله بروی سه آورده صاحب بحر (پشم کسی در کشیدن) را همین

معنی آورده مؤلف عرض کند که عادت اکثر اولاد کلاه در آتشی در خرقه پشمینه هست (محمد قلی) است که سوی زهار خود را در کشند و دور نمایند سلیم ب (ع) امید فیض اگر هست از گدایان از همین است این مصدر اصطلاحی به معنی دور است یا بجز کلاه نند پشم در کلاه نیست (بلوانه) گردن مطلقاً و بدون اضافت به چیزی و کسی (پروی ج) و ایامه از خیر جمله تو ندارم (مفعول این مرکب مجازی ظاهر نشود الا معنی جفتی چون سرگل پشم در کلاه ندارد و صاحب بحر و دوری معرب و برزه گوی در سند تزاری اجازت مصدر

آن نمی دهد که آن را در معنی مطلق (پشم در کشیدن) (د) پشم در کلاه گذاشتن را هم یعنی داخل کنیم محققین بلاغور نکرده اند (ارو) و در مرتبه و دانش گذاشتن و بی عزت و مغلس و خوا (الف) پشم در کلاه گذاشتن مصدر گشتن نوشته و همچنین

اصطلاحی - بقول بیار غرت و اعتبار گذاشتن (ک) پشم در کلاه نیست یعنی اغزاز نیست و فرماید که برین قیاس است (و) پشم در کلاه هست و اغزاز هست

(ب) پشم در کلاه نیست که کنایه کسی را (طغراک) (ع) دارند گمان که پشم دین (ج) پشم در کلاه ندارد از است آقائی بود صریح که نیست در کلاه پشمی یا

که بغایت مغلس و بی نواست (صائب ب) (محمد قلی سلیم و) اگر کسی را هست پشمی در می زند حرفی برای خویش و اعطای بکش نیست کلاه معرفت به جامه شهرت نسازد خرقه پشمینه پشمی در کلاه محتسب سناغ بنوش (طافا هم) را بگو و اریسته ذکر (الف) کرده و برای آن شهدی ب (ع) صوفیان را نیست پشمی در سند (ک) آورده و صاحب بحر (الف و ب) ج

را آورده و صاحب برهان (ج) را بطور متوالی همیشه مفسران و بی نوائان نمی توانند که استعجال
نوشته گوید که کنایه کسی را نیز گویند که فیرتی نفسی کنند از همین عادت این محاوره قائم شد و استعجال
نداشته باشد یعنی صاحب نفس و غیرت نباشد (با و و و) از همین اصطلاح قرار یافت
صاحب رشیدی هم ذکر (ج) کرده و صاحب و مصادر (الف و و) از همین اصطلاح وضع
نمود این را بعضی بیان کرده برهان می آورده شد و (ج) مضارع (الف) باشد و پس -
صاحب جهانگیری در لطافت هم این را جاداده و محققین بانام و نشان از وسعت تلاش کار
خان آرزو در سراج بزرگ این و معنی بیان کرده و گرفتند بر سندی که بدست آمد به تخصیص استعجال
محققین بالا گوید که اغلب که بعضی مفسر و بی نوائان مصدری و مقولہ قائم کردند و بی اشتقاق مصداق
باشد و لهذا شمی از کلاهش کم در اینجا استعجال برود (ار و و) (الف) عزت و اعتبار که بنا
نمایند که نقصان کمی که قابل شمار نباشد معنی (ب) بی عزت او سبب اعتبار است (ج) اعتبار
جامع نسبت (ج) می طراز و کنایه از نیکه تر است همین رکعت است (د) عزت و اعتبار نکند
و دانش ندارد و از آنکه صاحب غیرت نیست و عزت مند او معتبرترین است (و) عزت مند او
عوض کند که مجرود (پشم در کلاه) کنایه از عزت و مستحب است -
آبرو است که عزت کلاه فارسیان از پشم است پشم در گره است | مقولہ بقول بجزای کار
و نقد آن پشم در کلاه کنایه از بی عزتی فارسیان در گره است و فرماید که این زبان لوطیان است
کلاه پشمی ایرانی را که بیش قیمت است می پوشند مؤلف عرض کند که این مقولہ را غیر از سند
و آن را در بی عزت می دانند از نیکه نظر بر آن استعمال تسلیم نکنیم و اگر سبب بدست آید توهم

قیاس کرد کہ بمعنی (قابوی کار حاصل است) و تحقیر و ذلیل است یعنی برابر چشم اسم فاعل کسبی باشد قاتل (ارو) کام کا قابو حاصل۔ یعنی دین ذلیل وارندہ و چشم درینجا بمعنی دوش کام اپنے ہاتھ ہے۔

اصطلاح۔ صاحب جس کا دین چشم برابر ہو۔ (حالت تحقیر میں)

بہرہ و را ذکر کردہ چشم رائفل و رہو اشدند بقولہ صاحب

گوید کہ این نقلی است کہ در مقام تحقیر گویند

و (پشم قلی) نیز مرادف این است صاحب از سبکدستی و موٹکانی است (۱۲) یا آنکہ در وقت

برہان بطور افادت اینقدر سبزیاید کہ ضابطہ این امر محال است مؤلف عرض کند کہ

کلیہ اہل ایران است کہ لفظ آقا سرنام برای است کہ محققین امثال و دیگر صاحبان اہل زبان

تعظیم آرنڈ و آخر نام از حیث تحقیر بہار و است و زبان دان ذکر این نکرده اند۔ خلاف قیاس

بہم ذکر این کردہ گویند کہ این الفاظ را در محام نیست و زبان سوقیان عجم باشد۔ معاصرین

تحقیر استعمال کنند (والہ ہروی) سبکہ خور عجم بزبان نذرند پیشہ رائفل در ہوا بندند

سخت از ہمہ کس سخت سرمہ چشم دین نیستیم بہین معنی می آید خیال ما نیست کہ همان صحیح باشد

امر و تر با شتم من کہ و سند (ب) بر چشم در و این تصحیفش (ارو) (۱۱) متذرع کی چاہند

کند کہ بحث استعمال لفظ آقا بجایش گذشت دینجا بال کی کمال کھینچتا ہے یہ صاحب آصفی نے

بین قدر کافی است کہ معنی نقلی این کس کہ دین (بال کی کمال کھینچنا) پر فرمایا ہے کہ موٹکانی کرنا

<p>وقت پسندی اور نہایت دقیق باتوں کے حل کرنے سے مراد ہے۔ (۲۱) دکن میں امر حال کے قواعد زبان کا رنگ رفتہ و بر لفظ و معنی غور کرنا</p> <p>نہار میں کہتے ہیں "بال پر گھر بنا ہے۔ بال پر پل بنا ہے" (ہر ہوشی میں بند کرتا ہے)</p> <p>دوسری کہ اہل زبانند معنی سوم را بجا درست</p> <p>دائیم کہ جدائی کر دین یعنی جدائی اختیار کر دین</p> <p>و جدا شدن لازم است مخفی مباد کہ این مختلف</p>	<p>دکن میں امر حال کے قواعد زبان کا رنگ رفتہ و بر لفظ و معنی غور کرنا</p> <p>نہار میں کہتے ہیں "بال پر گھر بنا ہے۔ بال پر پل بنا ہے" (ہر ہوشی میں بند کرتا ہے)</p> <p>دوسری کہ اہل زبانند معنی سوم را بجا درست</p> <p>دائیم کہ جدائی کر دین یعنی جدائی اختیار کر دین</p> <p>و جدا شدن لازم است مخفی مباد کہ این مختلف</p>
<p>پشم رشتن استعمال۔ صاحب آصفی ذکر</p> <p>پشم رشتن استعمال۔ صاحب آصفی ذکر</p>	<p>پشم رشتن استعمال۔ صاحب آصفی ذکر</p> <p>پشم رشتن استعمال۔ صاحب آصفی ذکر</p>
<p>این کردہ از معنی ساکت مؤلف عرض کند ہونا (۲۲) پر آگندہ کرنا (۲۳) جدا ہونا۔</p> <p>کہ معنی حقیقی است (سعدی ع) دیباستان</p> <p>یافت ازین پشم کہ رشتیم (۲۴) پشم</p> <p>کی یافت کرنا۔</p>	<p>این کردہ از معنی ساکت مؤلف عرض کند ہونا (۲۲) پر آگندہ کرنا (۲۳) جدا ہونا۔</p> <p>کہ معنی حقیقی است (سعدی ع) دیباستان</p> <p>یافت ازین پشم کہ رشتیم (۲۴) پشم</p> <p>کی یافت کرنا۔</p>
<p>پشم شدن مصدر اصطلاحی۔ بقول بریگ</p> <p>پشم شدن مصدر اصطلاحی۔ بقول بریگ</p> <p>و جو و جامع و سروری (۲۵) یعنی پر آگندہ شدن</p> <p>و جو و جامع و سروری (۲۵) یعنی پر آگندہ شدن</p> <p>۲۱) پر آگندہ ساختن و جدائی کر دین</p> <p>۲۱) پر آگندہ ساختن و جدائی کر دین</p> <p>بہار بر متفرق و پر آگندہ شدن قانع۔ صاحب</p> <p>بہار بر متفرق و پر آگندہ شدن قانع۔ صاحب</p> <p>رشیدی و مؤید ہمزبانہ۔ صاحب جہانگیری</p> <p>رشیدی و مؤید ہمزبانہ۔ صاحب جہانگیری</p> <p>طہات ہم غیر از معنی اول نہ نوشت مؤلف</p> <p>طہات ہم غیر از معنی اول نہ نوشت مؤلف</p>	<p>پشم شدن مصدر اصطلاحی۔ بقول بریگ</p> <p>پشم شدن مصدر اصطلاحی۔ بقول بریگ</p> <p>و جو و جامع و سروری (۲۵) یعنی پر آگندہ شدن</p> <p>و جو و جامع و سروری (۲۵) یعنی پر آگندہ شدن</p> <p>۲۱) پر آگندہ ساختن و جدائی کر دین</p> <p>۲۱) پر آگندہ ساختن و جدائی کر دین</p> <p>بہار بر متفرق و پر آگندہ شدن قانع۔ صاحب</p> <p>بہار بر متفرق و پر آگندہ شدن قانع۔ صاحب</p> <p>رشیدی و مؤید ہمزبانہ۔ صاحب جہانگیری</p> <p>رشیدی و مؤید ہمزبانہ۔ صاحب جہانگیری</p> <p>طہات ہم غیر از معنی اول نہ نوشت مؤلف</p> <p>طہات ہم غیر از معنی اول نہ نوشت مؤلف</p>

پشمک اصطلاح - بقول برهان و نامری و انتد کردن و (۴) بی و قر شدن و (۵) از اعتبار
 بر وزن چنگ (۱) علوانیست مشهور و معروف ساقط کردن مؤلف عرض کند که معنی اول
 و (۲) مصنف ششم (سحاق الطهره) از زبان چرب و دوم مرادف ایشم در کشیدن (بمخفف کلر در
 و شیرینم تو گوئی می شکافد موی در آن حالت که بر توان گرفت ولیکن برای معنی سوم و پنجم خصوصاً
 علوانی پشمک می نهم دندان به مؤلف عرض چهارم سزا استعمال باید از یک قول مجر و مختص بند
 کند که معنی دوم حقیقی است معنی مویهای خرد و معنی شرا و بجالت سکوت مشتقین اهل زبان و معاصرین
 اول مجاز آن که این علوانی شکل ششم تا رساخته عجم بکار نیاید (ار و و) (۲۰۱) و یکم ششم در کشیدن
 می شود سپید رنگ و خیلی پر ذائقه باشد معنی (۳) پلاک کرنا (۴) بے و قر اور بے اعتبار مویها
 اهل عجم در اینجا هم این علوانی است کنند و (۵) بے اعتبار کرنا

مفروش می دهند (ار و و) (۱) پشمک یک **پشمک قندی** اصطلاح - بقول برهان و
 قسم کی عجمی شهبانی کا نام ہے جو تار تار ہوتی ہے و نوید علوانی پشمک (ابو اسحاق علاج ۵)
 مینع مگس از پشمک قندی کردن و از ریش علوانی
 مینوش (۲) چھوٹے بال - مذکر

پشم کشیدن مصدر اصطلاحی - بقول برهان و انتد کردن و (۴) بی و قر شدن و (۵) از اعتبار
 و انتد (۱) کنایہ از تفرقہ و پریشانی انداختن و برهان پشمک کہ معنی اولش گذشت باضافت تویحی
 چیزی و (۲) دور کردن بطائف اخیل کشیدن دیگر هیچ صراحت ناخذش مہدر اینجا کرد و ایم -
 ہمان کہ برداشتم در کشیدن گذشت صاحب (ار و و) و یکم پشمک کے پہلے معنی -
 بحر از ہر دو معنی بالاساکت و فرماید کہ (۳) پلاک کرنا (۴) بے و قر اور بے اعتبار مویها

<p>سفر نامہ ناصر الدین شاہ قاجار یعنی عقل نثار و مؤلف عرض کند کہ در ایران زمین کلاہ بی ششم پوشیدن محبوب است و کلاہ ششم دار ذریعہ عزت و علامت معقولیت پس از چہن عادت این مقولہ بمعنی اصطلاحی مستعمل بانہاست و بلا اضافت ششم پر دو درست است (ارو) و بے عقل ہے۔ عقل نہیں رکھتا ہے۔</p>	<p>ششم من گروا است مقولہ۔ بقول بہار و اندامی کارم در گروا است و فرماید کہ این زبان لوطیانست کہ از زبان بتحقق پیوستہ۔ مؤلف عرض کند کہ معاصرین عجم ازین مقولہ انکار کنند و اغلب کہ بہار گروا با نفع گرفتہ باشد (ارو) میرا کام بنا نہیں۔ میرا مقصد حاصل نہیں ہوا۔</p>
---	--

ششم بقول انڈیکو اڈ فرہنگ فرنگ لفتح اول و ثالث نوعی از خار و نوعی از طوطیا کہ بدو ای
 چشم کار بر بند صاحب محیط این را بیای عربی آورده گوید کہ اسم حبیبہ السودا است کہ بفارسی چشم
 گویند و آن مستعمل در علاج چشم است و بر حبیبہ السودا می فرماید کہ شونیز است و چشم نام نیز مؤلف
 عرض کند کہ صراحت کامل بر شبہ بہ سو قدہ اول و دوم و بر شبہ بو قدہ اول گذشت و این سبب
 آنست بمعنی سوم شبہ و معنی دوم شبہ چنانکہ تب و تب (ارو) دیکھو شبہ کے تیرے معنی
 اور شبہ کے دوسرے معنی۔

<p>(۱) چشمی از خایہ زندان کم (۲) چشمی از کلاہش کم</p>	<p>مثل بقول جہانگیری در لطعات ذکرش کردہ مؤلف عرض بکنایہ کند کہ همان کہ بدون یای وحدت در چشم یکا از نقصانی کہ بغایت سہل باشد و بیچ در حساب گذشت (ارو) دیکھو چشم از خایہ زندان کم نیاید صاحب رشیدی (۲) را آورده و صاحب چشمی در کلاہ نثار و مثل صاحبان</p>
--	---